

# القصاص الاثنا عشرية

للشيخ الأوحى  
أحمد بن زين الدين الأحسائي  
قدس سره الشريف

القصاصات الاستثنائية

سنة ١٩٥٤

احمد بن زبير البربر

الاحمدي



القصاص الأثنا عشرية

للشيخ الأواه

أحمد بن زبوت الدين

الأحسائي

الأهـد

موقع الأوحـد  
Awhad.com



درود فراوان بروان پاک شخصتهای پاک دل که با اعتقاد استوار و ایمان  
 کامل و علاقه وافر با اصول مذہب اسلام در راه تبلیغات دینی و اعتقاد  
 نام اسلام و اسلامیت با تلاش خسته گسسته ناپذیر و تحمل همه گونه سختی و بذل  
 مال قدم برداشته و وظیفه انسانی و دین و جدانی خود را با تمام محنت  
 و بنحو احسن و بدون هیچگونه مضایقه یا غفلت با انجام رسانده و در این  
 خیر و وظیفه مقدس پیشقدم و پیشرو بوده و نام یکی حسن شهرتی از خود  
 بنیاد کار گذاشته اند پس از مرگ نامشان جاویدان مانده .  
 مرحوم سلیمانخان افشار سرسلسله ایل افشار مقیم شایین ژرد و کتاب  
 که یکی از ملائین بزرگ محل بود علاوه بر وطن پرستی و شاه دوستی  
 و خدمات ارزنده که در راه انجام این وظیفه مقدس ابراز داشته است

و تاریخ درباره خدمات و فداکاریهای آن مرحوم مفضلاً یاد و قضاوت نموده  
 مرحوم مزبور در عصر خود یکی از اشخاص ممتاز مذهبی و دارای ایمان و اعتقاد  
 استواری بود که در اثر همین حسن عقیدت و خلوص نیت چند پارچه ارضیه  
 و املاک نخبه و ممتاز خود را با مورخیرت و عام المنفعه چند پارچه دیگر ارضیه  
 بجمع از اولاد مرحوم سید کاظم (نجیب الاشراف) در بخش کتاب استان

آذربایجان غربی بنام اولاد و اگذار و منتقل نموده است .

فعلاً جمعی از اولاد مرحوم مزبور باین حسن شهرت و سبک نامی که آن مرحوم از

خود باقی گذاشته بخود میبالند و افتخار و مباهات مینمایند .

نظر بر اینکه یکی از موارد مصرف درآمد حاصله از املاک موقوفه عام مرحوم مذکور

اختصاص بچاپ کتب دینی دارد این جانب عسکر سلیمانیه متولی موقوفات

(۶)

بچاپ کتاب قصاید اثنا عشریہ منسوب بہ مرحوم شیخ احمد احسانی

اعلیٰ اللہ مقامہ مبارکت و ارزید تا کتاب مزبور طبق معمول

برایگان در دسترس و اختیار علاوہ منذان و خوانندان محترم

قرار گیرد و بدین وسیلہ بچاپ و انتشار کتاب دیگر دینی

اقدام و انجام وظیفہ نموده باشد .

مستولی موقوفات مرحوم سلیمان خان افشار

عسکر سلیمانان

کاتب التحفیر سلطان علی سلیمانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَصَّ الْبِلَادَ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى كَلَّا عَلَى فِدْوَةٍ عَلَى  
 فِدْوَاتِنَا بِلَادٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ التَّجَمُّعِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُحْصِينَ  
 الْمَظْلُومِينَ الشَّهَدَاءِ الْكِرْمَاءِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَظُلَمَتِهِمْ وَقَتْلَانِهِمْ  
 الْأَدْعِيَاءِ الطُّلُقَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
 چنين گوید عبدسکين مستکين زين العابدين بن يوسف  
 الْعَلَوَاتِ فَاطَمَنَ الْأَحْمَدِيُّ لِتَبْرِيزِ الْأَسْكَوْتِيِّ كَمَا بَعْضُهُ أَزْبَادُ رَاذِيغِي  
 وَمُخْلِصَانِ بَقِيَّةِ أَزْكَرِ بْنِ النَّاسِ كَرْدَنْدِ كَمَا بَعْدَ سَبْعِ نَحْوِهَا نَمَائِدِ قِصَّةِ اثْنَيْ  
 عَشْرَةَ بِرَاكَةً مَسْئُولِيكَ بِجَمَاعَةِ الشَّيْخِ الْأَوْحَلِ الْأَبْجَدِ الشَّيْخِ الْمَوْحَدِ  
 الشَّيْخِ أَحْمَدِ بْنِ الشَّيْخِ زَيْنِ الدِّينِ الْأَحْسَا عَالِي اللَّهِ مَقَامِهِ وَرَفَعَهُ فِي الْمَلَدِ  
 أَعْلَامَهُ كَمَا دَرَّ مَرْتَبَةً أَنْشَادَ فَرْمُودَهُ بُوْدَنْدَقَا أَيْنَكَ فَرَمَ أَنَّهُمَا بَرَقَارِيَا وَرُوضَهُ  
 حَفَازَانِ

عج سهل و آسان کرد و بدن کرمی آنها شیعیا و مجبان اولاد جناب حق  
 مآب صلی الله علیه و آله سفیض کردند و خیر یافت استطاعت و عدم  
 بضاعت با کثرت و داعی و مشاغل مز باب لا یسقط المیسو بالمعسوس  
 ایشانرا قبول و قضا بد را بعبارة واضح و اشارت و افید مختصر آنچه نمود  
 و اکفایا بمختصر ترجمه بحث اللفظ نمود و الله اسرعاد را قائل المخرجین از ذکرین

و مستحقین آن خیر موفوق و معین

نَعَى النَّعَى مُصَابَ الطَّاشِمِيَّيْنَا كَانَ عَاشُورَ بِالْآخِرِ زِ يَعْنِيْنَا

خبر داد خبر مرگ منزه بمصیبت بنی هاشم بمحقق آیام عاشورا بجمع غمها قصه کرد است

فَعَمَّتْ فِي الْحَالِ عَنِ تَمْيِيزِ زُطُطُمْ بِالْحَزْنِ اِذْ صَدَعَ النَّاعِ بِرَيْفِيْنَا

پس برخواستم در آن حال از تشخیص مصایب بنی هاشم و فتنه با حزن صدر واضح کردن غم

ایشان علیهم السلام درین ماکه کلام یک شهادت از مصیبت این

لِلَّهِ ذُو عَجَلٍ لَاطِرٌ اَبَدًا اِلَّا لِنَقْطِيعِ اَكْبَادِ الْمُحِبِّيْنَا

این مصیبت عظمی است که مخصوص خدات دید نمیشود همه اوقات مگر از برابر پا و کردن جگر خوار است

ذُرْعًا لَهُ وَفَجَعَلَتْ فَكَانَ بِهَا عَنْ كُلِّ نَائِبَةٍ نَائِبَةٌ نَاسِيْنَا

این مصیبت است که برایش در ذنابیت که فاین شده بر جمع درد پای پس بوده است

پیروان در مصایب آن مصیبات در هر حادثه که با منزل مر شود

هَذَا الْعُلُوُّ الْكَبِيرُ الْخَطْبُ مَوْفَعُهُ نَدَبَرُ وَسُورَةُ الْأَسْرَاءِ تَالِيَانَا  
 ابن مصیب ہاں علو کبیر الخطب سے وقوع آن کہ خدا تعالیٰ در سورہ اسر خبر داده است فرمودہ و قضینا  
 لابن اسرائیل فی الکتاب لفتل فی الأرض مرتین ولتعلن علواً کبیراً کہ مراد از لفتل فی الارض مرتین  
 شہادت امیر المؤمنین و شہادت امام حسن علیہ السلام است ولتعلن علواً کبیراً اس و است بشہادت  
 حسین علیہ السلام است و مجمل تفسیر آیات بہر است اینست چنانکہ در تفسیر ضحاک نقل کرده از لہذا فی تفسیر عیاشی  
 قرطبان تہ علیہم و ہر کس طالب تفصیل باشد باید ہاں کتب در تفسیر شیعہ رجوع نماید  
 هَذَا الَّذِي كُمْ بَدَعَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَاً وَلَا سُورَةَ وَلَا دُنْيَا وَلَا دِينَا  
 این چنان مصیبت است کہ باقر لکذا اشارت بر امر مؤمنین بلند مرتبہ و نہ سرور و زاری

و نہ دین کہ بچہ این مصیبت ہمہ اینہا زایل خانہ شدہ است

يَا لَلرَّجَالِ عَجِيبٌ ذَا الْمُنَاصِبِ اَمَّا نَزَى كُنَا مُسْعِدًا بِالنَّوْجِ مَحْزُونًا  
 ای مردان اعداد کنید بنوم دزار کہ عجیب است این مصیبت آگاہ باشید عن بنیم بر او خود را یار کنندہ  
 در این مصیبت کہ بنوم کردن یار کنند ہما در حالتیکہ محزون باشند  
 لَا تَرُدُّوْهُ فَرْدٌ لَا نَصِيْرَ لَهُ بَيْنَ الْمَلَأِينِ مِنْ بَعْدِ الْحَابِئِيْنَا  
 این مصیبت عجیب است بچہ اینکہ مصیبت شخصی فردیت کہ برابر او یار و یاور نیست در میان ملأیین

بعد از شہادت حضرت با حمایت کنندگان اگر می مینا خواندہ شود

لَهْفٌ لَهُ فِي رِجَالِ اَبْرَقُوا وَهُمْ خُطْبَا الْقَنَا وَضِيَاءٌ فِي الدَّجَاحِيْنَا

حسرت و ناسف منم بر آن بزرگوار بلکه بود در میان مردانی که ظهور کردند در میان دشمنان با شمشیر و نیزه  
و با تهمید کردند این ترا و حال آنکه ایشان سرها نیز با بودند بر دفع دشمن و نور و روشن بودند در  
تاریکها در وقت تاریک شبها یا در تاریکها کفر و ضلالت و ظلم و بدعت

كَمْ قَدْ سَقَوْا فَاجِرًا كَأْسَ الرَّدَىٰ وَعَدَلًا  
لِيُسْقَىٰ يَدِ الْكَافِرِ زَقِيمًا وَعِزًّا  
انصاف آن بزرگوار چه قدر فاجر را کاس آلوده هلاکت آتش مانند پس کردید بجهت هلاکت کردن انصاف

دشمنان را از ایشان زقوم و عین شد از شراب جهنم  
و کما قد آبادوا و این آیه را بصره جمع کثیر بر آن مردان یا کردند آن بیار جماعت که بودند  
لِيَهْنَهُمْ اِذْ دَعِيَ الدَّاعِيَ لِحَبْنِهِمْ  
البته باید که او را باشد بر این فیض شهادت در خدمت آن بزرگوار و تکیه دعوت کرده در حق این را

بشهادت و این جواب دادند بدعا خودشان بانام و فریاد در حالتیکه بستگاریان بودند  
فَجَزَوْا مَوَاضِعَ الْعَزْمِ وَاذْعَوْا قُلُوبَهُمْ فَاتَوَّالَتِ اللَّوْنُ مَاشِينَا  
پس کشیدند شمشیرها بر تنه عزما و تکلم کردند قلبها خودشان را پس آمدند بسیار خودشان بسوی مرکز  
فَعَانَقُوا الرِّضَاءَ الْبَيْضَ وَاسْتَبَقُوا اِلَى الْفَنَاءِ بِالْقَنَاءِ وَالْبَيْضِ رَاصِينَا  
پس هم آغوش شدند بر رضای خدا و یا رضای جناب سید الشهدا با شمشیرها و بکیه  
سبقت جستند بسوی مرکز بسبب نیزه و شمشیرها در حالتیکه راضی بودند بشهادت

حَتَّى تَقْضُوا بِالظَّالِمِ دَارَ فِعْلِهِمْ أَنْ عَانَقُوا مِنْ عَطَاهُ الْخَيْرَ الْعَيْنَا

تا اینکه شهید نشوند تا بشنکند بجهت آنکه دیدن شغل اینک اینک هم آن خوش شده از عطا محبوب یاد مفران بکفر افراخ چشم که سبب چشم شک در غایت سبب باشد و سفید چشم شک در غایت سبب که عبارت باشد از حوران <sup>بعدت</sup>

بَيْنَ الصَّفْحِ وَسِمِ الْخَطِّ مَضْرَعُهُمْ وَحَنُّهُمْ فِي حُشَا شَانِ الْمَوْلَانَا

در میان شمشیر مار عریض نیز تا خط شده با افتدن ایشان و حزن در ایشان در وجود دلهاست تا نایب است

بِالْبَيْتِ مِثْلَ فَيْهَمِمْ دُونَ سَيْلِهِمْ وَمِثْلُ امْنِيَّتِهِ جَهْدُ الْمُفْلِيْنَا

کما شاکه شهید میشم در میان شهدا در حضور جانیته شهید مثل آرزو و هم کوشش تقریبی کلمات که از این چیز در برین دنیا کما

بِالْبَيْتِ مِثْلَ فَيْهَمِمْ كَمَا أَعْدَّ عَدًّا <sup>نمی تواند بکنند</sup> فِي السَّابِقِينَ الْمُجَلِّينَ الْمُصَلِّينَا

الکافی شهید میشم در میان شهدا تا اینکه شهید میشم فردا در میان سبقت که زندگان که سبقت گیرنده ترینی

سبقت گیرنده کما ندین مقدم از هم سبقت گیرنده کما بودند مجتهد و مصطفی از آن دو اسبند که سابق بر

دو امیدن آنها کرد و اسبند که مجتهد از هم سابق تر را گویند و مصطفی عقب آن و مصطفی آن و تا اینست <sup>آن</sup>

و مزاج بعد از آن عطف بعد از آن خطر بعد از آن مؤهل بعد از آن ولطم بعد از آن و شکست بعد از آن

و بعضی قاشور و شکل را علاوه کرده اند و مراد از تعبیر مجتهد و مصطفی سابق با سابق بودن ایشانست در اینست <sup>بیت</sup>

يَا لَهْفُ نَفْسِي لِمَوْلَايَ الْحَبِيبِ وَقَدْ أَضْحَى فَرِيدًا وَجِيدًا بَيْنَ عَادِيْنَا

حاضر شورا تا سرف نفس من از برابر مولا خود ام حسین علیه السلام که بجهت یکه و تنها مانده بود

در میان دشمنان بعد از شهادت یاران و همی پیش



كُلَّ حَرْبٍ عَلَيَّ اِثْلَافِهٖ فَلِذَا اَبَدَا مِنْ الْحَقْدِ مَا فَاذْكَانَ مَدْفُونًا  
همه دشمنان حربی بودند در قتل آن بزرگوار پس با بیخ حبه آشکار کردند کینه و دیرینه نهیها را

پدر آنحضرت آبا و اجداد جنیت ایشانرا در بدو اسلام کشته بود

يَدْعُوا آمَانَ مِنْ نَصْرِ جَاءَ يَنْصُرُنَا الْاَوْحِيْمُ مُحَاجِمًا جَا بُوَا سِنَا

میفرمود آیا میار کشته نیت که ما را یار کند آیارم کشته نیت که حمایت کند ما را که بخورد از دنیا

الْاَعْطُوْنَ لِي وَجْهَ اللَّهِ بِرَحْمِنَا الْاَرَوْفُ يَنْارِاجُ يِرَاعِيْنَا

آیا مهربانان کشته نیت که بنی ما را مهربانیت با ما کند ما را مهربانیت با ما کند که امید

شفاعت در سنگار داشته باشد از اهل بیت سلام الله علیهم

الْاَلَيْحِي يَبِيْعُ اللَّهُ مُهْجَنَهُ يَنْصُرُنَا بِجِنَانِ الْخُلْدِ يَأْتِيْنَا

آیا جوانمرد نیست که بیع کند بخدا جان خود را در یار ما در جنت اشد با ما باشد

لَحْنٌ وَدَائِعُ جَدِّيْ عِنْدَكُمْ فَاذَا خُتِمَ اَمَانَةٌ مَا ذَا تَقُولُوْنَا

ما امانت هار جت خود هستیم در پیش شما پس وقتیکه خیانت که دید امانت او را چه جوابی میدهد

ارقیات وقتیکه سوال میکنند از شما از ما که چه طور رفتار کردید در حق اهل بیت من

فَلَنْ تَطْعَمُوْا الْعَلَةَ حَتَّى تَطْعَمُوْنَا وَلَا تَحْبِسُوْنَا حَتَّى تَحْبِسُوْنَا

پس بد اطاقت نگردید و بر علی اعدا نماند ما را اطاقت کنید و دست نداشتید اید اوقات اینک

ما را دست داری از ما دست بفرمات زبانت من اطاقت نمودم و از حکم تو دست بردار

نَفَضِي عَلَى عَطَشٍ وَالْمَاءُ فَأَعْبَى وَمَاءُ جَدِّي وَأَنْتُمْ لَبَسْتُمْ قَوْلَنَا  
 هلاک میشویم ما با تشنگی و حال آنکه آب پدید آمد و جد زانت شش سیراب نمکنید از آن حال  
 فَحَلَّ فِيهِمْ كِتَاءٌ حَلَّ ذُو لَبَدٍ فِيهَا كَذَلِكَ هُمْ عَنْهُ يَفِرُّونَا  
 پس بعد از اتم حجت خود لغفقر را کشید نازل شد میان دشمنان و این ن از آن بزرگوار میفرستند  
 مثل لفظ کور سفند که در میان آنها شیر داخل شده باشد

ببر شیده  
 ای سرور خدایا  
 ای سرور خدایا  
 ای سرور خدایا

أَذَانُهُ مَلَكَ يَنْقُضُ عَنْ قَلْبٍ فِي كَفِّهِ كَوْكَبٌ بِرَفْعِ الشَّابِطِينَا  
 یا اینکه آن بزرگوار مکی بود که نازل شود از آسمان در دستش تیر شهاب باشد که شیاطین را براند  
 حَقُّ قَضَى بِالظَّاهِرِ حُشَاكُنْهُ فِي النَّاصِرِ بْنِ حَبِيبِ التَّخْرِطَامِينَا  
 تا اینکه شهید شد با بئشتمه دل کباب بر میان باران در کنز فرات که آنها نیز تشنه بودند  
 أَذَى لَمْ مِنْ عَلَا لَمْ يَمُوتِ حَبِيبٌ هُوَ عَلَى الشَّرِّ عَائِثًا إِذْ كَانَ مَيْمُونَا  
 خدا شوم بر آن بزرگوار در وقتیکه از بالا آسمان آهکها افتاد از کثرت جرات در راه نیتکه  
 خرد آنحضرت با یمن و برکت بود یا ایش میمون نام یا با همس بود

أَذَى إِذْ قَطِعَتْ أَوْ ذَا جَهُ وَغَدَا كَرِيمُهُ فِي الْقَنَا كَالْبَدْرِ تَبِينَا  
 خدا شوم با مظلوم که بریداشد رکها کردن مبارکش و کردید مبارکش در بالا نیزه مثل چاه در شبه واضح و نمایان شد  
 أَذَى إِذْ حَبَطْنَا لِحَبْلٍ ذَا كِصْنَهُ حَتَّى غَدَا جِسْمُهُ بِالرَّكْضِ مَطْحُونَا  
 خدا شوم با مظلوم جان حالتش که اسباب بد رفتار دشمنان بدن مبارکش را کو میدند در راه نیتکه دوند بودند  
 تا اینکه

تا اینکه استخوانها بدن مبارکش  
 خورده شد بسبب دیدن آینه  
 عُقْرَتِ كَيْفَ خَبَطَ قَلْبَ فَاطِمَةَ وَحَدَرَ حَشَاخِرَ اللَّيْبِنَا  
 پا کرد شویدا را سبب چگونگی کوب کردید قلب حضرت فاطمه را و قلب حیدر کرار را و قلب بهترین بزم غیر از  
 او را بدیدید مقابل منشا این بیت گفته عُقْرَتِ بِنَةِ الْأَعْرَجِيَّةِ اهل درت تا سبب این و ماذا بعض  
 اَيْكِهِ مُلَعَى ثَلَاثًا لَا يَجْمَعُهُ إِلَّا الْأَعَاصِرُ حَنِيطًا وَتَكْفِينًا  
 اَيْكِهِ آمَ لِلْيَتَامَى آمَ لِلنُّوْتِ صَوَارِحًا حَاسِرَاتٍ بَيْنَ سَابِلِنَا  
 آیا کریم گم بخود آن مظلوم در حالتیکه سه روز در شب در میان بالار میگردید کرم پادشاه کنش آن عالم بود  
 که کس او را تجویز نمیکرد مگر بار بار تند که خاکها عوض جنوط و کفن بر بدنش میباشید آیا کریم گم  
 آن بزرگوار یا بر پنهان به پرستارش یا بر زنان بیوه اش در حالتیکه ناله کننده و بی سر تر بودند

در میان دشمنان اسیر کنندگان به رحم و تسی القلب

أَلَا اَيْكِهِ كَلَّمَ أَوْ فَا اَيْكِهِ بَعْضَهُمْ فَجَزَى ذَلِكَ فِي الْأَخْرَازِ يَكْفِينَا  
 آگاه باش کریم گم که این نیز آیا کریم میکنم بعضی از این بجزو این نصیب در جزئیها یا در جزئیها

گفت میکنند ما که مصیبت هر یک از آن بزرگواران مصیبت عظیم است

وَلَيْسَ زُؤَارُهُ إِلَّا الْفِرَاعِيلُ أَوْ ضَبَعٌ وَسَبْعٌ أَوْ الْأَطْبَارُ تَبْكِينَا  
 و حال آنکه نبود زوار آن جناب مگر بچه ها گفتاری یا در زندگان یا بر زندگان در حالتیکه گریان  
 دَحْوَلٌ مَضْرَعٌ عِدْ غِبْرٌ مَلَكَةٌ لَا يَفْتَرُونَ وَ لَمْ يَشْعَبْ يَوْحُوا  
 دحول مضرع غبر ملکة لا یفترون و لم یشعب یوحوا

مستطع  
 که در عباد بسیار است  
 به پیش مولا نعمت دارد

در اطراف مقل آن بزرگوار ملائکه با رغبت را لود بودند که ضعیف و مانده و خسته نمیشوند و حاجت

ایشان غبار آلود و محزون نوحه کنند بر آن مظلوم غریب شهید

وَأَنْتِ يَا نَبِيَّ فَلَائِسَةُ النِّسَاءِ طَهَا نَدَبٌ بِشَبِّ الْجَوِّ شَدِيدًا وَطَهَوْنَا

اگر فراموش نمایم هم چیز را پس فراموش نکرده ام و نمیکنم زنا نیز که برابر آنها نوحه بود که شعله ور

میکرد هنوز شوق قلب الهام بلند که بر میگردند و لاه از لبت نوحه میگردند

كَيْشَلِ زَيْتَبَ إِذْ نَدَعُو الْحُسَيْنَ إِلَّا يَا كَافِرًا لِمَنْ يُرَاعِمُنَا وَيُحِبُّنَا

یکه از آن زمان مثل جناب زینب بود و وقتیکه ندانیم که جناب امام حسین را کفیلیم که ما را از آتش

و حمایت میکند در مصیبتا در میان دشمنان خود بخوار برد از شهرت تو

يَا نُورَ دِينِي وَاللُّدُنْيَا وَزِينَتِهَا يَا نُورَ مَسْجِدِنَا يَا نُورَ نَادِيِنَا

اگر نور دین و دنیا ما و زینت دنیا و نور و چراغ مسجد ما و نور مجلس ما و نور باغ ما

وَأَضْيَعُنِي يَا أَخِي مَنْ ذَا يُلَاحِظُنَا مَنْ كَانَ يَكْفُلُنَا مَنْ ذَا يَدَارِينَا

اگر ما را بر ضایع شدن مرتضی میان دشمنان ابرار در کیمت آنکه ملاحظه احوال ما میکنند و کیمت

آنکه کفیل ما بشود و کیمت آنیکه با ما مدارا کند و مهر بماند و ملاحظه فرماید

خَلَقْنَا لِلْعَدُوِّ مَا بَيْنَ صُدْرَيْنَا وَيَبْنَ سَاجِنَا حِينًا وَسَائِبِنَا

اگر برابر گذاشته ما را بر دشمنان لاه ما را میزنند و لاه ما را بر روزگار میکشند و لاه ما را بر

کُتَابِنَا نُوحِيكَ لِلشَّدَاتِ فَأَنْعَلَتْ بِنَا اللَّيَالِي فِي حُجَابِ الظُّرِّ رَاجِنَا

ایشان

ارشاد به پنهان ما بتو امیدوار بودیم در شداید پس بر کشت بار روزگار پس امید کشت آنکه  
 یا ایلتنه میت لم انظر مصارِعکم <sup>و که نبود داشتن بودیم</sup> اذ لکم نزل الطف باعشنا ولا جئنا  
 ایکاش من مبردم و نردیم مفضل باشا را یا اینکه کر بلدرغ ندیدیم و ارام اجموده و بکر بلدرغ ندیم  
 لِلّٰهِ مَقْنُولُنَا لِلّٰهِ فَا نَبِنَا لِلّٰهِ غَا بِرُنَا لِلّٰهِ مَا صَدِنَا  
 برابر رضا بتعبات کشته شد ما و برابر خدات فنا شونده ما و برابر خدات بقا مانده ما  
 و از برابر خدات رفتگان ما یعنی همه حالات ما نفس رضا بتعبات و خواسته است  
 لِلّٰهِ جَمَعْنَا لِلّٰهِ مَصْرَعُنَا لِلّٰهِ اَوَّلُنَا لِلّٰهِ قَا لِبِنَا  
 از برابر خدات شهرت و مملکت ما و محزون شدن ما و از برابر خدات اول ما و آخر ما مملکت ما  
 هَا مِنْ لَشِكْلَا دَمَا هَا الدَّهْرُ غَا فِلَةً مِّنَ الرِّزَا يَا بَادِهِيَ الخَطْبُ تَعْبِدِنَا  
 آگاه باش کهیت ما برکننده بر مصیبت زده که روزگار بنا گاه مانده است در آن مخصوصاً باشد بدین  
 مصایب و بزرگ و سخت تر بزرگانها از مینا مصایب یا اینکه عاجز مگرداند ما را آن مصایب  
 هَا مِنْ لِنِ اَوْ حِشَّةٍ اَنْبَا هُمْ لَمْ وَ هُمْ بَقَوْا بِصِحَارِ الطَّفِّ قَا وِنَا  
 آگاه باش کهیت فریاد رسنده و محظوظ و یاد رکننده بر آن یکم خانه ما این سخن خا از اهل و دوست  
 شده و حال آنکه خودشان در صحرا مانا کر بلدرغ یا در بیابانها کرم در پیش آفتاب حفظ دستگیر و شنیدند  
 اَحَى هَذَا اَبْنُكَ السَّيِّدِ اِلَعِشْنِي قَبُو دِهِ وَ هُوَ يَبْكِيكُمْ وَ يَبْكِيْنَا  
 از برادر در میان این بر سر سید است جد برایت از کثرت ضعف و سستی زنجیر با مر لغز و مرا فتد



بزمین و حال آنکه او شارا کریم کند و مکر یاند <sup>عالم</sup>  
 أُخِيَّ هَاهُمْ بِوَيْدٍ وَزَالِ الْمَيْمِنِ بِنَا إِلَى ابْنِ مَرْجَانٍ عَنكُمْ لِيَهْدُونَا  
 این برادر هر بانی است آنملا این مغایرند ما را ببرند بسوی سپهر مجانه از جانب شام آینه <sup>عالم</sup>

هدیه نمایند بر این ظالم و لاد انرا خبیث لغت الله علیه امین

اسْتَوْعِ اللَّهُ مِنْ كَيْدِ نُوحٍ أَوْبَهُ مِنْ نَارِ حِجَالِ الدَّارِ عِنَّا وَاسْهُ فِينَا  
 در وقت وداع مفرمود که بخدا در یوم سپیدم آنکس که امید بازگشتن او نیست محل وفاته او از راه  
 و سر مبارکش نزد مات در سرنیزه دشمنان با ما سیران هم فرست و حفظ و نگه <sup>عالم</sup> است  
 وَسَبَّوهُمْ عِرَاهُ فَوْفَ عَارِبِهِ دَبْرِي وَلَا رَفْوَةَ فِي الْمَرْءِ وَلَا لِينَا  
 در زندان اهل بیت در حالتیکه عمر با بودند سوار شتران بجهان ز خنجر و لاغر و نبود هموار در رفتن  
 و مدارا عمدتاً بطور تند مراندند که اطفال اهل بیت از بالا شتران مافکند بزین <sup>عالم</sup>  
 حَتَّى اتَّوَكَّفُوا لِلشَّامِ مِنْ ضَرْبٍ مُكْشَفِينَ عَلَى الْأَفْنَابِ عَارِبِينَا  
 تا اینکه آمدند شهر کوفه بر اشرانت کنند همان در وقت حاشیت سوار قبه شتران و عریان بودند <sup>عالم</sup>  
 وَالرَّاسُ فَوْفَ سِنَانِ الْعِلْجِ بَقْدِهِمْ كَبَدَرْتِمَّ سَمَاءُ فَوْفَ هَجُونَا  
 و سر مبارک آنمظلوم بالا نیزه کفار پیش در اهل بیت <sup>عالم</sup> مانند فایم چهارده شنبه در آن پنجم  
 لَهُ الرُّؤْسُ الْأُولَى فَازُوا كَأَهْمٍ كَوَاكِبٌ زَهْرَتٌ وَهَنًا السَّارِبِينَا  
 بدو سر آن بزرگوار سر نام جوانان بود که رستگار شدند در خدمت آن حضرت کویا نسر تا شمار <sup>عالم</sup>

بودند بر راه روند گمان در آن شب بوی سر حضرت ماه تابان و سر شاهان نزد ستار و روشن

بودند در میان کاروان اسرار اهل بیت سلام الله علیهم

وَأَهْلُ كَوْفَانَ مِنْهُمْ شَامِتِيهِمْ قَرَّبُ عَيْنٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبُوحُونَا

بعض از اهل کوفه شامت میکرد با اهل بیت و سر و خندان بودند و بعضی نوح میکرد با حواریان

وَفِي السَّبَا يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلِيٌّ بَعِيرٌ وَهُوَ فِيهَا قَالَ لَيْسَ جِينًا

و در میان اسرار بوجیب امام زین العابدین علیهم السلام بالاشتر خود و آنحضرت در هر چه میفرمود اهل بیت <sup>میفرمودند</sup>

يَا أَهْلَ كَوْفَانَ كَمْ ذَانُضْحَكُونَ كُمْ تَبَا الْعُونَ تَهَانِيهِ فَاذِينَا

میفرمود اهل کوفه تا چه وقت این خنده شاد را چه ازیت اهل بیت درانت و تا چه وقت این <sup>سخن</sup>

يَا أُمَّةَ السَّوْعِ لَا سَقِيَا لِرَبِّكُمْ يَا أُمَّةَ لَمْ تَرَا عَوَاجِدَنَا فِينَا

ای امت بد آبر و رون مبارز که ما شما را امتی که مراعات نکردید چه حاله در خصوص ما

لَوَانَنَا وَدَسُورُ اللَّهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْفِيهِمَةِ فَاكُنْتُمْ تَقُولُونَ

هر که رسول خدا ما را در قیامت جمع نماید و با شما خاصه نماید چه جواب میدید با آنحضرت

تَسِيرُ نَفَاعًا عَلَى الْأَفْتَابِ عَارِبَةً كَانْنَا لَمْ نَشِيدُ فِيكُمْ دِينَنَا

سیر میدید ما را بلا قنبا شتران در حالتیکه عاریت آن قنبا کو یا ما حکم نکردیم در میان <sup>شما</sup>

بِئَامِيَّةَ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى فَلَكَ الْمَصَائِبِ لَا تَصْغُرُ الدَّاعِيْنَا

ای بیامیه چه تیر و قوفش او سعی کردن شما بر این عهد که گوش نمیدید سخنها ما را

نُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَقَتْمِكُمْ فَرَحًا <sup>۱</sup> وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسْبُونَا <sup>۲</sup>  
 بشته دست بپیم ز زیند از در شهر و خوشحال بر ارازیت ما در حالتیکه در دره نماز زمین ما را <sup>۳</sup>  
 الْبَشْرَ حَيْدَرُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَذَابُ الْهَرِيرِ شَابِهَا بَعْضُ رُسُلِ خَدَائِكَ هَدَايَتِكَ دَمْدَمِ ابْرِهِ حَرِيٌّ <sup>۴</sup>  
 آیینت حیدر رسول الله علیه السلام عذاب الهیر شابها بعض رسل خدایک هدایتک دمدم ابر حق از <sup>۵</sup>  
 يَا وَضَعَهُ اللَّطْفُ قَدْ أَوْثَقْتَنِي حُزْنًا <sup>۶</sup> اللَّهُ طَهْنِكَ اسْتَادَ الْمَسِيئِينَ <sup>۷</sup>  
 ای واقع که بلا بتحقیق ارشاد گذاشته بر من حزین و غمنا خدایت بدرد پروردگار بدکاران <sup>۸</sup>  
 أَوْثَقَتْ قَلْبِي أَحْزَانًا مُجَدِّدًا <sup>۹</sup> كَرَّ الْجَدِيدَانِ لِأَنْتَ لَيْسَ وَتُبَلِّغُنَا <sup>۱۰</sup>  
 ای واقع که بلا ارشاد گذاشته بر قلب من حزین که تازه هر شوم و هر یک شب و روز مرآید و مرورد <sup>۱۱</sup>  
 اتمصیبی در حزینا پوسید و بر طرف غمیشود اما ما را نغف و پوسید من نماید اتمصیب <sup>۱۲</sup>  
 فَكُلُّ أَرْضٍ وَهَوِّجٌ كَرْبَلَاءُ وَعَا <sup>۱۳</sup> شُورًا وَشَخْصُكُمْ لِي نَصْبٍ وَأَيْتُنَا <sup>۱۴</sup>  
 پس این مصیبت غم زمین و زمان را پر کرده بحیثیت که هم جاگر بل و هم روز عاشورا شده است <sup>۱۵</sup>  
 مثالیها ابدان پاره پاره شاپس نظر منت ما بر آفتاب تازه و هر زین کر بل و هر روز عدا <sup>۱۶</sup>  
 يَا سَادِي عِبْدُكُمْ بِبَيْتِكُمْ مُصَابِكُمْ <sup>۱۷</sup> لَهُ مَدَامِغٌ تَحْكِي الْهَطْلَ الْجَوْنَا <sup>۱۸</sup>  
 ای ساد من بنده شما که بر سر شما بر او دیده نامت شبیهت ما بر ما بسیار کن بارش پاره <sup>۱۹</sup>  
 مِنْ نَوْزٍ مُقْلِنِهِ فِي نَظْمٍ قَافِيَةٍ <sup>۲۰</sup> رَوَيْهَا التَّوْنُ فِيكُمْ يَا بَنِي نَوْنَا <sup>۲۱</sup>  
 و قطره بارش بزرگ باشد از چشمه چشمش در حال نظم کردن قصیده که حرف بق فانی اش نوست <sup>۲۲</sup>  
 در زمین

در شان شایسته اولاد حضرت نون صلی الله علیه و آله و سلم  
 غَرَّابِكُمْ وَفَمَا بَحْرُنِكُمْ تَكَلَّامًا فَا بِنَا لَكُرْمِينَا  
 چنان قصیده که واضح و روشن و فصیح است بحجت شایسته بیدار حضرت بجهت عزت شایسته و محزون  
 و گریه کننده است بر مصیبت که بر ایشان نازل شده از زریه که بهما جمیع عالم  
 مَسْرُودَةٌ بِكُمْ مَحْزُونَةٌ لَكُمْ جَاءَتْ لِيَذَلِّكَ تَفْرِيحًا وَتَحْزِينًا  
 این قصیده سرور است بر ایشان و صدمه عزت است بایشان چونکه در شان شایسته مفرقه است  
 و قمر و مزین آورنده است و قمر دیگر چنانکه شان شایسته نیز اینطور است باعتبار  
 مِنْ أَحَدٍ نَجَلِ زَيْنِ الدِّينِ عِنْدِكُمْ تَقَبَّلُوا يَا بَنِي طِهْ وَيَا سِينَا  
 این قصیده از احمد پسر کرار زین الدین است که بنده شایسته قبول فرمایید از زریه طه و سین  
 كُونُوا لَنَا فَوْقَ مَا نَرْجُو بِحُبِّكُمْ مَا لَنَا فِي غَدِ الْأَمْوَالِينَا  
 توجه و التفات کننده باشید بر ما بالاتر و بیشتر از آنچه ما امید داریم بشما بحجت شایسته  
 پس نیت بر ما در فردا قیامت الایمان ما یعنی گریه نگاه بنده بسوی مولایش است  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَا هَدَى كُمْ مَا فِي خَزَائِنِهِ بِأَخْسَرِ هَادِينَا  
 خدایتما رحمت بفرستد بشما را ای که اعطا و انعام مکنید بر عالم بسبب طاعت شایسته از آنچه  
 در خزاین ظاهر و باطن کرم او است از بهترین هدایت کننده گان  
 انتم العصيدة الأولى وتلوها الثانية

فَنَحَاكَ مِنْ دَوَابِّ بَجْدٍ بَرْدِي وَجَدِي بَرْدِي وَحَدِي

این همه آنکه از جانار بلند زمین نجد یا منزل است میاید خنک و خاموشی نماید بجزوش دل و خزن  
برد کردن شوق و محبت و شاد در عبادات و عبادت ناز و لذت و بعد از اضا ازت بکفر من و شاد

وَأَنْفَجِي فِي الرُّوحِ مَا بِنَعَشِي وَأَنْفَجِي بِالرُّوحِ جَدِي جَدِي

دیده کن در روح من چیز سیرا که مرا تر قریب به در در مراتب عالم و زنده بدارد و دیده کن بایم سر من  
بایم کن در این طهارت و سعی کن در این طهارت و تکرار بر بار مبالغه است و بعد از است از بجز نبه تا نیت نعت

وَأَعْهَدُ رِيَّ عَهْدِي هَطْلَكَ بَلَّ لِي وَأَرَانِي عَهْدِي

بیا آری سیرا که در آن باران که بی در پی بارید تا اینکه تر و شاد کن قلب مرا و شاد  
آن زمانها که من منزل محبوب را انظر دیده بودم که آبار و صاحب اهل

وَأَخْبِي أَهْلَ اللُّوِي مَا فَعَلُوا وَالْحِي وَالْمُخْنِي مِنْ بَعْدِي

و فروده بمنز این همه آنکه چه می کردند اهل لور و منی بعد از من این همه بر اسم و صفات  
از نجد و کنایه است از منازل محبوب در شعرا این همه کنایات بسیار از آنند شعرا

فَطَوُّوا فِي رَعْبِهِمْ أَمْ طَعَنُوا فَعَسَىٰ هَذَا الْبَئْسَ الْبَخْسُ

اهل آن منزل ساکن شده در منزل خودشان یا کوچ کردند پس این همه است بر سبب این

لَيْتَ شِعْرِي لِدَمْضُوا أَهْلَ عَلَمُوا أَهْلُهُمْ دُونَ لَبْرَا يَا قَصْدِي

لاش



کاش می دانستم وقتیکه رفتند آیا دانستند این که ایشان مقصودمندند نه سیر برینج مخلوقات  
 فَاَرَقُوْنِي لَا لِتَقْصِيْرِهِمْ بَلْ لِذَنْبِي وَفُضُوْرِ الْجَدِّ  
 ایشان از رخ مفارقت که در دنیا بنحی تقصیر ایشان بود بل بجهت گناه من و نقصان بخت من بود  
 رَجَعَ اللهُ لِيْلَاكٍ بِهِمْ وَأَرَادَ أَنْ يَقْرِبَهُمْ فِي بَعْدِي  
 خدا ایستاد بر گردان آتش به جهت گناه من و با ایشان بودم و بنمایانم قرابت ایشان را در بعد من  
 وَطَمَّ عِنْدِي بِأَرْضٍ وَطَيُّوْا وَضَعُ حُدَيْ وَهُوَ خَيْرٌ عِنْدِي  
 برابر ایشان مرا در دوزخ و خاک کردن است عکس آن که ایشان پاره را اندوختند و آن خیر است در ایشان  
 صَاحٍ مَا حَالَةٌ مَنْ فَاَرَقَهُمْ وَرَجِي مِنْ دَهْرِهِ بِالْإِصْدِ  
 ای رفیق من چه حقیقت است که از ایشان مفارقت کرده و از دست روزگار از حاکم وصل  
 بجا که فصل و بعد افتاده شده باشد البته بد حالت مفارقت کردن از هم است  
 ذَمَّ أَسْكُمُ مَا عَرَفْتُمْ أَنْتَ لِي مُنْطَوِي بِالْحَقْدِ  
 این سخن از زبان زنا نیست که در آن زمان سلمه آنچیز بگوید که می دانم اینست که آن زمان سجد  
 و جمع کرده است بر این کینه باطنی و منفرد غیر سلم آن چه طور باشد  
 كَمَا عَلَا أَهْلَ الْعُلَى فَاِذْ حُهُ بِخَطُوبٍ رَدِدَتْ مَا يَبْدِي  
 چه قدر بلند شده بر اهل رفعت و شان در این صایب بزرگ آن زمان با امرای عظیم  
 و مردد می شود آن صایب امرای عظیم را در آن زمان خلدند و کینه من نماید با اهل بلا و در صایب

وَلَهُ كُلَّ صَبَاحٍ وَمَاءٍ دَائِرَاتٍ بِأَهْبِيلِ الْمَجْدِ

بر آن زمانه در هر صبح شام مصیبت هر کننده و ناز و بهر بار از تیرت اشرف و اهل نزر که و تصغیر اهل نزر است

عَنْهُ الْمُحْتَارُ قَدْ فَسَقَهُمْ كُلَّ بَجْدٍ بَيْنَهُ أَوْ وَهَدٍ

فرقه از اشرف عزت پیغمبر نماند است که آنها را بر آن کرده بر هر بندت بسته که در بیجا اوست

فَضَلِي فِي فَرْضِهِ حَبْرَةٌ بِحُجَامٍ لِلرَّادِي مُرْدِي

پس شهید شد در ناز صبح جناب حیدر که آری با شمشیر بر نده که بر این بنام در پیغمبر که اهل نزر است

وَأُهِينَتْ فَاطِمَةُ بَلَّ صُرْبَتْ وَفَضَّتْ مَغْضُوبَةً لِلرِّفْدِ

ایمانت کرد و در حضرت فاطمه زهرا بلکه زده کردید و ناز غم در حالتیکه فدکش غضب بود

وَأَسْتَفَلُوا إِلَّا زَاهَا حَقًّا ثُمَّ زَادُوا بِقَتْلِ الْوَلَدِ

با وجود این کم شمرند از تیرت آن مظلومه از روز عدالت و کین پس عدوه مصیبتش کردند قتل اولاد

فَسَفَّوْا شَبْرَهَا سَمَّهُمْ وَفَضَلِي طَهْفِي بِسَمِّ صَدِي

پر آش ما نیند نوردید پیش نام حسن را پس شهید شد تا ستم فرزند باشد باز هر خالص که ناز

وَحَبْنُ قَلْبِهَا مُجْتَنِّهَا جَاءَتْهُمْ لَمَّا دَعَوْهُ بِبَدِي

و جناب امام حسین علیه السلام قلب و جان فاطمه زهرا از مدینه بسجده کوفه آمدند تا اینکه دعوت کردند او را که ما

باید ما نده ایم بیایا راه هدایت کن تا اینکه هدایت کنی از لعنت الله علیه هم مجیز

فَتَعَاوَا وَاحْوَلَهُ أَكَلِبَهُمْ كُلُّ نَعْلٍ وَخَبِيثٍ وَغَدِي

بدر

بعد از دعوت بمکه بعد از فریاد در آوردند سکه ها خوردشان را در اطراف آن حضرت هر دو از آنجا  
جنبش و نسیم و در نه الطبع بعین جمع کردند از ازل تا سر آتا آنحضرت را شهید کردند لعنة الله علیهم

جَاهَتُمْ فِي نَفْسِ قَادِهِمْ لِلْفَنَاءِ وَهُوَ طَهُمُ كَالشَّهِدِ

آنحضرت بسوز آنگه عین آمد در میان چند تن از اصحاب و جوانان خود که ایشانرا کشید بر سر شهادت  
و شهادت برابر ایشان مثل شهید بود بعین از در طوع و رضا و شوق شهید شدند

شُهُدًا يَقْتَدِيهِمْ شَاهِدُهُمْ اُسْدًا اَكْرَمَ طِهِمُ مِنْ اُسْدِ

ایشان شهیدانے پادشاهانے بودند که مقدم ایشان بودش امد اعمال ایشان در حالتیکه ایشان  
شیرانے بودند چه کرامت شیرانے صلوات الله علیهم یا یبتگانے معهم فننوز فوزا عظیمًا

وَأَسْدًا عَلَى الْكُفَّارِ مَا وَنَوَلِي حَمِيمٍ عَنِ شِدِّ

آنشهیدانے عظیم بودند بر کفار مست و ضعیف نشدند در جنگها خودشان از جمله کرب  
بر آن کفار برابر رضای حق و موافقت خود این سبب ناظر است بر آیه و اشداء علی الکفار

كَمَا أَبَادُوا مِنْ رَجِيمٍ وَهُمْ يَادَعِي اللَّهُ قَلِيلُ الْعَدِ

چم بسیار هلاک کردند رانده شدند کافران و حال آنکه ایشان قلیل و معدود بودند خدا بیگانه

حفظ فرمایید شامه یا ایشانرا از هر مکر در سر و بی

فَقَضُوا بِالْبَيْتِ كُنْتُ بِهِمْ غَيْرَ أَنْ أَمَّادَ صِلَ الرَّدِّ

پس شهید شدند در حضور حضرت کاش مریوم با آنها نیست اینمگر اینکه نصیب و فرزند نبود

نبود این فیض عظیم و مرتبه جسیم از انجمنه از نزولت در دست  
 وَحَسْبُنَا بَعْدَهُمْ إِذْ قَاتَلُوا صَارْفَرْدًا وَهُوَ سِرُّ الْفَرْدِ  
 و خباب امام حسن علیهم بعد از شهادت شهید ائمه و تنها ماند و حال آنکه آنحضرت سر فرخدا را کینا برد  
 بهم یا اینکه تنها ماندن حضرت سر خدار فرزند و با همتا بود که بقول نرسد  
 دَاعِيًا يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنَا وَهُوَ مَعَنَا بِجِنَانِ الْخُلْدِ  
 کینه و تنها ماند در حالتیکه نماز عمره ایقوم کبریت ما بر نماید ما اهل بیت او آن با ما باشد در برشته خدا یعنی  
 فَأَجَابُوا الْعِدَّكَ سَوْفَ نَرَى كُلَّ مَكْرٍ وَبِضْرٍ بِالْهَيْدِ  
 پس جواب دادند با حضرت دشمنان که خدا باشد مبین هر مکر و هر ابفر بیشتر هند  
 قَنَآوُهُ ظَالِمِيًّا بَلْ وَطَعُوا رَأْسَهُ مِنْهُ بِمَضِئِ الْحَدِّ  
 شهید کردند او را تشنه بکه جدا کردند سر مبارکش را بشمشیر بر تیزه لعنة الله علیهم  
 ثُمَّ عَلَوْهُ بِرُوحٍ فَإِذَا هُوَ كَالْبَدْرِ بِيَجِّ السَّعْدِ  
 بعد از آن بلند کردند سر مبارکش را بالا نیزه پس آن سر نورانی مثل چهارده شب شد در بر تیزه  
 وَرُؤْسٌ مِنْ ذُرَابِيهِ كَمَا أَجْمَمُ نَزْهُو بِلَذِّ الْحَبْدِ  
 و همراه سر مبارکش سر کار او را در شرا بنیزه زدند چنانکه ستارها درخشند و نور آنها بلند  
 ذَلَجُوا أَطْفَالَهُمْ ثُمَّ رَمَوْا شُعْلًا أَبْيَاطَهُمْ عَنْ عَمَدٍ  
 ذبح کردند سر کار اطفال ایشان را بعد از آن آتش بچینه ایشان زدند عناداً از روی قصد  
 و صین

وَحَسْبُنَا سِلْوُهُ فَنَدَّ كَسْرًا ظَهَرَهُ الْقَوْحُ بِرِكَضِ الْجُرْدِ

و اعضای مبارک را نام حسین علیه السلام را پاره پاره و پشت مبارکش را خورد کردند کفار بد و اندیدن استیلا

فَاظْمُ لَوْ خَلِيهِ حِينَ هَوَى <sup>بیکه</sup> فِي التَّرِي مُلْفَعٌ عَفِيرٌ لَخَدِّ

ا رخ نام امرنا ظمه زهر اهرگاه بخمال در آور حسین در وقتیکه افتاد در بالا خاک در حالتیکه افتاد بود

فَأَشْفَ الْقَلْبِ تَلَطَّ ظَاءً <sup>مبارکش نمک آورد به</sup> رَامُوا أَهْلَ مَيْدَمِ الْمَدِّ

در حالتیکه سوخته جگر بود از شدت تشنگی و نظر میکرد بر اهل و عیال خود که بکلی چشم بر زمین داشت

فَبِعِلْمِ مِنْكَ مَا قَدْ فَعَلُوا فَصَلِّهِمْ سَيِّدِي اسْتَعْدِي

ا بر پروردگاری من تو میدانم که کردند پس بتواستغاثه مکنم از سید من از ظلمت ایشان

بِكَ يَا رَبِّ وَطَوْرًا وَجِجًا قَائِلًا يَا بَنِي يَاجِدِي

با خدا بیگانه جانت میکرد و مگفت از تو استغاثت میطلبم و گاه میگفت در حالتیکه در نماز بود

ا رحمت من و ابروی من را بر بینی که اینست و گاه عین چه ظلمها بر من مکنند

وَإِذَا اسْتَسْفَى قَلْمٌ يُسْوَقٌ وَقَدْ فَنَلَوْهُ ظَامِيًّا فِي جَهْدٍ

و وقتیکه آب غایت پس آب ندادند و تحقیق شهیدش کردند تشنه در مشقت و از تبت با حده

وَالْفُرَاتُ الْبَارِدُ الْمَاءِ بِهِ مَرَّتْ الْكَلْبِ وَمَا وَالْفَيْرُ

و گاه آنکه فراتیکه آبش خنک و گوار بود حیوانات بسیار با و سگها و بوزینهها در کنارش منزل گرفته بودند

وَعَلَى جُثَايْنِهِ خَيْلُهُمْ تَادَةٌ بَجْرِي وَطَوْرًا شَرِي

و بر بالاجرم اظهار سبها ایشان کار میدیدند و کار میکردند و خاک میپاشیدند  
 وَالرَّيْحُ مِنْ رُكُضِهَا فَاَزَجَهُ فَلَذًا تَرْتُبُهُ كَالْتَدِّ  
 و خاک که بلد از رویدن اسبها بر بدنش مخلوط شده بود پس باین جهت ترتیبش مثل عطر است  
 فَتَسْبِجُ الرِّيحُ عَلَيْهِ حُلًّا بِالْعَرَبِيِّ مِنْ بَعْدِ سَلْبِ الْبُرْدِ  
 و این شریفش در بیان باعربان افتاد بود کفن کننده نبود بهر ما غیرت میکردند بر آنحضرت از خاک  
 و خاک کسبایان لباس میپاشیدند تا بدن عزیزش در پیش آفتاب نماند

وَمَصُّوْنَا نَا نَا حَقًّا سَا كَبُوا وَسَبَّوْهُنَّ لِسَبِّ كَلِّ

ارضا طم زهر ادرمان مستور ترا ب تحقیق عربان کردند و ایشان را سوار کردند بایر کردن شدیدی

ثُمَّ دَنَوْا فَا قِضَانٌ لَهُمْ اَرَكَبُوْهُنَّ بَعْضُهُنَّ الْوَطْدِ

پس پیش آوردند شتران بدو رفتار را و ایشان را سوار کردند بدون اینکه جهازها تمک در شسته باشند

اَرَدَفُوْهُنَّ بِيْتَا مَعَهَا جَوْعًا عَطْشًا بِحَالِ كَدِّ

بر زنان اهل بیت ریختند بیهانه ایشان کردند و شسته بودند با حالت شدید المشقه

لَوْ نَظَرْتِ لَوْ جُوْهُ بَرَزَتْ كَدًّا نَابِهًا اِنْجَلَتْ بِالنَّقْدِ

با نظره کاش میزد رویها کشتار ایشان را که مردد خشیدند مانند زریکه تازه سکه زده باشند

فَهِيَ لِلْسَرِيِّ وَاللِّجُوعِ وَمَا وَجَدَتْ فِي رُزْنِهَا مِنْ وَجْدِ

وَالظَّمَا وَالسَّبِّ وَالضَّرْبِ عَلَيَّ رَاسِهَا مِنْ فَا جِسِّ مُرْتَدِّ

فَدَا حَيْكَ حَالَهَا حَاسِلَةً أُبْدِلَتْ مِنْهَا بِحَالٍ كَدِيدٍ  
 پس اولاد تو بجهت شب و روز راه رفتن و کمر سنجک و مصایب و غمها و تشنگی و دشنام دادن دشمنان  
 نابران مرتدان و زدن ایشان بر سر ایشان بتمحقیق متغیّر شده به احوال آنها از حالت شیرازی

و تروتازگی و خوش و راحت بحالت منزده که وزحمت و کمزوشدت

وَ إِذَا حَثَوُا بِهَا السَّيْرَ دَعَتْ يَا حَيَّانَا لِيَزْمَانَ بَدِيدٍ

و قتیله برعت میردند آنها را نذا کردند و سوار حمایت کننده ما در زمان شدت و سختی  
 که ضربت ایشان و ننگ او عشرت ابله‌م<sup>۹</sup> فی مشبهات فی الوحد

تا چو وقت مرزنده را هر گاه نرود یا بلغز دشمنان آنها در رفتن یا بخوابند که نذر راه بروند

وَلَهَا فِي السَّيْرِ نَوْحٌ وَ بَكَاءٌ وَ صَرَاحٌ هَدَّ صَمَّ الصَّلْدِ

و برایشان بود در حال سیر نوح و گریه و ناله کردی که پاره میکرد سنگها بی سخره

وَ ابْنُكَ السَّجَّادُ قَادُوهُ وَ قَدَّ صَرْبُوهُ فِي السَّبَاكَ الْعَبْدِ

یا فاطمه پیرت سید سجاد امر کشیدند و بتحقیق مرزنده او را در سیر مانند بندگان

وَ حَبْنٌ تَرَكُوهُ هَمَلًا لَيْتَ رُوحِي لِحَبْنٍ تَقْدِي

و پیرت ام حسین بی غسل و کفن و دفن گذاشتند گواش روح من بر همین فدا ام

لَوْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ فِعْلَهُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ اتَّقَاهُ إِذْ

و هر گاه مریدان را در آنظار لما نزار در خصوص پیرت از آنچه جز غم بر تو عجب کن که آوردند

لَا شَرَّ بِنِ الْرُوحِ بِالرُّوحِ وَهَلْ لَوْ تَرَى عِنْدَ الْأَمَانِ بِجَدِّهِ  
 برآینه هر چیز را حق را بر او از خود باجا در روح خود و آیا آرزو کردن فایده نفع منجسته  
 نفع منجسته پس آن عالمه کربیه شو بر مصیبت بزرگ

فَأَسْتَعِيذُ بِمُصَابِ جَلِّ وَأُدْعِي لَتَوْحِ وَسُطِّ اللَّحْدِ  
 پس آن عالمه شوی بر کربیه کردن بر مصیبت بزرگ و در آن کس نوحه را در جوف قبر  
 وَعَلَيْكَ الْيَوْمَ يَا سَيِّدِي بِخَلْفِ اللَّهِ الْمُعِيدِ الْمُبْدِي

و برابر تو امروز از خواهر من خلیف باشد یا جز او ابرو عوض بدهد خدا اینکه زنده کننده مردگان  
 و خالق عالم است از جمله اهل بیت مظلوم و اولاد اطهار تو در مقام انتقام و خون خواهی از قاتلان  
 جَعَلَ اللَّهُ لَكَ الْيَوْمَ جَزَا قَلْبِكَ الْمَكْرُوحِ حَسَنَ الْوَعْدِ

خدایتما قرار بدهد برابر تو امروز جزای قلب شکسته و همزبون ترا حسن وعده خود را  
 يَا هَامِنْ رَبِّكَ فَادْحَةٍ وَمُصَابٍ مُسْتَاهِ الْحَدِّ  
 ای قوم بیایید و یار کنید صاحب این مصیبت را از جمله مصیبت سنگین و بزرگ که از خدا و آنها

گذشته بمنتهای شدت رسیده که مافوقش تصور نمیشود و بزرگتر از آن نمی شود  
 كُلُّ رُزْءٍ مُضْمَلٍ وَ لَكُمْ سَادِي رُزْءٍ عَظِيمٍ الْوَصْدِ  
 این مصیبت است که هر مصیبت در پیش آن مضمل و معدوم است و برابرش ایستادگی نیست

که شبان و در ایش بزرگت یعنی بی حکم و ثابت و برقرار است که زایل نمی شود



فِحَاكِلِ حُبِّ لَكُمْ<sup>۹</sup> وَاقِرُّ فِي هَزْلِهِ وَأَجِدُ  
 در قلب هر همت نشا سنگین است از مصیبت نشا در حال ظرافت و شوخ و کوشش در لایه  
 شَبَّ فَاَعِنْدُ فَنَنْظُنُّ لَكُمْ<sup>۱۰</sup> كَلِمَاتٍ طَالِبًا لِلْبَرِّ  
 شعله در کردید آنچه پیش منت از محبت و شوخ و هزن نشا پس نظم کردم که هر را در حال نیکه طایفه  
 بر در رحمت خدا و محبت شما هستم یعنی تا آنیکه رحمت نازل و محبت زیاد کرد

فَنَلْظِي فِي فَوَادِي شَغْفِي<sup>۱۱</sup> وَمُصَابِي مَعَ اللَّابُدِّ  
 با وجود اینها شعله در سر کردید در قلب من محبت من و مصیبت من بناچار در لایه جگر کشید  
 فَاَقْبَلُوهَا يَا مَوَالِي فَتَدَّ حَرْجَتْ حُرْنًا بِمَحْضِ الْوُدِّ<sup>۱۲</sup>  
 پس قبول فرمایید این کل ترا ای برادران من پس تحقیق مملو ط کرده حزن را بجهت خاص  
 اِنِّي اَحْمَدُكُمْ حَذِي بِيْدِي سَدِّ دُوْنِي لِسَبِيلِ الرَّشْدِ  
 بدتر منی احمد شما هستم یا مدح میکنم شما را در ترا بگیرد و مرا اعانت در بنهار فرمایید براه هدایت  
 اِبْنُ زَيْنِ الدِّينِ جِسْنَاكَ وَهَنْ قَدْ عَنَّا فِي اَمْرِهِ فِي الْوَفْدِ  
 پسر زین الدینیم ما دیم ما دگ نیکه بمشقت ما اندازد امرایش را در راهش وارد شود که در کجاست  
 وَعَلَيْكَ اللهُ صَلَّى اَبَدًا وَرَمِي شَانِكُمْ بِالْبُعْدِ  
 و خدا صلوات بفرستد بر تو ای ما و بیندازد دشمن و مبغض شما را بد در از رحمت خود

انهر القصيدة الثانية وتیلو تا آتالته ان شاء الله

دَمْعِي عَلَى أَطْلَلِ الْأَخْبَابِ مَطْلُوكٌ وَفِيهِ بِالِي أَنْبَكُهُ الْبَلَايِلُ

این چشم من بر آثار خاندان محبوب بار نیست شده است در خصوص آن آثار غمها و هنرها نسبت به پرسیدار و گفته کرد این

فَكَمْ أَعْلَلْتُ نَفْسِي بِالْمَرَارِطِهَا تَيْبُكَ الدِّيَارِ فَمَا تُغْنِيَنَّ التَّعَالِيلُ

پس چه قدر تعییل و عذر مر آدم بر آن نفس خود بر بازیات که در آن زمانه پس نفع نمی بخشد تعییل و عذر آوردن

فَكَمْ تَرَسَمْتُهَا فَوْقَ الرَّوَايِمِ أَوْ بَيْنَ الرَّسُومِ بِهَا وَاللَّذَمُّ مَسْبُوكٌ

پس چه قدر نگاه کردم آن دیار را با چه قدر عداوت گذاشتم بالا عداوت در خود آن دیار یا ما بینت نهاس

خاندان دیگر در این تنگ گنج جبار بود که بر میدوم بر این صبا و انا آن دیار که خلا مانده است

وَقَعْتُ فِيهَا أَجْبَلَ الْفِكْرِ حَائِلِي فَخَانِي فِي مَرَامِي دَسَمُهَا الْجَوْلُ

پس ایستادم بالا آن دیار جولان میدادم فکر انقبوا و مشعر جولان کننده پس خیانت که در معقود رخ

نش نهاد آن دیار که کنار چاه و دیوارش باشد بغیر مراد و حال نش بجهت خبرندان خود نمند از سر کنده آن دیار

رَسَمْتُ صَمُوتٌ وَنَفْسِي غَيْرُ خَائِبَةٍ فَسَائِلُ صَامِتٌ عَنْهَا وَمَسْئُولُ

بجهت تنگ بر آن دیار عداوت نمود که در آن نفس بود غیر که در دفتر که چنین است مراد حاصل غر شد پس سائل

از آن دیار که شده و مسؤل منها که دیار باشد نیز است که شده از استنفا بزبان فارسی

فَخَالُهَا قَائِلٌ وَاللَّذَمُّ لِمَعْنَاهُ وَالْحَالُ بِرُؤْيَاهِ وَاللَّذَمُّ مَقْبُولُ

آن دیار با حال آن دیار که نیده و تنگ نمیشوند است حال آن دیار روایت احوال آن دیار کند باشد و اشک

چشم قبول محبوبت که اهل آند یا ربست و در حضور آن محبوب صاحب اشک فاجور است ان آتیه  
یا و قوا لله الا ان الله اجل اجل له في ذوى التوفيق اجل  
ایقوم خدا توفیق دهد نیت مگر آن وصل برایش در دست معین است بجز بر او وصل محبوب در حق صاحبان

توفیق اجبار غیر نیت که بدون آن نمیشود که آن قابلیت در استوار است  
يا بؤفا كانت يا ابا بعد بعديهم تظل سارية في غولها العول  
مفارت که در اجاب پس کردید آند یا فرایشه بود از ایشان که بر میکند در کورده آن منزل غولها ساریا  
عليك يا دبعهم دمع الزبيح على سفع الرسوم سيفع الدمع مدد  
بر تر از منزل اجاب غوف باران بهار بر راننده آن آثار اشک چشم سندان که ریزانند  
مضوا الماء وعد والكتة قد وكل وعدي قضاة الله مفعول  
رفند اجابت را آنچه چیز که و مرادش بودند بان مکنه آنم غور جمعد رست و کل عن خدا بقا

آنرا خواسته باشد البته خواهد شد بدون خلف در است

القوم ال نبي والدار دارهم والشان شاطم والوصف تمثيل  
آنقوم معهود اولاً بغيره و دار مذکور در ایشان و شان موصوفشان اینست و وصف تمثیل است  
كانوا سحاب طهي بالترغائب بل هم في الكائب كتاب مقابله  
آنقوم ابرار بودند بر نختند بخشها بسیار بلکه ایشان در میان دستها شد تا دستم بند بانویند

احکام حیات و ممات خلق بودند و یک کشته که فرمان بودند

كَانُوا مَغَابِلَ لِلدَّارِ بِظُلْمِهِمْ فِي لَاهِبِ الزَّمَنِ الصَّالِحِ وَقَدْ غَابُوا

بودند آنقوم در غمان بزرگ سایه دار بر پناه آورنده بایشان در شداید زمان حله کننده و با وجود

این حالات و اخلاق حسنه بتقیق گشته گشتند با کرم و جده فحاه بدون تقصیر و کنه

زَوَى الْعَدَا فَبَنَاهُمْ حَتَّى مَضَوْا لَكُمْ يَا تَوَاطَوْا يَا هُمْ وَالْفَهْمِيُّ مَا كَوْلُ

جمع و اخذ کردند دشمنان اموال ایشان از آنجا که ایشان از در دنیا رفتند و چه قدر شبها را گریه بر آرزو

و حال آنکه دشمنان حال ایشان را خورند غمناک از روز غضب

و شَرُّهُ وَاوَلَّهُمْ فِي كُلِّ نَاجِبَةٍ يَخْوُطُهَا فَاَصْدُوكُمْ وَمَشْكُولُ

و در انداخته شدند از وطنها خود و برابر ایشان در هر طرف که قصد کننده قصد کردند آنرا در و میارزد

بآن نرم و گرم کردنت برابر اولاد و نصیب رسید یک گشته شده عزیز است

فِي كُلِّ حَيٍّ بِعَيْنِ اللَّهِ مِنْ دَمِيمٍ اِهْرَاقُوا وَوَلِيَّ الْاَمْرِ مَا مَوْلُ

در هر قبيله از خون ایشان ریخته شدن است بیک خدا و با وجود صاحب الامر علیه السلام امید داشته است

بغیر از این هر قبيله شریک و باعث برکت بر نمیشد و غمناک شدن قسم بخدا و صاحب الامر ان مقام خواهد گشتند

مَوْسُوهُمْ مِنْ رُسُومِ الدَّارِ شَاسِعَةٍ فَالْمَيْتُ مَشْرُوحٌ وَالْبَيْتُ مَفْرُوقُ

قبایل ایشان از آمانها برست پس مرده ایشان از وطن دور افتادند ایشان منزل دشمنانست لغنم الله

فَهُمْ قَتِيلٌ وَمَمْلُوحٌ وَمَضْطَهَدٌ لِلدَّهْرِ فَبِهِمْ مِنَ الْبَلَاوِيِّ اَنَّا كَيْدُ

پایل آنکه سلام الله علیهم مقتول و مسموم و مظلومند برابر روزگار در حق ایشان فوجها را معصیب است

وَأَعْظَمَ الرُّزْءَ مَا حَصَرَ الْحُسَيْنَ بِهِ لَهْلَهٌ مِنْ حَصْرِ تَعْظِيمٍ وَتَجَمُّلٍ

و بزرگترین مصیبت است که امام حسین علیه السلام بان مخصوص شده از دنیا مصیبت رسیدن

و برابر آن حسین سیرت از نفسین بمصیبت تعظیم و تکریم نمایند بحیث علو شأنش و بزرگ مصیبت

إِنَّ الْمُصَابَ عَلَى قَدْرِ الْمُصَابِ بِهِ وَلِلرَّزَايَا آعَاجِبٌ تَهَاوِيلٌ

بدرستی که مصیبت باندازه و شأن مصیبت رسیده است و برابر مصیبت حادثه عجب و مخوف است

غَدَاةٌ أَمَّ الْمَنَآيَا وَهُوَ فِي نَفْسٍ أَمْوَالُ الْمَنَى يَا لَعَمْرُ اللَّهِ مَا نَبِلُوا

در صبح که قصد کرد که در کما در حالتیکه او میا چند بنسخ از صبحی بود که ایشان قصد کرده بودند مقصود خود را

که شهادت و قرب حق و مولا خود و یار دین باشد قسم بر تقاضا ندانند و دوام ملک او بر بزرگت آنچنان

تَبَخَّرُوا فِي عَزَاهَاتٍ وَقَدْ نَبَلُوا عَلَى السَّكِينَةِ وَأَطْلَجَاءُ تَجَمُّلٍ

اصحاب راه رفتند در تحصیل مقصودشان و بتحقیق پر کرده بودند باطن خود را از وقار و تمکین و

جهاد دشمنان تصور و خیال بهانه رسیدن بمقصود بود که شهادت باشد

فِي خَطِّهِ وَبِهَائِلِ الْفَنَاءِ سَجَىٰ وَقَدْ آضَاؤُهُمْ أَسْدٌ بِهَائِلِ

بهمجراه رفتند در قطع از زمین و حال آنکه در آن زمین شرف قدر کنی شده بود و بتحقیق ایشان روشن

و نورانی بودند و حال آنکه ایشان شیران و شجاعان و بزرگان بودند در مقام خودش

وَالْبَاسِمُ وَالشَّغِيرُ وَالْأَبْطَالُ عَالِبَةٌ وَالْمُقَدِّمُونَ إِذَا لِلْحَرْبِ قُطُولٌ

و این خندان بودند از این و شجاعان عیس و اقدم کننده بجنگ بودند در وقتیکه غلبه جنگ بر آنکس

سَخَّوْا بِأَنْفُسِهِمْ لِلَّهِ وَأَسْتَبَفُوا وَالرُّوحُ مِنْكُمْ وَالسَّيْفُ مَقْلُوبٌ  
 در راه خدا بی تعالی خود را دادند و سبقت کردند بر یکدیگر بر شهرت و حال آنکه نیزه با شمشیر  
 شکسته کردید در دست ایشان و دست دشمنان در عابین ایشان بود آنها  
 قَضَوْا بِجِدِّ وَغَيْبِ السَّخِيحَةِ فِيمَا أَرَادُوا وَاللَّجْدُ وَالسُّؤْلُ  
 شهید شدند در راه حق با کوشش و در عاقبت سعی و نهایت در آنچه اراده کرده بودند بر خدا  
 و ایضاً در عاقبت سعی کتبت و حفظ و رسیدن مسؤل است در حیات و ممات  
 فَضَارَ مَوْلَاهُ فَرَدًّا لِأَنْصِبِهِ وَحَوْلَهُ رُدُّوهُ وَعَدُّهُ وَطَبْلِيلُ  
 پس کردید مولا فرزند تنها و بی یار ماند و حال آنکه در اطراف آنحضرت اراذل و شیطان و مردمان بکرم بودند  
 بَكْرٌ فِيهِمْ فَكَمْ غَالَتْ بَوَائِرُهُ مِنْ تَمَالِكِ الْكَيْتَةِ غَوْلٌ  
 حمله کردند در میان دشمنان پس چه قدر هلاک کرد و شمشیر با آنحضرت و لاد آنرا نشیند و آنحضرت شهید و مالک  
 الْكَائِبِ الْكَمِيفِ فِي أَجْنَاهُمْ فَلَهُ بِالسُّمْرِ وَالْبَيْضِ تَنْقِيطٌ وَتَشْكِيلٌ  
 آنحضرت کاتب کرد بود در جبهه ایشان پس بر آنحضرت در بدنها آنقدر عین با نیزه و شمشیر با نقطه گذاشتن  
 و شکل کشیدن بود یعنی بنیزه سوزان میزد مثل نقطه و با شمشیر برید مثل خط کشیدن  
 بَعْضِي مَا شَاءَهُ مِنْ فِعْلِ صَارِصٍ فَكَمْ لَهُ غَامِلٌ فِيهِمْ وَمَعْمُولٌ  
 بجا آورد و تمام میکرد آنچه میخواست از فعل شمشیرش پس چه قدر بر آنحضرت عمل بود از ضربت  
 شمشیر و معمول بود از مغز و بین و مغز و لاین تلخیص حسن فرموده در الفاظ و معانی بیت

كَانَتْهُ شَابِلٌ قَدْ كَرَّ فِي حَمِيرٍ لَكِنْ مَخَالِبُهُ لَذَنٌ وَمَصْفُوكٌ  
 گویا آنحضرت شیر بود که حمله کرده باشد در جماعت قرآن کند چنانچه آتش بر مثل نيزه و شمشیر صیقل  
 وصف باشد که دخل در برش آنها داشته باشد

قَضَىٰ وَكُلُّهُ الْقَضَاءُ لَمْ يَبْخُ شَارِهِمْ لَكِنْ لَمْ يَنْجِلْ فِيهِمْ نَاجِيْلٌ وَمَتَّصِلٌ  
 شهید شد اگر قضا الهی منظور نمیداد نجات نمایند از دست آنحضرت که برینندگان شد که کس بر آید  
 آنقدر عین در خصوص آنحضرت تا خیر و سلامت دادن بود تا وقت شهادت برسد  
 ذَا غُلَّةٍ وَالْفُرَاتُ الْعَذْبُ يُنْظَرُ وَالْكَلْبُ يَتَّعُ فِيهِ وَهُوَ مَغْلُوكٌ  
 شهید شد تشنه و حال آنکه آب فراوان دید و سگها در کنارش زندگانی کردند و مرغها نیز بودند

آنحضرت را لب تشنه شهید کردند لعنهم الله  
 فَخَزَّ مَرْزُبَانٌ وَهُوَ التَّبِيْلُ عَلَيَّ تَلِي الطَّفُوفِ فَأَمْسَدَ وَهُوَ مَسْأَلٌ  
 با حالت تشنگی از کثرت مباحات افکار بر روزی که بعد از تیر و حال آنکه بسیار تشنگی  
 بود پس کردید بز و انداخته شد بر رخ و در مبارکش خوار بود

كَمَا هَوَىٰ سَاجِدًا بَلْ كَانَ اعْظَمَ هُوَ بِكُلِّ خَضُوعٍ فِيهِ تَجَبُّدٌ  
 با آنحال افکار بر روزی که خفته بود با تمام باشد بلکه آن افکار بزرگتر از افکار برده بود  
 بجهت اینکه افکار بجمیع خضوع و تذلل بدرگاه خداست و افکار بزرگ و جلالشان بود در نزد خدا  
 فَحَسْبُ شَرِّهِمْ كَرِيمٌ السَّبِطُ وَالسَّفِي فَطَبَّقَ الْأَفْوَاهُ وَالْأَرْجَاءُ غُلُوكٌ  
 پس شمشیر کوریم السبیط و السفی فطبق الأفواه والأرجاء غلوك

برج کرد شمر معلوم بر مبارک سبط پیغمبر را و بر ناستف ز پس فرود گرفت آفاق و طرافش از کرم ظلمت  
 و الأَرْضُ تُرْجَبُ وَالْحَوْتُ الْعَظِيمُ صَا خَوْفًا وَبُوحٌ وَحُوشٌ الْبَرِّ مَوْصُولٌ  
 در زمین بیزود آمد و در آن بزرگ که نامش طربا به بظطر بر افتاد از ترس و نوم و خشمها بیایا بگوش رسید  
 وَالسَّبْعُ تَبَكُّهُ دَمَا وَالْتَمَسَ كَاسِفَةً وَالْبَدْدُ مُخْنِفٌ وَاللُّطْفُ مَخْضُولٌ  
 و همت آساختن گریستند و آفاق بگریخته شد و ما همتا خوف کرد و لطف خدا از مردم ممنوع شد  
 وَاللَّهُ شَقَّ الرِّدْيَ مِنْ فَعْنٍ كِيدًا عَلَا الْهَكْدُ وَبَدَأَ بَيْنَ الْوَرَى الدُّرَى  
 در روز چهارم بار کرد در دار خود را از کرم کردن آنحضرت از غنچه و دیگر بر بر هدایت که از این مردم برداشتم

و ظاهر شد در میان آنوقت اختلاف حالات و انقلاب اوضاع

وَالْتَمَسَ طَالِعَةً لَبَسَتْ بِكَاسِفَةٍ تَبَكُّهُ عَلَيْهِ نُجُومٌ اللَّيْلِ وَالْكَيْلُ  
 و حال آنکه آفتاب طلوع کرد به و گرفت نبود در بر گردند بر آنحضرت ستارها شب بر برج میزان یا کل آنچیز بگویند آن  
 كَذَلِكَ الْمُنْظَرُ الْأَعْلَى وَحَامِلُهُ بُدِي النَّجْمِ وَمِيكَالٌ وَجِبْرِيْلٌ  
 همچنین عرش اعلى و حاملش اطهار مصیبت آنحضرت کردند و همچنین میکائیل و جبرئیل  
 وَالرَّاسُ رَكِبٌ فِي التَّرْجُحِ وَالْحَرَمُ كَالْبَدْدِ يَشْرِفُ نُورًا وَهُوَ مَحْمُولٌ  
 بر مبارک شرف انصب کرده بود بر بالای نیزه و از بر سوزش قلبش و آنسر مثل ماه چهارم دره شب بر او نشانی

داشت و حال آنکه فوه آنسر محمول بود در بالای نیزه و مع ذلک آنسر مبارک حامل نیز بود

وَأُلْفِيَتْ فِي مَجَالِ الْخَيْلِ جِبْتَةٌ فَكَتَبَتْ ظَهْرَهُمْ مَعَ صَدْرِهِ الْجَوْلُ



انداختند کفار بدین شریفی انظار در درج بالا نگاه بسیار شکستند بیشتر با سینه سر جولا کنند <sup>از سینه</sup>  
 وَهُوَ الْحَبِيبُ بْنُ عَبْدِ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ كَانَتْ بِالْعَمْرِاءِ مَجْهُولٌ  
 با این حالت اورا شهید کردند و حال آنکه اورا مرشداختند که امام حسین پسر دختر محمد مصطفی و پسر خندان

عنه المصطفی کر با آنجناب قسم بمقام الله در بیان ایشان غیر معروف بود سلام الله علیهم  
 اَلَمْ يَكُنْ فُرْطُ عَشْرِ اللَّهِ فِي شَرْهٍ فَذَقَصْرَتْ عَنْ مَنَابَاهُ الْاَوَّلِيَّ  
 آیا نبود که شوره عرش اله در شرافت بمقیق که قاهر شد به از فضایل آنحضرت کلامها

يَا حَسْرَةَ لِمِصَابِي قَطَعِي كَيْدِي فَأَنْزَلْتَنِي عَنِ السُّلْوَانِ مَعْرُوكٌ  
 احرست من بر مصیبت زده کنج پاره کنج جگر ابر قند من که نمر کرد و آرام نداد  
 يَا ذِفْرِي صَعِيدُ نَفْسِي الْمُقْتَلِ دَمًا بَدِيْعٌ فَيْجَرِي وَهُوَ مَقْهُولٌ  
 ای زلف من خند و نام من بملا بسیار و صعیق کنج جان مثل کلاب کشیدن تا چشمها من و خون

سز با اشد چشم من مزوج کنج تا جگر شده بر در من با چشم من جان من  
 حُرٌّ نَاوَجِدًا عَلَى الْمُلْتَقَى بِلَا كَفْنٍ لَوْلَا الْاَعَاصِمُ دَفَعَنِي وَالْقَاتِلُ  
 ملتی تلا تا و کتا بجوه رجم و دلصلا فيه تخلیل و تجلیل  
 عَلَى الْعَرَبِ عَادِيًا فِي النَّزْرِ لَمَنْعِي تَوْبٌ عَنِ الشَّمْسِ طَهْفَةٌ اَوْ سَرَاوِيلٌ  
 ای زلف من جان مرا صعیق کنج از برای مژگون شدن بر مظلوم که به کفن در بیابا افکام بود بهر جا

وزیدن پاره مانند و غبار یا نبود بدن مبارکش بالمره عربا من بود در حالتیکه افکام بود سر روز

واحاط نکرده بود باد سسکه با قبر و در حرارت آفتاب در بدنش تا شیر و غور میکرد و میگذاشت و اقامت

عزیم در پیش آفتاب در بیابان و حفظ نمیکرد بدنش را از آفتاب جامه یا شلوار و این

ملاحضه مجد و التقوی ستره عار عن العار الا یشبه تبذیر

پرد تا بزرگی و بزرگی را میپوشید و اگر که عار بود از تنگ و عیب معطف و بگفته نمیدان بزرگوار تو سترت

سعی الی رتبه اذ خرت مجدلا ما نالها قضا الا وهو مقبول

تر کرد بود در صبح که بسیار بلند بود در وقتیکه آفتاب بر درختان غلظت بخون که غم رسید بان از تبه و در هر کار

هل المناقب الا دون مصرعیه ما فوفه مفعول ما فوفه مفعول

اینست منقبته ها که پایین تر و نازلتر از شهادتش نیست بالاتر از شهادتش نیز کرده که در عالم کون مقهور شود

لذالك كان بنوه بكل احوه كذا ابوه من نسله حقا وها بیل

بر شهادت طلب با مخلوق بودند و اولاد امام حسین بکند برادرش امام حسن و همچنین پسر بزرگوارش امیر المؤمنین و باقی

فی ذل مصرعیه العز المنیف له و فی الاهانیه توفیر و تبجیل

در ذلت شهادتش عزت و کرامت بلند است برایش و در امانت مثل و قدر و تعظیم است برایش در پیش خدا

قد امنطی غارب العلیا و فی بدیه زماها و اللثا و الحمد مجبول

بتحقیق گوار شد بر بالا بزرگتر است بلند و شرافت و حال آنکه در دستش بود زمام بزرگی و شایسته و حمد و

از برابر آنحضرت از اصل خلقت زایه بود و بوضوح که مثل سبز ناک

فاستقرض النفر مختارا انجاد بها و الاهد و المال و الطلوب مبدوا

پس ذائقه قرض فرست جان آنحضرت را در حالت اختیار پس جان شاد در راه خدا بیجا داد و اهل و عیال و مال  
 و هر چیز مطلوب بجز آن در راه خدا عزیز و جل بزدل کرد یا اینکه جواد اهل و مال را در راه خدا و مطلوبش داده شد  
 فَأَعْجَبَ الْمُغْتَصِبِ فَأَكَانَ جَادِيهِ مُنْكَرُهُ بِرِضَاهُ وَهُوَ مُحْصُولُهُ  
 پس تعجب کن بر سید که عاشق اغصب کردند با کراه که نزدیک بود بزدل کند آنرا با رضای خودش و آن بزدل  
 کردن با رضای خف حاصل بود

بَنِي أُمَّيَّةَ مَاذَا جِئْتُمْ فَلَقَدْ جِئْتُمْ فَسَادًا كَمَا بَلَغُوا عَنَّا زَيْلًا  
 از بنی امیه چه چیز است آنچه آوردید آنرا پس بنحقی آوردید بر این دگر چنانکه دلخواه و محبوب شیطان بود  
 شَرَدْتُمُوهُمْ فَهَمُّهُمْ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ صَاوًا وَالْفَضَاءُ لَهُمْ بِالْعَرْضِ وَالطُّولِ  
 از بنی امیه آل محمد را در از وطن و آواره کردید بر ایشان در هر طرف باشند عرض و در زمین برای

ایشان ننداشد است هم عرفان و هم طویش بغیر آل محمد را در هیچ جا استراحت و امنیت نیت  
 وَحُزْنٌ مُمْ حَقَّهُمْ عَنْهُمْ فَبَيْنَكُمْ أَدْحَامُ أَحْمَدَ مَقْطُوعٌ وَمَقْصُوعٌ  
 و تفرق کردید حق آل محمد را بر زمین شما را رحمت احمد صلی الله علیه و آله مقطاع و بریدار شد است

فَنَلَّمُوهُمْ عِطَاشًا دُونَ مَوَدِّهِمْ وَالْمَاءُ لَيْشْرِبُهُ نَعْلٌ وَصَلْبٌ  
 این نرا که تشنگی لب تشنه در کن رشریب آب و حال آنکه آب فرا تر از آرش مید هر ولد از زمانا و کراست

أَجْسَادُ سَادِ الْهَمِّ فِي الشَّمْسِ تَضَرُّهَا لَهْفٌ قَدْ كُنْفَتْ أَشْلَانَهَا الْجَوْلُ  
 بدنهای ساد فیال که در پیش آفتاب که اختم و کج میشود و از بر تن سفینه تحقیق احاطه کرده بودند

در طایفه شمشیر از اهل کربلاست  
 از بنی امیه از بنی امیه است  
 عاشق را کبر است که چه جا  
 باز از بنی امیه از بنی امیه است

بر اعضایشان اسپها جولان کننده که بدینها نازنین ایشانرا خورد خورد و کند کوب نمایند  
 دُوَسْمُهُمْ فِي عَوَالِكُمْ مُشَاهَرَةٌ <sup>۱</sup> کاتها في العنا وهناقنا ديل  
 سره مبارکتان در نیز ما شمشهروز نهایت کوبانند در نیز ما در شهبانها رفته بهار است که او نیمه شده باشد و شمشهروز  
 وَكَمَا أَسْرْتُمْ لَهُمْ فِي الطِّفْلِ مَحْضَنَةً <sup>۲</sup> وَمَا جِدًّا وَهُوَ بِالْأَعْلَالِ مَغْلُوكٌ  
 وجه قدر که کردید زنان بافتت ال پیغمبر او که بدو اسیر کردید بزرگوار بر ازین در در لیتکه بار نچیر با بسته شده  
 تَرَنُّوا أُمَامَ سَبَايَاهَا الرُّؤْسُ كَمَا <sup>۳</sup> أَهْلَةٌ وَلَهَا فِي اللَّيْلِ هَلِيلٌ <sup>۴</sup>  
 دایم نظیر کند آنرا مبارک در پیش از این خود یک چاه سراسر که مثل بدل بودند در بر آنها در شهبانها سراسر روزها بود  
 نَسَاؤُهُمْ حَاسِرَاتٍ <sup>۵</sup> بَيْنَ أَعْبُدِكُمْ <sup>۶</sup> تَخْوِيلٌ <sup>۷</sup> حِدَابِيْنِ <sup>۸</sup> مَهَازِبِلِ <sup>۹</sup>  
 زنان آل رسول که هم بر بودند در میان بندگانشان بر بودند یا را انداختند اسیرانرا اشتران ز خدار لاغر و بد رفتا  
 وَنَارَةٌ خَلَقَهَا تَرَنُّوا جِسْوَمَهُمْ <sup>۱۰</sup> فِي السَّمْسِ لَمْ يَغْنُهَا عَنَّا سَابِلٌ <sup>۱۱</sup>  
 و طایر باشد در پشت سر نگاه کردند بدینها خود که در آفتاب افتاد بودند آنها را سر تر از آفتاب نبود  
 وَمَالُهَا عَن سَمُوحِ الصَّيْفِ سَائِرَةٌ <sup>۱۲</sup> إِلَّا بِمَا نَدَى <sup>۱۳</sup> أَشَارَتُهُ الْعَصَائِلُ <sup>۱۴</sup>  
 و نبود بر آن بدینها از بر ما که تمام است از هر یک خاکها که بدو خاک که بیابان که بوزید بهر کابان بدینها در زمینها  
 فَهِنَّ مَا بَيْنَ أَجْسَامٍ مَعْقَرَةٌ <sup>۱۵</sup> وَأَرْوِئُهُ <sup>۱۶</sup> لِلْخَطِيءِ كَالِئِلِ <sup>۱۷</sup>  
 پس شد با بدینها بر بودند خاک آلود و پیر کبر بودند که آنها بر نیز با خط نا جها و پر جهما بودند یا اینکه اسیران  
 در میان بدینها خاک آلود شد با او که ایشان راه مر رفتند چنان سر که بر سر نیز با نا جها بودند

فِيَا أَيُّكُمْ الْوَيْلَاتُ مَا لَكُمْ  
حَاشَيْتُمْ وَأَفْضَعُوا آوَيْتُمْ  
پس ای شما که ایستادید و در آغوش گرفتید چه شد بر شما هر چه میخواستید

مکنید و هر چه میخواستید بر سر آمدید که بیدار بیدار از آنجا که نماند مکنید

الْأَرْضِ أَرْضَهُمْ وَالْمَاءِ مَاؤُهُمْ  
وَالْحَقِّ حَقَّهُمْ وَالرَّحْمِ مَوْصُولُهَا  
زمین زمین ایشان و آب آب ایشان و حق حق ایشانست و رحیمکه امر بصلهش شده رحیم ایشانست  
لَنْ تَبْلُغُوا أَمدَهُمْ بِالْعَوْءِ وَمَا  
أَبْدَأْتُمْ بِهِ نَبْتَهُمْ إِنْ بَدَأْتُمْ بِهِ لَأَبْدَأْتُمْ بِهِ  
ایضا نمیرسیدید به آنجا که ایشان بآن بریدید از ایشانست و چه کارشاید با قهر بلند و محکم از آنجا که

آن قرآن فرستادم فرموده به معطلت و قهر مشی و این معنی را قصد کرده است

وَالْقَوْمِ مَنْ طَهُرُوا ذَاتًا وَعَصَاهُمْ  
انفوسشان هستند که طاهرند بالذات و عصاهم ایشان پاکیزه است و هرگز بفریبقتن نرسیدند  
مِذْحِمْ نَزَلَ الْفُرْآنُ وَالصَّحْفُ الْأَوَّلُ  
وَأَعْلَنَ تَوْبَهُ وَالْإِنْجِيلُ

در مدح ایشان نازل شد قرآن و صحیفه با تقدیرین و نیز مطلب اشکار کرده توبه و انجیل که است

جَادُوا وَسَادُوا وَأَشَادُوا وَالْجَمَلُ  
هم لطیفه کل معروف غایب  
آل که جوید کردند و سید شدند و حکم کردند بزرگوار بر ایشان بر طایفه بین هر خوب و حمت در خند  
بزرگ و بار آورند اندیاری حقان بزرگ و سبب دارند که مردم در پناه ایشان آسوده و راحت شوند

مَعَارِفُ فِي الْأَبْيَانِ عَارِفُونَ  
هَادُونَ وَالْغَيْرُ جِهَالٌ بَجَاهِلٌ

نسخه که در این کتاب است  
بجای معطلت و قهر  
نزل شد از شرف  
البت علم آرزوی است  
و انصاف و عدل است

بر این شیعیان و هر کس که از ایشان با نفاق استند که هدایت کنند و غیر این از  
 اعداء آل کدر در پیش ایشان مجبورانند یا غیر این از اعداء خود آنها جا بجا و مجهول استند یعنی بسیار <sup>دارند</sup>  
 فَشَأْنُهُمْ تُنْكَ وَالْفَنَاءُ فَعَلَمٌ ۹۹ وَذَاكَ لِلَّهِ لَعَزِيزٌ ۱۰۰ وَذَلِكَ  
 پس شغل ایشان عبارت و فعل ایشان مثل الحاق فرات و اینمال تعزیر است بر آنکه دشمنان و کافرانشان در کشند  
 و تذلیل است که عبودیتش میکنند یا کافرانشان از ذلیل میکنند بغیر و خدا را عزیزتر و خداوند عبارت خاص است  
 سَجِبَ ۱۰۱ الْجَاهَا طَلَاتٌ مِّنْ عَطَائِهِمْ ۱۰۲ الْبَنَامُ مُدَّتْ أَلَانِيْدِ الْمَحَاصِلِ ۱۰۳  
 این بر این احد از بخشه ایشان برینزه است بر ایشان در راز شده دستها می شود از جو با و غیر <sup>و غیر</sup>  
 یعنی ایشان واسطه فیض الهی از بر جمیع عالم در جمیع فیوضات ظاهر و باطن در جمیع مراتب و عباد امکا و کونان و  
 یا اینکه بر ایشان در راز شده دستها کشیده ای محال جمیع محال میشود مثل فضل <sup>الفضل</sup> بفرست  
 فَرَحْنَا الدَّهْرَ مِنْ فَضْلِهِ جُودِهِمْ ۱۰۴ مَمْلُؤَانِزٍ وَمَا لِلْفَيْضِ تَعَطُّيلٌ ۱۰۵  
 پس هر کس که در راز دستها بر ایشان است پرست و نیت بر فیض الهی تعطیل که در کافان <sup>کنند</sup>  
 تَجَلَّوْا مِمَّا دَحَمْتُمْ أَنْ جَلَّ فَادِحَاتِهِمْ ۱۰۶ فَهَمُّ عَلَى الصَّرِّ وَالْكَرَامَاتِ هَيْبِلٌ ۱۰۷  
 مدار و فضیل ایشان ظاهر و آشکار است اگر صیبت ایشان بزرگت پس ایشان در عادت شدت در فدا  
 و یاد در حات غمت و بلا و یاس و غم مشرکها هستند که هر کس بر سر رسد ایشان واسطه اند  
 أَنْ نَلَيْتُمْ مِنْهُمْ مَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ ۱۰۸ فَذَا الْبَنَامُ بِحِكْمِ اللَّهِ مَعْدُولٌ ۱۰۹  
 هر کس رسید از ایشان بجزیر که حلال نبود بر ایشان از قبل و قدرت است بر کردن و بر فدا شیع و بزرگت <sup>این</sup>  
 این

این ظلمها شایسته آن بگم خداوندیست که عدل کرده شده زبقر و غیبه شایسته اینک از ظلم ازین برکنسته  
 شود در ظهور کلمات آله که سلام الله علیه با انتقام کشیدن از شما لعنهم الله جمیعاً  
 وَكَانَ ذَلِكَ مِنْ أَسْرَاطِ هٰمِلِكُمْ وَقَطْعِ دَابِرِكُمْ فَاَمِنَهُ تَعْدِيلٌ  
 و بود ظلم شایسته این و قبول کردن و صبر ایشان در آن از عداقت و شروط سلطنت این در آن  
 و از شروط قطع نسل و اولاد شایسته انتقام کشیدن از شما چنان انتقام کشیده که در آن عدالت گزینست

بعضی تعذیل با ذال المعجبه بدل تعذیل وارد است یعنی قطع عقوبت نسل شایسته در اولاد متروک و سرزنش  
 هٰذَا وَطَالِبٌ اَوْ تَارِكٌ وَذَرٌ مَّوْمَلٌ وَهُوَ مُضْطَرٌّ وَمَوْكُولٌ  
 بگریزید و بشوید این را و طلب کننده خونهایش را از شخص جدید و بلی و امید داشته است و انشخص

مضطرب است که خدا اجابت دعایش خواهد فرمود و ازین کند او یا از خلافت با و سپرده شده است آن طایفه  
 صابر و تارک و عمیق و بلی و در جوئ ضعیف از شیعیه و ظهورش واجب و حتمی است و عند الله انتقام کشیدن  
 نظار یا معشر الفجار غاشبه <sup>دو سپرده شده است</sup> يَقُومُ بِالْاَذْنِ حَسْبُ الْعَصَبِ  
 منتظر بشوید بگریزید و فجار رفتن بر بینه تمهیل بر کفار که مراد جناب قائم آل محمد است سلام الله علیه که قائم میشود

بازن خدا ببقا در آنست که شمشیرش کشیده شده باشد که کشیده شدنش از عداقت و ظهورش است و لفظ غاشبه در

بیت نظر است باین شریفه هل اتی حدیث الغاشیه که بجناب قائم علیه السلام تفسیر شده است

فِي سَبْعِينَ خَلْفَهُ نَسْرًا وَبَقْدَامِهِ مَسْمُونٌ وَجَبْرِيْلٌ وَكِبْرِيْلٌ

یعنی قائم علیه السلام در میان شکر میباشد که در میان بقا و در ایستادن که ایستاده بیدار کرده باشند در پشتش گریه

مگر نظرند که مقتولین انا عدايشه بخورند و پیش رویش فلذکلهما متومون یعنی صاحبان عداوت و غضب  
و کبریل که اسم ملکیت میباشند و امثال امزش <sup>نشدند</sup> در هر چه میفرماید و نظرش کند و <sup>نشدند</sup>  
و فیه تابوت صلی الله علیه <sup>بیکشته</sup> المردفون الغرائین الطراجل  
و در بیان آن شده بر آن صدوق نصر خداست بر جبارند آنصند و قرأ فلذکلهما مردفون که پشت سر هم سینه  
بیار آنحضرت چنان شد که این <sup>نشدند</sup> در روز و نوراً و نور میکند چنانکه در بیان نبی اسرائیل تا بوت که بود آن  
علیه من مدد الجبار خافیه <sup>شکر میکنند</sup> جالی و منسدل الاطراف معحول  
بر بالای آنحضرت مایک کوش از مدد خداوند جبار علم است جلال کند و شوقه تا آن علم پایین آورد و کشته  
شده است در میان شکر مکر دانند آنرا که بر حضرت و شکرش نشانه و عداوت حضرت است  
یلذیقکم ضعیف انواع العذاب کذا خسفاً و تو میکم الطیر الابابیل  
چون شد آنحضرت بر شاخ چند نیز هزاران برابر هم انواع عذاب را و همچنین <sup>نشدند</sup> بر شاخ فرو بردن زمین را  
مثل فارون و صحابش و حکم آنحضرت <sup>نشدند</sup> در غمها را ابابیل سنگ ملک است بر سر اندازند  
فتم اشفی جوی صدک و موعیکم <sup>نشدند</sup> صبیح قریب و وقت فیه مقبول  
بر در رحمت شفا در هم برورش سینه ام و دعا <sup>نشدند</sup> صبیح نزد یک وقت قطع و مقبول است در آن  
یا آل احمد له من أجل رزقکم <sup>نشدند</sup> قلب خفون و دمع منه هموا  
ار آل احمد بر از حبه مصیبت است مصطب و <sup>نشدند</sup> چشم از برابر مصیبت شجارت از ظلم  
و ذی الحشا شح لا یترد ما <sup>نشدند</sup> فیها القرات ولا جعول و التبل  
و در تفسیر



در قلبی هر مرتبت که خند نمیکند آنچه بیزیرا که در قلب نیست فراتر و نه همچون و نه رُود نیل  
 لِأَنَّ عَوْدَهُ وَبَدَأَ مِنْكُمْ وَلَكُمْ وَالْوَجْهُ فِي ذَلِكَ مَعْفُولٌ وَمَعْفُوكُ  
 قدم مضموم است که جاریست بجهت اینکه عود و بدو نیز از شماست و بر شماست و بر زبان برود و عود بر دلیل عقل و نقل است

دلیل عقل اینکه هر وقت که آفتاب منگوف شود در نورش نیز نا پدید میسر شود و نقلی است احادیثی که هر که در است  
 فَأَخَذُ نَجْلُ زَيْنِ الدِّينِ عَبْدُكُمْ عَلَى الْحَبَّةِ مَخْلُوقٌ وَمَنْجُولٌ

پس احد پسر زین الدین بنده شماست با محبت شما مخلوق شده است و منجول کرده است  
 كُونُوا التَّائِبِينَ طَهَّرُوا كَمَا رَسَخَتْ لَنَا عَلَيْكُمْ لُبَانَاتٌ وَتَعَوَّبُوا

شایع بشاید بر زبان و بر سر است تا چنانکه حکم و ثابت است بر شما در دل ما امید دارد و اعتماد کردن است  
 عَلَيْكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَأَصَابَةُ مَا نَاطِقٌ فَمَا حَتَّى يَنْفَدَ الْقَيْدُ

بر شما بار رحمت الهی در حالی که بر در پی است و هر امیده نطق کننده تا طوق است تا اینکه گفتگو با تمام شود  
 وَعَمَّكُمْ مِنْهُ تَسْلِيمٌ وَتَرْكِبَةٌ وَرَحْمَةٌ شَمُّ رِضْوَانٌ وَتَفْضِيلٌ

و شامل شما با از خدا عزوجل تسلیم فرستاد و ترکب و رحمت در عرض و فرود شود و تفضیل بمنزله نفل شما علیها

انزه و قد ترونوا بياض الفارين وقد مر مسود الشباب الفارين

آینه فرمیکند و تحقیق برین سفید سر را و تحقیق گذشته است بسیار جوانان که از نور فراتر گشته است  
 أَحَدَكَ فِي اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَنْتَ خَائِضٌ وَدَاعِ الْقَنَائِدِ عَمُوكَ فِي كُلِّ شَارِبٍ

آیا هر کس که در سه روز که تو فردا رفته در آن دهال <sup>آنکه نذر مکر ترا میخوانند در بر آن</sup> در میان  
تُضَاحِكُكَ لَا يَأْمُ فِي بَيْتِكَ الْمُنَى كَفِعْلِ يَصُوحُ لِلدُّعَابِ بِزَوَامِينِ

خندان مکن ترا روزگار در رسیدن تو به روزی مثل کار فرزند و نیکو کار در برابر شوخ و طعنه عاشق باشد که نباید در میان  
وَمَا بَطَّنَا إِلَّا لَهَا لَكَ عَنْ رِضَى <sup>برای آنکه نیت</sup> وَلَا ضَحِكْتَ سِئَالِي كُلِّ عَاشِقٍ

پس نکرده روزگار از روزی فرزند برابر تو از روزی رضا و نماند بده خنده دندان نه برابر هر عاشقی  
وَلَكِنْ لِكَيْ نَضْطَادَ مِنْ أُمَّ قَصْدًا بِمَا نَضَبْتَهُ مِنْ شَرَاكِ الْبَوَائِقِ

وکنند مذکور است حیدر است تا آنکه صید کند کسی که تصد آن کرده با مهر حواش که نصب کرده  
وَهُنَّ الْكَلِيَالِي تَنْفِرُ بِطُفْهِهَا جَهُولًا بِمَا تَنْقِبُهُ عِنْدَ الْمَضَائِقِ

وآن آیام که بود بوسه بیاورد که صفت و بر کند با طبع لطیف از زنی که با آن که در جمل است بچیز که در آن با بنجابهل  
كُوَسَايَاهَا شَرَّ الشَّرَابِ تَنْبِيغُهُ <sup>تنگیها بیند طعنه عین مژده است</sup> وَأَنَّكَ مِنْ كَأْسَائِهَا شَرَّ النَّاقِ

مروشند با بنجابهل که شایر که با آن که با آن که بدتر از آن میدانند با امری که بنجابهل با وجود اینست  
فَلَا تَتَّقَنَّ مِنْ وَعْدِهَا إِنْ وَعَدَهَا بِمَنْزِلِهَا شَرَّ الشَّرَابِ تَنْبِيغُهُ

ز شوهر بدتر است تو از کسی که آن روزگار بدتر از شرب آب است چشیده است  
بِهَا سَبْتَهُ وَتَوَقَّعَنَّ كَيْ يُوْعِدَ بِمَنْزِلِهَا غَدًا تَرْتَدُّ بِرَسْمِكَ وَعَدَاؤُهَا نَهْجَانَهُ فَمَا تَنْبِيغُهُ أَوْ تَرْتَدُّ نَسْبَهُ رَدُّهُ

وآنچه و فتنه و وعدهها که گفت و آنرا خلفت گفت و هوای را می  
در هر روزگار و نماند بده خود برابر تو تنه میکنند ترا با وعده اش را در راه خفت و عدل کند از انداز

غمها خوردا بکسی که نشنظر و عده و لطف آنت  
 كَاتَ الْمَنَائِمَا مَلَكَمَا نَاصِرٌ فِيهَا فَطُرُقٌ مِنْ شَأْنِ لَيْسَةَ الطَّوَارِفِ  
 کویا که گمانا که شد است در کردن زمانه پس وقت سپارد و آنرا بهر کسی که میخواهد بدین علاج بانا که نه که شکر رسیده باشد  
 تَخَصُّعٌ عَظِيمٌ الشَّارِعَ اعْظَمَ شَرِّهَا وَذَلِكَ بَطْنُهَا الْفَوَلِ سَوْءٌ الْتَوَافِقُ  
 مخصوص میکند بر شخص عظیم الشان بزرگتر بزرگتر خود را و اینجمله ظاهر گفتگو بدین موافقت روزگار

آقا در نزد اشناس عظیم الشان تقدیر الهی است تسلیم باید نمودن  
 لَذِكْ أَحَلَّتْ بِالْحَبِيزِ مَصَائِبًا بِهَا تُضْرَبُ الْأَمْثَالُ فِي كُلِّ خَارِقٍ  
 باز بگویم در آرد در بخت نام حسین مصائب را که با آنها ضرب المثل میشود در هر ملیتی که بیرون و داخل از عمارت باشد و عمل  
 غَدَاةٌ أَنَاخَتْ بِالطَّفُوفِ كَأَبْدُ يَكِلُ فَنِي لِلْحَنْفِ فِي اللَّهِ تَأْنِفُ  
 در صبح که خوابانید روز طار در کرد بلا حرکت بگفتن ترا با هم جوانان که بمرکت در راه خدا استیاضت بن بودند  
 لِيَهْتَمُّ فِيهِمْ دَخِمَ أَحْمَدُ فَمَا صَلَّوْا إِلَّا بِقَطْعِ الْعَلَائِقِ  
 البته گوارا بر او صل کردن ایشان رحم جناب پیغمبر را بر او صل نمودند مگر بقطع کردن علائقها را بزرگتر بر او فرمودند  
 فَهَمْ سَحْبٌ فِي الْجَدْبِ وَالْحَرْبِ هُطْلٌ وَلَكِنَّمَا قَدْ أَبْرَفُوا بِالْبَوَارِفِ  
 پس آنچنان آبرو هستند در خطبه جنگها که ریزنده بودند نعمتها را در تحط و مرگها و هلاکتها در جنگ دانستند است  
 اینان به تحقیق ظاهر کردند شمیر بار برق دهند و رایا تندید کردند و دشمنانرا با شمشیر مار صیقل در روش  
 وَهُمْ فِي أَعَادِهِمْ أَسْوَدٌ تَعَانَفُوا هُمْ وَالْقَنَا وَالْبَيْضُ حَوَّ التَّعَانِفِ

و چونان در مقابل دشمنان شیراز هستند که هم آغوش شده اند ایشان و نیز با دشمنان با حق هم آغوش شده  
 ببيعوز في سوق النجاح نفوسهم <sup>٩</sup> عَلَى اللَّهِ بِالرِّضْوَانِ بِنِعْمَةِ سَابِقِ  
 مبادی که در بازار رستگاری نفسها خود را بر خدا بیعت در مقابل رضوان و خوشنودان مثل بیعت  
 فِدَاءِ حَسْبِنِ فَا شَرَى اللَّهُ مِنْهُمْ <sup>١٠</sup> لِسَبِيحِ شَهِيدٍ فِي الشَّرَاءِ وَسَائِقِ  
 میفرودند نفسها خود را بر خدا در راه حسین علیه السلام بر خدا بیعت قبول بیع نمودن ایشان بر فرزند  
 شهید پیغمبر خود که در شرآ نفوس از عمارتش هدیه دستن یعنی حضرت امام حسین (ع) ایشان را شتر  
 نفوسش هدیه دوانزده و رانزده برده است تا به شرفیه و جانت کل نفس معسائین و شهید  
 إِذَا كَثُرَتْ عَنْ نَابِهَا أَمْ صَبَلِمُ <sup>١١</sup> ضَحِيٌّ وَطَحِيٌّ وَالْفَتْحُ شَرَّ صَوَافِقِ  
 و فقیه خنده دندان ناکرد مگر حوادث روزگار در وقت چارشت دهن دکن که کرده معنی بدتر نیست  
 تَرَاهُمْ يَثِيرُونَ الشَّرَّ فِي الْهَوَى سَحَابًا عَلَى بَيْتِ الْوَعْنَى كَالشَّرَافِ  
 می بیند جوانان که بر ابله می کنند سراق کرد و غیر را بر هوائل سما با بر میدان چند ششم  
 وَأَمَّا الْكُفْرُ الصُّبْحُ عَنْ جُنْحِ عَشِيرٍ <sup>١٢</sup> لَهُمْ أَنْصَارٌ لِلدَّيْلِ بِضَوْءِ الْبَرَاءَةِ  
 و هر گاه تاریک و نامعلوم شود صبح از تاریکی قطع غباربان جوانان مر بیند پناه بر زنده بر و شایسته  
 فَهُمْ كُلُّ عَضْرِبٍ لَدَى كَرْهِيْنِيَّةٍ <sup>١٣</sup> كَرِيمٍ يَسْذِلُ النَّفْسَ فِي الْجُودِ بَاتِقِ  
 بر ایشان سینه با لامل بودند و شجاع لامل بودند در حاجت و کرم بودند بکاران در راه خدا در کثرت  
 نَكَمَ كَفْرًا فِي كَافِرٍ سَنَخَ كَانِي <sup>١٤</sup> وَ كَمَ مَرَقًا فِي مَارِقِ قَلْبِ مَارِقِ  
 لامل و ثابت قدم بودند

بر وجه قدر بسیار پست ننهند در ابدان کافر شمشیر و نیزه را و احتمال دارد منفرجه این باشد چنانچه کافر را در خاک  
پنهان کردند و چه قدر بیره و دریدار کردند با آلات پاره کننده قلب کافر خارج از زمین را این شمشیر یا را  
در ابدان کافران پنهان کردند و بنیزه قلب آنها سو پاره کردند

يَقُونَ بَنِيَّ الْمُضْطَفِ بِنَفْسِهِمْ حِذَارًا عَلَيْهِ مِنْ صُرُوفِ الْعَوَاقِبِ

حفظ کردند بر دفتر پیغمبر را با جانها خود از جهت ترسیدن بر ملاکت آنحضرت از گردش حواریت روزگار  
وَهُمْ لَهْفَ نَفْسِهِ فَاشْفَاتُ كِبُودِهِمْ عِطَاشًا يَبُوحُ بِالْغَلْغَلَةِ مَا حَقِ  
از تافتن و سوزن زخم شورش بر اینکه آنجوانان جلالت کبریه از تشنگی که در روز شدیدی بحار

وسوزانند و ملاکت کنند از غایت حرارت

وَلَكُمْ مُمْسِكَةٌ بُرُوجُهُمْ ظَاهِمٌ وَبَسْخَلُونَ ضَرْبَ الْعِقَابِ

اینقدر ایشان با این حال شیرین تر شدند جهت محبت آنحضرت تشنگی خود را نیز بیشتر در دفتر پنهان کردند  
إِلَى أَنْ دَعَاهُمْ لِلرَّحِيلِ أَمَا مُمْسِكَةٌ  
تا اینکه خواند ایشان را بر کعبه از دنیا پیوسته ایشان در حالتیکه صد کرده بودند ایشان را بر کعبه

هر صد کننده هزاران از دشمنان بگفتن هل من مبارز

قَضَوْا بِالظُّبْحَانِ الْفُرَاتِ فَلَئِنْ قَضَيْتُمْ لَهُمْ نَجْحِي عَلَى حَكِيمٍ لَأَحِقِّ

این تشنه شهید شدند در کن رفتاری پس کاش نمی نیز بر آورده می کردم با ایشان حاجت و مطلوب خود را  
و شهید میشدم با ایشان بتقدیر حکم مناسرا از تقدیر بر بن در حق ایشان یعنی بر من نیز شاهد میشد

وتمت شد در زمان لاحق چنانکه در زمان سابق برایشان مترد شده بود  
 كَانَتْ لَهُمْ لِلْأَرْجُوَانِ عَصَارَةٌ تَضِيءُ بِأَجْسَامِ كَيْسَلِ الشَّقَائِقِ  
 کویا بر جسد ایشان افشوده از غولان است که روشن میدهد با جسمهایشان مثل لاله بنفشه در شب

بخون غلط شده بود از غولان از رنگ شده بود مثل لاله مار که رنگش شد بد احمد شده باشد  
 سَلَامٌ عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ وَدِفَائِهِمْ تَضَوُّعٌ بِطَبِيبٍ ثَمَرِي الْأَرْضِ عَابِي  
 سلام مخ بر ارواح ایشان و دفن ایشان با دروا کنیکه منتشر باشند بجز خوش نام در خاک زمین

خیلی زنده هم و آنستو لقبور هم بجد تربها کالمسک من غیر فان  
 ایدستان ز زیارت کنید و بر کنید قبرهای آن که مریدان آنها قبرهای آنرا مثل شکسته فرو  
 هَنِيبًا لَهُمْ فَازٌ وَوَأَفَانٌ مَجْتَمِعٌ لِنَصْرِهُمْ الْفَرْخُ الْقَتِيلُ الْحَائِقُ  
 کویا با برایشان شهادت که بمقتضی خویش رسیدند ایشان دهستان ایشان بجهت با بر کردن ایشان

پس بنبت پیغمبر صلی الله علیه و آله که قتل زمره عنید بود که احاطه کرده بودند بانحضرت  
 فَصَادَ حَسْبٌ وَاحِدٌ النَّاسِ وَاحِدًا مِنَ الصَّحْبِ سَدَّتْ عَنْهُ سُبُلُ الْحَارِقِ  
 پس کردید نام حسین علیه السلام بیکه و تنها تا شلیکی از مردم بویاز صبه خود بسته شد از درهای ماهر تر و بسیار

بنا روی العبد هلا معین بعیننا وجمی ذوی القربی امان مؤافی  
 نادر کرد و دشمنان آریا میفرودند بر زمین که نماند و حفظ کند ذوالقرن با پیغمبر خود را با موافقت کنند و نیت با پیغمبر

فَاَجْرُنَا يَا قَوْمَ هَلْ كُنْتَ نَارِكًا لِفِرْعَوْنَ هَلْ خَالَفْتَ لِعُضِّ الطَّرَائِقِ

پس چنانکه در ایتم ایقوم آیت کریمه من و اجمعین را و یا من لطف کرده ام با بعضی از ما هم با بر شریعت  
الْمُتَعَلِّمُونَ أَنَا وَدَائِعُ جَدِّ نَا لَدَيْكُمْ وَأَعْطَيْتُمْ عِظَمَ الْمَوَاقِفِ  
آیند انست ای داینکه ما امانت ما را به خود خویش مستقیم پس سوا و یا انکه داد و ای دینا بر پیغمبر خدا را بر کرا

در حفظ ما در رعایت حرمت ما بکم آیات که خدا در کلام مجید خود فرستاده

فَلَا تَنْفُضُوا عَهْدَ النَّبِيِّ فَاِنَّهُ اَمَّاكُمْ فِي بَوْمِ كَثَفِ الْحَقَائِقِ  
پس نکند عهد پیغمبر را که با شما کرده پس بدرستی که آن پیغمبر پیش رو شماست در آن روز که کثیف حقایق  
وَلَمْ يَكُ فِيهِمْ مِنْ لَيْعٍ فَا يَقُولُ وَتَنفِقُو فِيهِمْ كُلُّ نَغْلٍ وَفَاسِقٍ  
و نبود در میان آنها درین کسب که گوش کند آنچه که میگفتند و غوغا کردند در میان ایشان بر و لایع

احقر و فاسق و در جواب آنحضرت که صدرا آنحضرت را که نشود و هدایت نیاید

فَلَمَّا عَلِمْتُمْ وَهُوَ مَجْلُ الْأَشْدِيَا طَهَّاسِدَةً حَاثِفٌ بِكُلِّ مُنَافِقٍ  
پس علم نمود بر ایشان در حالتیکه شدید حمله کننده و پیرشید حمله کنندگان بود از تعب کنندگان  
فَبَعْضُ مُحِبِّيهِ لِيُسَبِّحَهُ حَالَهُ بِيُوصَفِ عِنْدَ الْوَصْفِ غَيْرَ مُطَابِقٍ  
پس بعضی از مستند آنحضرت وصف میکنند آنحضرت را با وصف پیش ازین و وصف بی نیت با حاشی و لایق آن

يَقُولُ كَانَ السَّبْطُ فِي حَوْضِ الْوَعْدِ عَفْرَةَ عَيْتٍ فِي سِرِّهِ وَخَيْرُ نَهَالِي  
چنین میگوید و وصف که یا بر پیغمبر در در میان جنت شیر ما که بود که حمله کرده بود در رزم و حشمان تند و

نفسی که در کتب است  
ناروا  
در روز جمعه رسول خدا صلی  
سبب انقیاد از بار حق  
بر وجهی که رسول خدا صلی  
گفت حسین از پیغمبر صلی  
همیشه در راه  
صدور از شدت از انقیاد  
بسیار عمده پیغمبر است  
در سبب از شدت از انقیاد  
برکت او و انقیاد از  
انسان که در است خیر

در آنها متفرق و پراکنده شدند از ترس صوت است و ضربات آنحضرت علیه و سلم حبه و ابیه و افسیه سلم  
 نِعْمَ غَيْرٌ اِنَّ الْحَقَّ فِي وَصْفِ سَيْدِي لَكَ اَخْرَبَ طَائِدِيهٍ لَسُنَّ حَقَائِقِي  
 بی نیت بجز اینکه بدست حق در وصف سید من در وقت جنگ عزیز است که بیا کند آنرا از با حقیقه که شیران از نوز  
 خلق شدند بجز در سبب منیر انور شایسته که در آن شب شبیه بر زمین است و از مطابقت نیت که بقاعده حقیقه بود حقیقه  
 اِذَا الْاَسَدُ يَمْدُوكُنْ مِنْ فَضْلِ طَيْبِهِ وَوَحْشُ الْفُلْ اَمثالِ اَهْلِ الْبَهَائِقِ  
 مطابق نیت در وصف و صفت بجز آنکه شیران استمداد میکنند از داخل صوت آنحضرت و وحشها بیابا امثال

اهل باطلها هستند پس هم نسبت میا شبیه و شبیه به

اِذَا اَشَاءَ يُغْنِيكَ اَنْ عَزِيْلُ خَادِمًا لَهُ صَادِرًا عَنْ اَمْرِهِ بِالْمَخَافِيفِ  
 هرگاه خواهی باشد نماند کند مگر امیر شود عزیزان ایل خادم بر آنحضرت چنان خادم که هر چه مرفوراید امثال  
 اراد من نماید و بجز متنش هرگز کرد با غرض و اضطراب که مبداء اخذ فراموش کرده باشد

وَاِمَّا دَعَى الْاَرْوَاحَ لَبَّتْ مُطِيعَةً وَخَشَرِيكِهِمْ عَنْهُ بِحِكْمِ الْوَثَائِقِ  
 و هرگاه بخواند جمیع ارواح را لببت که نیند در حالتیکه اطاعت کنند هستند بفرمان آنحضرت از تقابله  
 بیرون آریند و بدینا بجمعی مرافقه و حیات و حرکت دادن آن ارواح از آنحضرت بحکم عهد و پیمان که  
 در عالم ذر از ارواح گرفته شده است که برابر آنحضرت و میراثم اطاعت نمایند

نِعْمَ وَاِمَامُ الْحَقِّ يَهْدِي الْاِنْسَانَ عَلَيْهِمْ وَكَفَرْتُمْ بِالْاطْلِ مِنْهُ زَاهِقِ  
 بی چنین است امام مراد از هدایت و فدا بر دشمنان و چه قدر باطل از او زایل و مضمحل است

تخال

اینکه از نیت و طبع و احوال  
 هر که در آنجا نماند  
 در عالم ذر از ارواح گرفته شده است  
 که بفرمان آنحضرت از تقابله  
 بیرون آریند و بدینا بجمعی مرافقه و حیات و حرکت دادن آن ارواح از آنحضرت بحکم عهد و پیمان که



تَخَالُ الْأَعَادِي عَضَبَهُ فِي جَلَادِهِ مَخَارِيقَ تَبْدُ وَأَمِنْ غُلَاشِيَوْشَا هُوَ

همان میگردند دشمنان شمشیر آنحضرت را در جلا دت و سرعت بر قتها که ظاهر مرشد از بالا که بسا بلند یعنی شمشیر از زمین کرد و غبار جنگ در خنجرید مثل بر قتها که در بالا که منها از میان ابر و ساه بدخان ظاهر شود

فَكَمْ فَلَقْتَ ضَرْبَاتَهُ مِنْ جِبَاهِهِمْ وَكَمْ فَتَرَقَتْ ضَوْلَانُهُ مِنْ فَيَالَيْتَ

پس چه بسیار شکافت ضربتها را و از کاسه ناسر با و چه بسیار جدا کرد جملها او اعضا شکست و سبها و بزرگها

إِلَىٰ أَنْ رَأَىٰ سَلَاةً فِي سَبِيلِهِ إِلَيْنَا إِلَيْنَا الْآنَ يَا خَيْرَ لَاحِقِ

باینطور آنکه فراتر از حرکت تا اینکه دید از حد گذشتگی نزل و پدید و حال و برابر در راه خودش که می

فرمودند بایشان را قبول کن که خدا ترا شهید خواست پس ما بسیار با ما بسیار الان از بهترین لایق شونده گمان

فَلَبَّاهُمْ وَالْقَوْمُ مَابَيْتِ ضَارِبٍ لَهُ طَاعِينَ لَهْفٍ وَرَامٍ وَرَاشِقِ

پس بجای که در دعوت اسلحه و در با شتیاق ایشان با اختیار خود و قبول شهادت کرد و حال آنکه آن

ملاعیین عربی و ملاک کردنش بودند با شمشیر و نیزه و سنگ و تیر و سیر آلات حرب و اسیر برهنه

فَحَسَّ صَرْعًا فِي التُّرَابِ لَوْجِهِ بِسَلْمٍ لَعِينٍ فِي الْحَشَاةِ حَارِقِ

پس افتاد از فوج با بر روی خاک بر در مثل حالت سبده در حالتیکه غش کرده بود بسبب تیر زهر آلوده

که تندی و حکم مبارکتر از پاره کرده بود یا دل است سزا پاره میکرد یا هر گوارا

لُعَفْرُ خَدَيْهِ خُضُوعًا لِلرَّبِّهِ وَشُكْرًا وَصَبْرًا فِي عَظِيمِ الصَّوْفِ

بخاک مسپور هر دو در غم از حبه خضوع کردن بگذار خود و برابر شکر و صبر کردن بر بلند یا صفت در میان

بزرگترین حادثه معجز که یاد در میان اصناف آفات مرتب  
 فَرَحٌ بِهِ مَرَّاهُ عَنْ خَيْرِ مَضْرُوعٍ لِمَشْوَى عَلَى كُلِّ الْمَرَاتِبِ فَأَتَوْهُ  
 پس ضم و هم اغوش کرده آنحضرت را تا بر انداختن آن ملعون از بهترین جایها افتادن که پشت و پهن باشد

بمقام مضروع که نابقی بود بر جمیع مراتب و از جمیع مراتب بلندتر بود  
 فَأَقْرَبُ مَا فَذَكَانَ لِلَّهِ إِذْ هَوَىٰ صِرَاعًا بِالْأَجْرُوحِ وَعَطَّشَانِ سَاقِ  
 پس نزد یکترین حالت آنحضرت بخدا وقت بود که افتاد بود بر روی خاک باین پاره پاره بدون جرم با حکم

تشنه که شراب آب ننهادند شمشیرش کردند لعنته الله علیه امین  
 إِذَا مَا أَرْتَقَى السُّبَابُ أَعْلَىٰ مَرَاهِمُ فَضَرَعُوا عَلَىٰ الْمَعَارِجِ مَا دَرَمِ  
 و تشنگی تر تر کردند سبقتی که ندانان بر اعلا مقصود خودشان پس جبار افتادن آنحضرت را

بندگی و قرب بود که تر تر کرده میشود بر آند از مراتب عالم بندگی و مضروع  
 فَخَرَّ قِوَامُ الدِّينِ عِنْدَهُ هُوَىٰ بِدَاعِيَتِ أَزْكَانَهُ فِي الرَّفَائِقِ  
 پس افتاد و خراب شد قوام دین در وقت افتادن شکی که با آن قائم و بر باشد و بود از همان دین

در عالم رفیق که عبارت باشد از عالم عقول و ارواح و نفوس تعالی عالم جسم  
 فَأَقْبَلَ أَشَقَّ الْخَلْقِ أَمَّهُمْ أَكْبَرُ وَحَنَّ مِنَ الرَّأْسِ بِأَسْوَأِ مَا شَفَعُ  
 پس آمد بسوی آن مظلوم شرفترین خلق پس بر روانداخت مثل حالت سجد و عبد کرد و مبارک شد

از بدیش ایدوستان چه بد شقاوت که کرده شد است



وَمَالُوا عَلَى النِّسْوَانِ بِالسَّبِيحِ عَنُوهً فَكَمْ سَلَبُوا مِنْ آدُنِجٍ وَنَجَانِجٍ  
و میل کردند بر زنان آنحضرت کجندگی کردن از روی قهر و غضب پس چه قدر سلب کردند و ربودند  
بغارت چاره نماند و مقنعه بار یعنی همه لباسها ظاهر و باطن این را غارت کردند

وَكَمْ خَرَقُوا مِنْ أُذُنِ حُورٍ أَتَجَنَّلِ وَكَمْ لَطَّوْا مِنْ خَدَيْ عِبْنَاءَ عَالِي  
و چه قدر شکافتند و پاره کردند گوشهای زنان و دختران موریه شبانه را که ظاهر شدند و چه قدر سیاه و طپیدند  
بر دروزن و دختران نوروزی با باجی از غایت عنت و عصبیت بودند که سفید چشمتان از غایت سفید و سیاه چشمتان

در غایت سیاه بود یعنی بغایت حسن و جمال و لعل بودند  
وَأَنْ فَتَعَوْهَا السَّوْطُ تَرَفَّعَ زُرَاعُهَا عَلَى الزَّائِرِ عَنْ أَسْبَاطِهِمْ وَهُوَ الْبَقِيَّةُ  
و هر گاه میزدند بر سر ایشان تا زبانه را که مثل مقنعه سرایش ترا میزدند بالا میکردند آن زنان زراع  
بر بالای سر فردشان از عقبه نگاه میداشتن از تا زبانه ایشان و آنهم حفظ نمیکردند

وَطِفْلٍ وَضَيْعٍ بِالسَّهَامِ فِطَامَةٌ وَذَيْبُجٌ غُلَامٌ بِالْحَامِ مُرَاهِقٌ  
و چه قدر طفل شیر خوار بود که با تیر ماکر دیدار شیر باز داشتن و چه قدر سپهر از رسید که بیشتر ذبح شدند  
و فَادُوا وَعَلِيًّا بِشَبِّهِ الْعَبْدِ مُوسَى بَعْلِيلٌ بَدِيٌّ فِي حَقِّهِ غَيْبٌ لَاعِبٌ

و کشیدند آن را از عالم بدین عالم مثل کلبه که در سینه با کشته با کشته از نیرنجیر تسمه بودند و نیراسر بر مثل زندگان و نیرنجیر  
و شَبَّوْا عَلَى الْأَبْيَانِ فَارًا وَجَمَلًا السَّبَابُ يَا عَلِيَّ الْأَجْمَالِ مِنْ غَيْرِ رَافِقٍ  
که در حق او لایق نبود

و من ندبها

وَمِنْ نَدَبِهَا فَاذْفَطَّتْ كَبَدًا أَخِيدَ وَكُلُّ شَيْءٍ يُنَادِيهِ لِفِرْطٍ إِلَّا فَاتِقُ  
وازنم و ناله و فریاد این بن تحقیق با چه شکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و جیکه این ناله کرد پیغمبر بلفظ واجب

و امر آه از کثرت مصیبتا و موم و غموم بزرگترها

تَبَصَّرَ نَسُؤَ سَوْءِ اللَّهِ شِدَّةَ حَالِنَا وَمِنْ أَلِكِ الْعِزِّ الْكِرَامِ بِخَائِفِ

به بین یا رسول الله شده حال ما و از بعضی اولاد نزلت و کرام تو که در شنید ما را بها و بیایا بها است

كِبَابٌ وَأَطْفَالٌ صِغَارٌ وَكِنُوءٌ مَطَائِلُ لُثْبَةٌ فِي شَبَابِ غَرَائِقِ

دختران نورسند که پستانها آنها تازه بلند شده بهر کودکی که کوچکند و زنان هستند که طفل دارند

ایسر میشوند دریا جوانان که در نهایت حس جمال بودند

وَهُنْدٌ عَلَى الْأَقْتَابِ النَّوْحُ زُلُمًا وَضَرْبُ الْعِدِّ بِالسَّوْطِ فَوْقَ الْعَوَائِقِ

و مدید برده و یا سر داده میشوند در رو قبیلها شتران و حال آنکه نوحم و ناله کردن ترش و ایش است

و با وجه اینها دشمنان با تازیانها با لاله شمشیر اینان میزنند

إِذَا مَضَتْهَا ضَرْبُ السَّيَاطِ بِرَأْسِهَا وَلَمْ يَكُ وَإِقِ تَتَعَى بِالْمَرَاغِقِ

زمانیکه بدر در آمد و در این نوا ضربت تازیانها در شمشیر اینان در حالتیکه نبود و حفظ کننده از صدمه

تازیانها و در دستها خودش نوا نگاه مرد داشتند از ضربت تازیانها با مر فقها و دستها خودشان

وَلَيْسَ لَهَا مِنْ رَأْسِهَا مُحْكَمٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا الطَّرْمُ مِنْ كُلِّ مَائِقِ

و بنوبه بر این در سر این چیز که بر سرش از اصل ندارد چیزی جز نو غیر از کهنه از تمام چیزها که میماند به بعد از نواست

فَهَذِهِ تَنَادِي رَبِّ عَجَلٍ مِمَّا تَنَا وَهَذَا يُنَادِي الْعَوْثَ مِنْ عَظْمِ مَا لَقِيَ  
بر بعض از آن بر این ندا میبرد و هذا میبرد که با هر چه بگویند و آنند بگردند و این ندا میبرد که از غوث از بزرگترین چیز که بر پاهای او باور است

وَاللَّهِ تَوْبَا رَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ ارْتَدَّ عَمَّا نَدَى بَدَأَ مِنْ زُرَّ وَبِ انْتَهَا  
وَاللَّهِ تَوْبَا رَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ ارْتَدَّ عَمَّا نَدَى بَدَأَ مِنْ زُرَّ وَبِ انْتَهَا

وَفِيهِمْ حُسَيْنٌ بِالتُّرَابِ مُكْفَرًا يَثُوبُ عِبَادٍ مِنْ دَمِ النَّخْرِ لِأَزِي  
وَفِيهِمْ حُسَيْنٌ بِالتُّرَابِ مُكْفَرًا يَثُوبُ عِبَادٍ مِنْ دَمِ النَّخْرِ لِأَزِي

در میدان شهدا جناب حسین افتاد بود در حالتیکه پوشیده شده بود بدنش بترک از غبار بود که  
از جرمیان خون حلق بریده است بدن پاره پاره و شمشیر چسبیده بود

بَدَتْ قَرَاهُ مَعَ جَنَاحِي صَدْرِهِ عِدَاهُ يَجْبِطُ الشَّامَاتِ الْخَبَافِ  
بَدَتْ قَرَاهُ مَعَ جَنَاحِي صَدْرِهِ عِدَاهُ يَجْبِطُ الشَّامَاتِ الْخَبَافِ

در حالتیکه غمزد میگردیدند پشت او را با استخوانها سینه او در شنانش باد و آینه در کوبیده در آن سهواً گریه و نند  
رنگ

ثَلَاثًا وَمَا زَوَّارُهُمْ غَيْرَ النَّسْرِ وَوَحْشُ الْفَلَاكِ مِنْ تَوَلَّى وَعَسَالِقِ  
ثَلَاثًا وَمَا زَوَّارُهُمْ غَيْرَ النَّسْرِ وَوَحْشُ الْفَلَاكِ مِنْ تَوَلَّى وَعَسَالِقِ

با این حال آنکه دمانه بودند شهدا در صحرای کربلا و نبودند و آرایش مکرر که سها در غمنا سفید  
و همیشه بیابان از کوره خرد کرد و شیرها و سایر حیوانات صحرای

إِلَى أَنْ لَأَ أَهْلَ الْقُرْبَى يَذْفُوهُمْ وَقَدَرَمَلُوا بِاللِّدَمِ كُلَّ مَبَالِقِ  
إِلَى أَنْ لَأَ أَهْلَ الْقُرْبَى يَذْفُوهُمْ وَقَدَرَمَلُوا بِاللِّدَمِ كُلَّ مَبَالِقِ

همین آنکه بودند تا اینکه آمدند اهل قریه غاصبه و نینوا و ماریه و غیره از قبایل بنی اسد که ایشانرا  
دفن نمایند با وجود اینکه حال ایشان خون آلود کرده بودند هم شکر اقبل رزمنه

فَأَبْنٌ مُجْبُونًا يَكُونُ رُزْنًا وَجُجُونٌ مِنْ مَاءِ الْعُيُونِ كَالْوَدِ  
فَأَبْنٌ مُجْبُونًا يَكُونُ رُزْنًا وَجُجُونٌ مِنْ مَاءِ الْعُيُونِ كَالْوَدِ

شدا

شداد بن عاص میفند پس گویند که ما را که در مصیبت ما و جارس زندان از شما خود مثال <sup>با دنیا</sup>  
 وَقُلْ لِكَيْبَرِ الْقَلْبِ بُنْتِئُهُ مَا تَأَمَّ عَلَيْنَا وَبُحْرِي مِنْ شَوْزِ الْمَالِقِ  
 و گرفتند بگویند که درش شکسته و مغز زنت اقامه نام نماید بر ما و جارس نماید بشکسته چشم از اطراف او که شمار <sup>چند هزار</sup>  
 فَمَا سَادَ لِي إِذَا نَفَيْتُمْ كِحْرِي نَكْمُ إِلَى الْحَشْرِ فِي حُرْبٍ لَكُمْ مُتَأَيِّقِ  
 ای ایستادن بر سینه ما بر کینیم نام شمار در عرش در مصیبت ما در پناه و متقل که بر اشراف  
 فَهَذَا نِنَانَا وَالرِّجَالُ اجْتَعَوْا لِأَتَمِّكُمْ يَبْكُونَ فِي كُلِّ غَائِقِ  
 پس اینها زنان و مردان ما هستند که جمع شده اند بر نام شاکریه میکنند در همه شبها در تاریکی  
 وَمُنْشِدُنَا يَبْكِيكُمْ مُتَجَمِّعًا لَهُ كِبْدٌ حَرِيٌّ عَلَى نَطْوِ صَالِقِ  
 و اینها نیز خوان ما که بر کوب بر شاد حالیکه در دنگ است و برابر او حکم سوزان است با نطق بیخ  
 سَادَمِ عَلَيْكُمْ مَا أَحْرَمَ مَصَائِكُمْ وَأَحْرَقَ عِنْدَ الْحَبِّ الْمَوَافِقِ  
 سلام نیز بر شاد چه چیز است کرم و سوزان نموده مصیبت شاد در پیش است موافق شما  
 فَيَا خَيْرَ خَلْقٍ اللَّهُ أَحْرَمِي مُحِبِّكُمْ لِرُؤْيِكُمْ لِلدَّمْعِ الْمُتَدَاوِفِ  
 پس ای بهترین خلق خدا جارس کرده است برابر مصیبت شاد که در بر دارد که در ریزنده است  
 وَشُرْبِي زَلَالِ الْمَاءِ مِنْ أَجْلِ حَبِّكُمْ كَمَا أَجَاهِ لِلتَّبَارِجِ رَافِقِ  
 و آش میبوشم از آب کوبار از اجتهت مصیبت شاد مثل آب شور و مع است که باشد باید رفیق است  
 وَذَادِي لَكُمْ حُرٌّ وَعَيْشِي مُنْقَضٌ بِيَهْرٍ لِيَا قَدَانَا لَكُمْ مُتَضَائِقِ

و توشه خوردن من برایش منع و عیش و نکل است در روزگار منی که تنگ شده است بزنجبته مصیبتش بر من نازل  
 وَحَالٍ لَكُمْ كَلْدٌ وَبِأَلَى مُسْتَكْتَبٌ <sup>و در آن</sup> وَقَلِيلًا ذَاهِلٌ أَهْلُ الْمُحْرَمِ خَائِفٌ  
 و احوال من برایش باسفت است و قلب من پریشان است و تنبیه من مضطرب است در راه محرم محرم  
 لَا يَلَيْبِكُمْ مَا إِنْ تَوَجَّهَ نَاطِرِي بِرِي خَلْدِي مَا قَدْ أَصَبْتُمْ وَذَائِعِي  
 حال من چنین است بجهت اینکه بدست من بجهت شایم هر وقت که چشم من متوجه شما شود سر من بریند قلب من  
 و من باید ذایقه من مصیبتها را بشناسم که با آنها رسیده آید

فَهَاكُمْ تَشَاءُ فِيهِ ذِكْرٌ بَلَاءِكُمْ يَنْظُمُ لِمَعَ الْعَاقِلِ الْقَوْلِ رَاقٍ  
 قبول فرمایید شما را که در او ذکر مصیبت شماست با نظر که بر سمع سخن فهم خوش آمده است  
 فَأَحْمَدُ بَرَجُؤُ بَوْمَكُمُ وَلِقَاءَكُمُ لَكُمْ شَيْقُ رَاجٍ بَعْدَ الدَّفَائِقِ  
 پس احمد امید دارد بر روز رجعت و استنشاد و ملاقات شما و برایش مشتاق و امید دارنده است  
 وَكُونُوا الَّذِينَ الدِّينِ وَالِدِي اللَّهِ <sup>بشردن و تدبیر زین و اساعاش</sup> بَكَأَكُمُ وَأَلْفَةٌ وَالْحِبِّ الْمَلْأَصِفِ  
 و پناه و نامرد میمان باشید برابر پریم زین الله نیز کم برایش کریم کرده و برابر ما درم و برابر من نقل عبس  
 وَصَلَّى عَلَيْكُمْ وَرَبِّكُمْ مَا بَكَأَكُمُ حُبِّ حَزَنٍ بِالْعَبُوزِ الشَّوَابِقِ  
 و صلوات فرستد بر شما پروردگار شما حال اینکه کریم کند بر شما است محزون با چشمه اشک بریزان  
 وَمَا وَكَفْتُ فِيكُمْ عَوَارِضُ أَوْعِي دُعَاءُ لَكُمْ فِيكُمْ شَدِيدُ الْعَلَايِقِ  
 و ما اینکه مباران در مصیبت شما ابر یا غم خواند و دعا کند دعا کنند همان که برایش است در وقت شادان



الفصيلة الخامسة هي البائنة المكسوة وبعوينا  
 بين اللؤلؤي فالذائب دمع لوجدى لفذائب  
 در بیان لور و ذائب هر دو اسم موضعیت بر این است که حضرت بر اشتد محبت و نزول  
 مجید فرود آمد که آن اشک نایب و بدل منت در جبین یا اشک فرخ بر زانست بر محبت منج بر محبوب کاین  
 و حنی بر آینه المنحنی و حمر الحیم فی القلبی لاهب  
 و میل داد و کج نمود سر مرا منحنی که یکی از منازل محبت و شعله حمر در قلب منج شعلت  
 و علی الغضا اصدك الحشا و طوی طوی قلبه فجاثب  
 و بر آتش در رفت غضا که در عربستان و هند و ستار باشد و آتش دوام دارد تا نام روزیکه  
 ز بیم فتنه شده قلب و جگر منج در دم نوزدید طور قلب حمر البید از آن جا این لحار کرد  
 و دقت دقت الرقتین بجانبی قلبه المجانب  
 و نوشتیم صورت رقتین را در هر طرف قلب خود که هر رست از محبوب و منزل آن  
 و اللب فرس سو یفتن لیس من من ال طالب  
 و عقل من فرس سو یفتن است برابر یکدیگر راه رفته در آن موضع از ال لبل طالب  
 و لقا طیبه جزیع جزیع و الجواء جوائی لازیب  
 و برابر کنان جزیع جزیع کردم و برابر جواء سوزش دل منج ثابت و لازم است  
 یا ساکنین کثبان فالقبت الذی أهوی فضا رب

ارک کنان کشیدان با تندرکی پر ارک کنان قبت چنان قبت که درم او را پس ارک کنان ضار  
یا جیرم ذهبت علی جیرون ذالکل ذاهب

ارم بمانم که رفتند بر جیرون و لکل هم با من با اهل جیرون روزه اند  
دَمَعِي عَلَيْكُمْ صَيْبٌ لِيُرَافِكُمْ وَهَوَايَ وَاَصْبُ  
اشک من بر شما روان و ریزانست بجهت فراق شما و صبت من ثابت و لازم است

فَضَيْتُمْ عُمْرِي فِي تَمَنِّيْكُمْ لِمَصْحُوبٍ وَصَاحِبِ  
تیم کردم عمر خود را در آرزو در شما بر نصیب که شما باشید و بر صاحب که شما باشید  
فَدَكْتُ لَا اَدْرِي اَلَا اَنْ صَغِيْبٌ نَهْلُ الْمَشَارِبِ  
فد کنت لا ادری الا ان صغیب نهل المشارب <sup>که صاحب است</sup>

بتحقیق بودم من نمیدانم حقیقت حال تا اینکه صاف که دیدم بز اول جا آبش میدنما  
هُم اُوْرِدُوْهُمُ اَصْدَرُوْا اَنَا شَارِبٌ اَنَا غَيْرُ شَارِبٍ  
ایشان وارد کردند مرا آب و بزرگوانیدند این نرا از آب بعد از آن فایده نمیشد بر لبها و ورود و منم  
غیرش بر لبها حال اصدا غیر امر است من با مراد است اگر از من بدهند مراش هم و اگر از من ندهند مراش هم  
اِنَّهُمْ مَوْفَانَا بِهَا اَوْ اَنْجَدُوْا فَا نَا مَرَاتِبِ

هر گاه بنهاده روند پس من با شما میروم و هر گاه بنجد بروند من مراقب رفتن بنجد و مراقب آمدن  
و رفتن و سایر احوال این من مشوم بغیر در هیچ حال از این من مراقبت نمیکنم بیکه مطابقت میکنم  
حَبْثًا سَخَّوْا لِلنَّوَى اَوْ طَانَهُمْ حَثُوْا النَّجَابِ

ملاحظه

مکانیکه خفیف و سهل ثم در فراق از او طمان خودش نرا سرعت دادند شتر نرا  
 ساروا بها و بقیته فی غافه رؤسوم الصدد راسب  
 سیر دادند شتر نرا و منس باقی ما ندیم در مندرس و کهنه شونده آثار مقام اعراض کردن از محبته  
 و ممنوع و مهور بودن از قریب منزل ایشان که اینصورت ثابت است

بی اذبه مینه احترت حلتها فی المادب  
 بر منس جهتن برست که از جنبه فرخ حکم شده است حل آن و در حل آن حوائج است

و سبیل ذکر می خالیات اینت فی الصبح سادب  
 و راه ذکر کردن منس جنها و منزلها را اینست که بد رستیکه در صبح روزه ام از قریب

ان الاجبة انقطونه فانتهت بجزم جاذب  
 بد رستیکه هستان بیدار کردند مرا اینصورت بیدار شدم با غمز که جذب کننده بود مرا بر او احباب

فراپت او طاری باظواری و اخوالی قوالب  
 پس دیدیم حوائج خود را باطوار و حالات خود بر کرده از مراد من

او ما ترمی بجا ذبونه نحوهم من کل جانب  
 ایام منسین که میکشند مرا بمو بهار منس لبو خودشان از هر طرف با نجیبات حائیه و کلمه

او ما ترمی کل حالای مع الراحات ذائب  
 ایام منسین مرا که طلق حالات منس بار احوال منس شفت و زحمت آورنده است مرا

اللَّهُمَّ أَوْزِي بِالْجَوَى نَارَ الْجَوَانِحِ بِالْجَوَائِبِ

روزگار شعله در گردانیده با سوزش قلب آتش مجتهدان محض و سوزش را در پهلوی ناز <sup>کردن و جان بستن</sup>

وَعِدَادُ أَحْمَائِي بِهِ يَا أُرْدِفُ عِنْدَ الثَّوَابِ

و شمار و تو شوم و زخیره شده مطالب من ایقوم با آن مطالب بهم مرکب شده مصیبت در وقت <sup>رسول</sup>

یا صبح و وصل یا اینکه هم مرکب شده مصیبت با مقاصد در صبح و شب و وصل با و زحمت وصل

وَجْهٌ مُنِيرٌ زَاهِرٌ وَوَرَاءَهُ لَيْلٌ غِيَاهِبٌ

و قمر را در روز ناز در فرخنده مر باشد بفرخنده است را و عتبات <sup>نورانی</sup> آید بفرخنده است

روز ناز را در فرخنده شهر و روشن شب <sup>ظلمت</sup> غم و محنت آید و در دین مر شود

سَادُوا بِلَيْلٍ وَالْبَلَاءِ الْفَجْرِ مِنْ أَحَدِ الثَّوَابِ

سیر کردند مجربان در شب و مع ذلک بلام یکی از حوادث است در صبح شب فراق

يَادَهْرُ اِمَّا تَرَمِي بِالْبَيْنِ مِنْ مَاضٍ وَغَائِبِ

ای روزگار هرگاه مر انداز مرا بفرق و دور از یاران گذشته و غایب عجب نیت

وَلَقَدْ رَمَيْتَ الْبَطْعَ عَنْ بَلَايَا وَالْمَصَائِبِ

و تحقیق انداخته سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله را باصل بلاء و مصیبت

اِذْ بِالطُّغُوفِ مَنَاخَهُ وَعَلَيْهِ طَائِفَةُ الْكُتَّابِ

روزگار اینکه در گردید محل خوابانیدن شران آنحضرت و بر او در بر طائفه کتیب <sup>کتاب</sup> از دشمنان

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ لَازِدَةٌ ۙ أَشَاوِسُهُمْ ۙ أَشَاهِبُ ۙ  
آنها بودند از همه شکر و جزا که سدید برایشان بسیار بود زمانیکه خدا کردند نفسها خود را

با آن مظلوم شیخا علی و در این بخش از مایارش

فِي كَرِهِهِمْ لَهْمُ الْقَنَا ۙ الْأَنْبَابُ ۙ وَالْبَيْضُ ۙ الْمَخَالِبُ ۙ  
در حله کردن ایشان بدشمنان برایشان نیز اندازند و شمشیر چکا لسا به

بِرِمَاحِهِمْ وَصَفَاحِهِمْ ۙ لِكِنَّا حِمُّ هَبِّ ۙ وَلَا هَبُ ۙ  
با نیز خوردن و شمشیر عریض برابر مقابل و مبارزینان غارت و چنگا شد بر شعله در بودند

كَمْ أَجَّوْا فِي الْقَوْمِ نَا ۙ رَأَى الْوَشِيحَ ۙ وَبِالْقَضَائِبِ ۙ  
چقدر شعله در کردند در میان قوم اشتر از آتش حرها با نیز عاری بلند و شمشیر برنده یا چوبها

حَقَّ قَضَاؤُهُمْ فَفَضُّوا لِمَا ۙ سَأَوْا وَفَازُوا بِالرَّغَائِبِ ۙ  
تا اینکه قضایا شدند پس بجا آوردند آنچه بر آن خواستند که شهرت باشد و رسید به طاعت

لَوْلَا الْقَضَاؤُ فَضُّوا ۙ لِمَا سَأَوْا ۙ وَكَلِمَاتٍ مِنَ الْعَجَائِبِ ۙ  
هرگاه قضایا شهرت ایشان نبود حکم میکردند بجز جمله چیز که میخواهند و نبود این از عجایب

وَإِذَا اسْتَعَاثَ وَنَصْرُهُ ۙ ذُخْرٌ مَعَدٌّ لِلْعَنَادِبِ ۙ  
وزمانیکه استغاثم و طلب یاری کرد و خداوند یاری الهی آنقدر از فرود شده و میباید بر آتشندان تا صبح محشر

و یا مثل هلاکت و زمان هلاکت دشمنان یا برابر حادش

لَمْ يَنْصُرُوهُ وَحَادِبُوهُ وَمَا لَهُمْ غَيْرَ الْمُحَارِبِ

یا رسولند و دشمنان آنحضرت را و جنگ کردند با او و نبود در میان دشمنان او را استغناء آنحضرت غایب

فَقَضَى لَهُمْ فِي آتِهِ <sup>جنگ کردند</sup> مَثَلًا ظَالِمًا وَسَاعِبًا

یا حکم کرده شد برابر ایشان <sup>بشهادت خود در راه</sup> بیکدیگر اینکه بدرستی آنحضرت شهید و دشمن و کافر نباشد

فَقَضَى عَلَيْهِمْ بِالْفَنَاءِ فِي كُلِّ آيَةٍ غَيْرِ عَائِبٍ

پس حکم کرد یا حکم کرده شد بر قتل ایشان در میان برابر آدم بریدل یعنی بچه اولاد و بچه خیر

حَتَّى دُعِيَ فَأَجَابَ وَالدَّاعُونَ أَسْلَافُ طَائِفٍ

تا اینکه دعوت کرده شد از غیب و جواب داد بر دعوت آن خوانندگان آبا و اجداد او و اخوان و اولاد

و انبیا پیشین بودند که طیب و طاهر بودند از هر صفت و نجاست و نقص و کدرت

فَهُوَ لِحُرِّ جَبِينِهِ فَمَا بِهِ أَعْلَى الْمَرَاتِبِ

پس بیفتاد از بالا اسب بر روز فلان بر روز مبارک کلمات سبزه پس ترفیع کرد و بلند شد

با اینزه افکارن با عدد مراتب و در چهار شهادت و قرب الهی

فَقَضَى لِلْأَنْدَادِ فِي الْأَحْرَارِ فَادِحَةَ الْعَوَاقِبِ

پس شهید شد و برابر قدر مآدر خصوص از ادیان بزرگتر کنیم و شدیدتر کنیم کهها و اولاد کهها میشود

فَوْفَ الْعَرَاءِ وَجِسْمُهُ عَارِئٌ أَطْبَائِبِ

در بالا زمین بیابان کرد در راه اینکه جسمش عریان بود و بر شهید آنجسم مبارک را بوزید

باز کردند

بادها تند کرد و بخار و ذرات هائیکه را که در هوا منتشر است  
غاید بها عن کل غاید مکتس بزدا مواهب  
در هائیکه عربان افکند بود در صحرای کرم که بعد از بارشها هر دو حال آنکه پوشنده بود بر دانه فرا

معنوس عطاء کرامت الهدایه از جهت دار و بر بودن از عارها و عیوبیات

بُرْدَ التَّقَى وَالْمَجْدِ لِنَجْبِهِ عَلَى فَلَکِ الْکَوَاکِبِ

در این بیت است و است باینه شریفه و باینه التقوی زانکه غیره یعنی آن برد عبادت باشد از کسب تقوی  
و بزکرا و شرافت که بکشید و میبوشند آن برد را از کسب کواکب که عبادت باشد از جسم شریفش یعنی چنانکه در افکار  
کواکب بجهت بودن کواکب در آن مشبک بود همچون جسم مبارکش از کثرت رسیدن جماعت نیزه و شمیر و تیر  
بر آلات حرب مشبک بود و باید که بکشید آن کسب تقوی زانکه از کسب کواکب بود و باشد از بندگی و برکت

وَعَلَيْهِ اِنْ جَرَبِ الرِّیَا حُ فَنَدَّ جَرَبُ جُرْدٍ سَلَابِیْ

و بر بر مبارکش هر گاه دزدید با کسب تحقیق جاد کردید و بگولاد در آمد در بالا آن بد مظهر است معنوسه تغییر

و تند و بد رفتار نور و سبیل دشمنان لغزهم است

حَقَّ اِخْتِظَمَ ظَهْرُهُ وَهَلَفَ نَفْسُهُ وَالرَّأْسِ

تا اینکه شکسته و عوزد خورد کردید که مبارکش بسیار است و حسرت نفس من با فقر داشت

مبارکش یعنی استخوانها شکست و کمر و فقر مبارکش را که کسب کردید

نَصَبُوا الْکَرِیْمَ اِهَانَةً جَهْرًا عَلَى اَعْلَى السَّرَابِ

نصیحتی دند سر بارش از در امانت آشکارا سر میز ما رسید فلان و دشمنان  
 فَإِنَّ الْأَهَانَ وَالْكَذِبِيَّ بِكَوْنِهِ عَلَى الْمَنَاصِبِ  
 با وجود اینکه آنقدر غیبی نصیحت کند در آنحضرت قبول امانت نکرد و بلندتر از اختیار کرد و شکی بریم یا بریم در آنحضرت  
 وَلَهُ بَعْضُهُ نَدْنَوِيٌّ <sup>در تنها نشد</sup> سَلُوْهُ فَلَاحِفَةٌ الْجَنَابِ  
 و بر آن بزرگوار در میدان کرد اعضا پاره پاره بود که مرزید و مرزید پاره پاره از آنجا خوب  
 مِنْ حَوْلِهِ أَنْصَارُهُ كَمَا لَبَدِرٍ وَالشُّهْبِ لِثَوَابِقِ  
 از اطراف آنحضرت یارانش افتادیم بودند آنحضرت مثل چمن در شب و همیش مثل ستار در خشنده  
 بِشَوِيٍّ الْمَوْجُ جُومَهُمْ وَالنَّمْرُ فِي خَائِذِ السَّبَابِ  
 کباب و بریان میکرد و با کرم و آفتاب جسمها پاره پاره سترایش نزار کرد بیابانها غلغله  
 زُوَادَهُمْ طَبْرُ الْفَدَا فِدٍ وَالْفَرَاعِلُ وَالْقَوَالِبِ  
 زیارت کننده ایشان پرنده با بیابان و وحشیها صحرایا بود مثل بچه با کفترو و حمار و حش  
 وَلَهُ نِسَاءٌ فَاطِمِيَّاتٌ غَنَائِمٌ فِي الْمَنَاهِبِ  
 برای آنمظلوم زنان فاطمی بودند که برابر دشمنان غنیمتها بودند در حالت غارت کردن غنیمتها  
 لِلَّهِ اَطْفَالٌ وَآتَرَا بٍ مَطَافِلٌ كَوَاعِبُ  
 عزیز برای خدا محفوض بود بچهها و نوزده ساله هم سن و زنان و بچه و زنان نورس که پستانها را نماند  
 اسْرَبَتْ مَعَ الْاَطْفَالِ <sup>شده بود</sup> وَالْاَمْوَالُ مِنْ لَعْنَةِ الْمَكَايِبِ

ایر کرده



هم کرده شدند با اطفال و ما لها لذ بعضی که کرده شده تا یعنی کمترین این نرانیز سیر کردند لمنهم است

فَوْفَ الْمَطِيِّ حَوَاسِرًا فِي النَّاسِ نَاشِرَةَ الذَّوَابِّ

در بالا رشتن آن زنان بستر بودند در دنیا زخم در حالتیکه زلفها ایشان پریشان و کشیده بود

وَارْحَمَنَاهُ تَوَاصِلًا فِي السَّبَبِ تَعْدُهَا نَوَابِ

و از برتر رحم و رقت قلب استماع از جمله زنان بعضی زنان عزیز و برادر و بچه مرده بودند

در میان سیر بر یاد در حالت سیر که یا سیر میکرد برایشان نامها و فریادها یعنی از استماع نام و فریاد <sup>میکرد</sup>

بجای آنکه سیر و ناله ایشان ز بیم مرشد و صحن مصیبت ایشان شدت می یافت

فَدَشَّهَتْ لِلنَّاطِقِينَ طَهْرًا مِنْ فَوْفِ الشَّوَابِ

بجفتیو شمشه شده بودند برار نظر کنندگان برایشان از بالا رشتن آن لاغرید رفتار <sup>جانب</sup>

لِصُرَاخِهَا تَزَلُّزًا أَلَا رَضُونَ خَوْفًا وَالْأَخَاشِيبَ

بر آن نام و فریاد ایشان زلزله کرد زمینها از ترس و گریه سخت بزرگ نیز زلزله کرد و مذکور شد

هَذَا بَلَاؤُكَ يَا حَبِيبُ وَفِي كِتَابِ اللَّهِ وَاجِبٌ

این جمله که ذکر شد یا ابا عبد الله بود و مصیبت در قرآن که کتاب خدایت ثابت و مقدر است

در این سبب ایشان است بایه کریمه و لا تحببن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الا اضر الایات

و بایه و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون و بایه شریفیم

ان اصحاب الكهف و الرقيم لما نوافوا آياتنا عجباً و بایه کریمه و سيعلم الذين ظلموا اني مغتـ<sup>نقبون</sup>

و بآیه کریمه لثغدن فی الارض مرتین و لثغتن علوا کبیرا و بآیه شریفه و ما اصابت من مصیبه من الارض

و لایغ انفکم الا فی کتاب من قبل نبی شایع و اشغال آنها

فَلْيَهَيِّئْ لِكُلِّ الْمُنَاقِبِ  
فَلْيَهَيِّئْ لِكُلِّ الْمُنَاقِبِ فَدَحْوِي كَلِّ الْمُنَاقِبِ

پس خوشتر کو را بار بر تو بر من مصیبت بزرگ پس تحقیق حکم کرده همه منقبات بر همه اینک جمیع مراتب  
و فریغ و بندگی راجع و دارا شده است چنانکه در تصدیق دیگر بسیار فرموده تا ظلم و در شرع الزیاده با غیر منقبات

أَمَّا شَأْنُكَ فِي بَلَائِكَ فَهُوَ لَا يَخْصِيهِ كَاتِبٌ

اما شئ تو در بلا تو پس آنرا بشاغر نماند بیاورد و لایسته

وَأَنْبِيَّ جَمِيعِ الْخَلْقِ كَلَّا بِالَّذِي أُولَى مُخَاطَبٌ

در بنیام جمیع خلق را تمامه با آنچه عطا کرده شده اند از فیوضات و شئ و در مع تر خطاب  
اطهار کننده قالا یا حالا همچنین مصیبت ترا می کند عم مخلوقات چنانکه در بیت آئینه است

بُئِدُ وَبِنَعْيِكَ جَبَنِ بِيَدُ وَهُوَ حَالٌ غَيْرُ كَاذِبٍ

ظاهر و آشکار میشود بجز حرکت تو و یا کبریه تو و قدر در عالم ظاهر میشود و آن حالت که دروغ نیست

وَلَكُمْ دُعَاءٌ فَدَعَوْفَنَاهُمْ بِيَكْمِ عِنْدَ التَّخَاطُبِ

و بر شما دعوت و شما کنند حالت تحقیق شناخته ایم آنها علی شایسته در وقت مخاطبه یکدیگر

فَلِذَلِكَ قِيلَ لَكَ الْمُحَامِدُ وَالْمَادِحُ فِي الْمَصَابِي

پس باینجه جمله گفته شد برابر تو شایسته و در هر دو در مصیبت بلکه ممدوح تو در مصیبت تو است

أَنْكِ مُصَابِكَ يَا حَسْبُنِي بِمُحَمَّدٍ وَالْقَلْبُ دَالِبٌ  
مشغل گردانیده است مصیبت تو با همین روح مرا و قلب من از غم آنست که خوشش غم من  
أَنَا أَخَذُ بَخَلِّ لِيْزَيْتِ الدَّيْبِ فِي كُلِّ الْمَذَاهِبِ

منم امر سپهر زینب العلیه السلام در غم دین و مذاهب

يَوْلَانَكُمْ كُنُؤَالَنَا فِي بَوَاحِ نَسَدِ الْمَذَاهِبِ

بولایت و محبت شماست بر ما شفیع و معین بشوید در روز که راهها چاره بسته مرشد

وَالْأَخْمُ وَالْأَخْوَانِ مِنْكُمْ وَالْأَخْلَاءُ فِي الْمَطَالِبِ

و برابر ما در برابران و همتا نیکه در محبت مخصوص شماست در غم مطالب ما همین در شفیع

أَنَا الَّذِي نَدَبْتَهُ الَّذِي أَعْنَى وَمَا لِي عَنْكَ عَازِبٌ

یا همین تو آنست که میدانم آنچه بر آنم و نیت آنچیز مراست از تو محض و غایب شونده

صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مَا تَبَيَّنَ كُمْ عَنِ السَّحَابِ

در روز رحمت نرسد خدا بر تو تا آنیکه که بر من کند بر شادید ما ابریا

بِرُعُودِهَا وَبَرُوقِهَا وَالْوَدُودُ مِنْهَا مِنْكَ سَاكِبٌ

بر عودها و برقها باران از آن ابریا در مصیبت تو ریزانست

أَوْ نَاحِلَ الْفُؤْمِيِّ وَالْوَدُودُ الْمُعْزِدُ فِي الْمَرَاتِبِ

یا ملائیکه نوم میکنند بر تو قمر و کبوتر خاک رنگ خوشان در بالا رخها

الفَصِيحَةُ السَّائِدَةُ هِيَ الْأَلْفِيَةُ الْمَفْرُوحَةُ بَعْدَ مَا نَفَسَتْ  
بِقَوَائِنَا يَا حَيَّةُ الْمُنْحَنَةِ بَقِيَّةٌ فِي الذِّكْرِ بِقَوَائِنَا

باقر بیدار ما را از غمی یگانگ منحنی باقر داشتی در یهرا آوردن ما بانه بدارید ما  
این آری بے بعد آقا مکنم ان ذارے الطیف کانی انا  
بدست کز من مبینم خود را بعد از روز عاشورا وصل و هرات شاه راه زیارت کند را پیشی و خواب جزو  
خفت کویا بدستیکه من من نیز اگر غنڈ کنم و بر خود که جته فرغ نم و انیت است ناظر باشم در این  
وقت جته مزربته و وجود از من بین خانه مرشوم

لَا نَقْطَعُوهُ وَفَحَالِكُ بِيكُمُ كَذَامَلِكُ لَكُمْ فِي الرُّؤْيِ  
قطع نکنید ذکر کردن را بزرگ اینرا بجز آنکه جات من لبیست است همچنین ما منی بر

در حالت سیرابی یا رؤیت شاه یا چنانکه در احادیث شاه دارد است

مَا صَدَعَ الْفُتَيْحُتِ الْأَوْفَدُ لَوَانِي الْوَجْدُ بِحَبَشَاتِ اللَّوِي

نم خوانند و صدانم کند قدر قدر آنکه بچقیق پیچیده مکنذ و بر مر کرد اند ما محبت و نورش قلب با نکلان  
هم که طووا من قسیر فی الحشا <sup>بر در آنجست است</sup> بقشاد و بی عننی لواد طوی

ایشان چه قدر پیچیده و جمع کرده اند اخذ نال در قلب من که مرکنند ما از خود بسور و در طوی  
هم کلموا قلبه و هم صبروا بدی بیضا و غزونی عصا

ایشان مجروح کردند قلب را و این کرد اند و شمارش را روشن و نورانی بنور ولایت یا بنور وضو

و عطا کردند

و عطا کردند بمنج عصار معرفت با عصار توکل با عصار ظاهرا و استغناء فقره دیدنها بکشت  
 هُمْ قَلَبُوا قَلْبِي وَ دَاخُوا بِي <sup>انت فاند انتر الهمجف</sup> لِمَا بَشَاؤُنَ وَإِنْ لَمْ أَشَاءْ  
 این بن برگر داند قلب مرا و بردند آنرا بر آنچه بجز که میخواستند اگر چه من نمیخواستم یعنی قابلیت و استعداد

نداشتم بعزای بن مصلحت مرا از من بهتر مردانند

وَارْحَمَنَالِي هَجْرِي فِي وَهْمِي فَذَعَلُوا هَجْرِي هُمْ لِي فَنَاءٌ

بفرمایند بر سرعت الهجرت و مفارقت که در دنیا بن از من و حال آنکه این بن بتحقیق  
 دانستند که مفارقت این بن بر من فناء است و است فقره و موجوده ثبوت الارض و استواء

يَا رَبِّمَا فِي الْهَجْرِ لِي وَصْلَةٌ وَالذُّلِّي عِزٌّ وَفَنَائِي بَعْدًا

ای درستان بن اوقات که در هجر بر من وصال است و در ذل عزت است و در فناء نفس من  
 وجود است و است هجرت ای رب المؤمنین علیه السلام بکسب و اولیاء در دنیا از فناء است و است بقول زعم که گفته

أَفْتُلُوْنِي يَا تَعَالَى إِنَّ فِي تَعَالِي جَبَابَةً

فَدَكُنْتُ لِبَسَائِفَائِكَ وَصَلَامٌ وَكَلِمَةٌ أَلَا يَقُولُ بَلَاءٌ

تحقیق نیز که عدم یعنی غیر موجود بودم پس بیاد وصل این بن موجود شدم و موجود شدم بلکه کفایت

لفظ بی بزبان استعداد و قبول که آن تکوینت

صَلُّوا بِلَيْلِ لَيْلَتِي عَادِمٌ وَجُودَ نَفْسِي فِي الصَّبَا الْأَارِي

وصل کنید مرا شبی بدرستی که من معدوم گشدم ام هستی خود را در روشنی وجود من غیبی خود را

یاد روشنا و وجودش از بنیم خود را بیرون پیش وجودش تا که ظهور نسبت است به است بگردش قدسی  
 منازل العبدیت قریب الی بالتوا نزل اجبتة و اذا اجبتة کنت سمع الترسع با و لیسر آتیر بیعربا  
 و یدر الله بیطش با الخ و است بگردش الصفا بصفات الله و کلفوا با خندق الترو حاشین  
 حتر بیطر لکم چنانکه کلمین با بنیمش ره کرده اند و گفته اند شعر بیخیز و بکنک انی نیاز عن  
 فارغ بطفکت انی فرج البین آخر عرش قدس اینم مغرب بیان کرد که با یسع و با بیعرب عیان کرد  
 برو تو خانه دل را فرد در لب چنانکه مقام جبر محبوب چه تو بیرون رود او اندر آید بتوبه تو حال  
 ز بس بسته خیار تو ترکشتم پارتی منم تو آید رفته رفته رفت فرج است استه و شمال اینها از منم  
 در وجود حق در مقام توحید خواهم گفته میان عاشق و معشوق هیچ حاصل نیست تو خود می خودی  
 لا نترکونی عند ذنبی <sup>از میان بر میز</sup> بنی رباح ادبج فی فلا  
 ترک نفر ما بیدار در پیش کرد فرزند در راهی چنانکه از نطفه بیع اربع در بی با غنم و با او و کس  
 حال الزمان بیننا فامنتک فی غواش اعقبته حلا  
 چنانکه در زمانه ما پس برشته در فرج بیگانان از ظهور وجه حق از می با در عقب عمل آوردند بز فرج قابل از وجود حق  
 اخلانی فیما مطنه <sup>بظهور داشت</sup> طامعاً والدهر یا باه وحده النوی  
 همان یکدم فرج خود را طمع کننده در آنچه که گذشت است از وصل و روزگار فرج میکند آزا و می کند در فرقت و هر روز فرج در وصل  
 للدهر سغی فی الوری قاصداً و الناس فی بلواه تسع و را  
 بر روزگاری که گوش در میان خلق که قصد کننده است و مردم در مصیبت خود می کنند بصد و عقب

هَذَا زَمَانٌ لَأُبْرِي رَاحَةً لِأَدْبَرِي أَهْلَهَا بِالْمَنَا

این زمان زمانست که فریبند را فریاد کند این که مراند از داهدشرا بمشقت و مصیبت

بِرَمِي لَوَدِي كُلُّ عَلَا قَدَرِهِ فَمَنْ عَلَا قَدَرَاتِنَاهُ بِلَا

مراند از مرد مرا بمشقت هر کس باندازه قدرش پس هر کس قدرش عالی باشد بدیش حال میشود

فَخَالَ آلَ الْمُصْطَفَى صَفْوَةً فَخَصَّاهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا حَوَى

پس همان کرد روزگار اولاد محمد مصطفی صفا آنرا عیبهم برگزیده جمیع عالم و داخل عالم پس نفوس کرد

ایش را با آنچه از جنس بد عالم و شامل و جامع بود یعنی بزرگترین بلا یا نفوس و مصیبتا بتلک کرد

رَمْحُ حَسْبِنَا بِمُخْطُوبِ عَلَتَّ بِهِ وَجَلَّتْ بَعْلُو الْعُلَا

انداخت روزگار احم حسین علیه السلام بمصیبت بزرگ که آن مصیبت بلند و بزرگتر شده بود و بدترین بود

مثل بلند شدن بلند تیان بزرگوار و با نیزه شدن او کرده است این را که آمدید در قصاید خود که در شان

حضرت امیر علیه السلام گفته است در فضیله اول و فخر علی با علی فوز نامه و کمال لعل مضاف و منسوب

یعنی رسیدن علی ابراهیم مؤمنین علیه السلام به بلند همان رسیدن بلند است بان بزرگوار هر یک بسور دیگر از انصاف

شده و منسوبند پس نسبت بلند را با حضرت وجود است نسبت آنحضرت بلند نظر است

و چه مناسب فرموده میر فتح مراد غفره با نیزه است پایه تا بلاد چون نازل اول و اول انبیا به بتر چاره صیاد و

به پایه بتر نه قدر تر شبه لعل اول و اول لعل آغای نه قدر سبوح اولم جوخ و بر در لعل حق آستانه

ال تا پانزده در دوالم سورا یا غم گریبان فرود آمد کم گزرت فحق ایدر خلق برین بر او ز سر رجب زوز کیم

بروخ آشت هرگز در آن بدیاری که از روز ازل گشت نازل از خدا لم یزل بکینک  
 بر انبیا رسیدن تا زمان رحمة للعالمین جمله را باریده دل دیدش پیش عقل فریختن سجده مش  
 آنچه بر پیغمبران میکرد گزشت جمله بر فرزند پیغمبر گذشت بر فغان غم چو عالمی را اصل زدند  
 اول صلابت انبیا زدند نوبت بر او بود رسید آساید طپید زان ضربت که بر سرش فرود زدند  
 پس آتش ز اخگر الماس ریزه ۴ افزود خند بر حسن مجتبی زدند

إِذْ سَارَ لِلْقَتْلِ بِعَوْنِهِمْ بِمَحْوِلِ إِشَاءِ نِعْمٍ لَمْ يَشَاءِ  
 وقتیکه سیر کرد بسو شهادت با قوت که با ایشان نمود کرد هر چیز بر آنکه مفرات اینقدر که ز خواست است

وَقَالَ سِيرُوا لِلنَّيَا وَهُوَ فِي الْبَدْءِ أَخْفَرُ وَهُوَ سِرُّ الْبَدْءِ

و فرمود با صیاب سیر کنید بسو که گاه و آنحضرت در بدو سیر از بعضی نفر داشت شهادت را بجهت اضطراب نفسی  
 یا اعتراض معترضین که بگویند که از کجا شهادت شماست باشد بلکه بد واقع شده و نیز اخفرا داشتن سیر بر او  
 گذشت بد واقع شود یا اینکه آنحضرت در بدو سیر شهادت را در قلب بعضی از مقلدین مفرات گذشت  
 اظهار نفرمود بجهت اضطراب نفسی و اعتراض معترضین یا اینکه آنحضرت در بدو سیر اظهار نفرمود

شهادت را و سیر بدست در رد شدن ذبح از جناب اسمعیل بعد از آنکه پدر پیغمبر و از بانم حسین علیه السلام

يَسْمَعُ لَهُمْ سَعَى الْقَضَاءِ الْأُولَى حَيَاةَهُمْ فِي مَوَاطِنِهِمْ بِالرِّضَا

سوی هدایت ترا مثل معرضا در دنیا زندگان این در عین محرک این است بارضا  
 حل الحقیقات لهم ظاهراً و باطناً حتی الی کربلا  
 کشف کرد



گفت که در حقیقت ما را با ایشان در ظاهر و باطن نماند، آنکه آمد با ایشان بگریدند و بر سر او بریدند و بر  
فَجَالَتْ الْأَعْدَاءُ عَلَيْهِمْ بِهَا مِنْ كُلِّ وَجْهٍ فَكَانَ الْفَضَا

پس جولان کردند دشمنان بر ایشان در گردن و از هر جنبه پس تند کردند راهها فضا را بهم نماند و کشته را از دم  
فَجَادَلُوهُمْ دُونَهُ فَنَبَّهَتْ شَوْشُ بِهَا لَيْلٌ أَسْوَدَ الشَّرِي

پس مجادله کردند با دشمنان در پیش آنحضرت جوان مردانی که صاحب بزرگی و غنچه بودند و بزرگان شیعیان  
و کرم بودند و شیران بیش از شمایست و غیرت و جنت بودند فراتر از عیبهم

غَلَّتْ فَبَاعَوْهَا عَلَىٰ رَبِّهِمْ بَيْعَةَ رِضْوَانٍ كَفُفَاشَرِي

کردان بها بود آن جانها پس فروختند آن جانها بر پروردگار خود بجهت بیعت خوشنود خدا برای  
آنحضرت که بیعتی است بقیه آنحضرت پس آنحضرت خریدار نمود آن جانها کردان بها از آن عوام و اندامه <sup>بود</sup>

فَكَانَ مِنْ ذَاكَ نَبْدٌ وَقَوَّابِهَا حَرَّ الظَّبَاوَكَمْ يَخَافُوا الْعِدَّةَ

همانکه کردند بنقد پس این بجهت بچسبیدند در هر حرارت دم شمیر تا و نیز تا و تیر تا و نترسیدند از دشمنان  
لَهُمْ تَجَلَّى فِي الْوَعْدِ رَابِعُهُمْ فِي ابْنِ النَّبِيِّ طَالِبًا مَا رَضَى

بر ایشان بچسبیدند در هر مو که چهار پروردگای ایشان در سپهر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتیکه طایفه  
آنچیز بودند که خدا و رسول ایشان بپسندیده بودند از ایشان برابر ایشان  
وَالْبَيْضُ وَالشَّمُّ لَهُمْ مِعْرَجٌ لِلَّهِ كَمْ تَسَابَعُوا الرُّتَقَةَ

و شمیر تا و نیز تا برابر ایشان مسم بود بر عروج بسو خدا بیعتی که در سبقت گرفتند بر مردم بود

ترتر کردن در مراتب عالم فزونی است در حضرت جناب سید الشهدا علیه السلام و بی آبار را بداده  
وَالسَّبْطُ فِي الْقَصْدِ لَهُمْ غَابِرٌ إِلَيْهِ وَاللَّهُ لَهُمْ مُنْهَى  
پس منت پیغمبر در قصد ایشان غایت بعد بر ایشان با وجه اینست خدایتما بر ایشان منتهی الیه

و مطلوب و مقصود به حقیقه و مراد ایشان ظاهر بود نه مظهر و نه مظهر

خَوْفًا عَلَيْهِ يَصْطَلُونَ الْوَعَا وَهُمْ بِذَلِكَ السَّجُونَ الرُّوَا  
از جهت ترسیدن بر آنحضرت که مبارک او را شنید کنند داخل آتش جنگ شدند و حال آنکه ایشان  
باین در داخل شدن با آتش جنگ قلب ایشان خنک و سیراب بود

رَأَوْا عَذَابَ الْكَرْبِ فِي حَبِّهِ عَذَابًا وَبَرْدًا يَجِدُونَ الصَّلَا

دیدند عذاب در عوارز در وقت آنحضرت شیرین و سرد و کوار امر یافتند دخول در آتش حرب در جنگ  
آن بی یار و مر یافتند صلوات در حیات قتال از مولا عزوشتن یا اینکه مر یافتند دشمنان را مثل خار و خار

که با آتش مرافروزند یعنی ایشان نیز با قدر و جرات یافتند مثل تر و ترواق که به شعله خاموش

حَتَّى يَفْضُوا وَمَا عَلَيْهِمْ قَضُوا أَكْبَادُهُمْ نَاشِفَةٌ بِالظَّنَا  
لِللَّعَالِ الْأَعْلَى عَلَيْهِمْ بُكَاءٌ شَدُّهُمْ يَبْنُ الْتَرْتَمِي بِالرَّشَا

تا اینکه شنیدند و آنچه بر ایشان واجب و لازم بود بجا آوردند حکم بر ایشان خنک شود بود  
بسبب شنگ و بر ایشان اهل عالم بالا از فلک تبتی و جبروتی و روحانی از فلک تبتی و غیره  
غیر از این بن کرید کردن نوم میکرد ایشان اهل فلک تبتی بر شیه گفتن ایشان را فرزند باید شریفی

وما كنت عليهم النساء و كجبت شريف تقطرت السماء بالدها، و كجبت شريف بك على كجبت  
ما برور و ما لا برور من خلق ربنا الا ثلثة ال سفیان و دمشق و بصره و در بعض حديث بغداد

فَلَمَّا رَأَاهُمْ سَيِّدًا صَرَعُوا <sup>عوضا بغير</sup> فَوَنَّ الشَّرْحُ وَ نُورُهُمْ فِي السَّمَاءِ  
اَنشَأَ لَقَدْ فَازَ الْاُولَىٰ اَهْتَمُّهُمْ نَصْرُ بَيْنِ الْمُصْطَفَىٰ وَالْوَلَا

پس زوایند و بدایت نر امولافرح که شهید شدند افتادند در بالا خاک در حاسنیکه نور ایشان در آسمان  
بلند و ظاهر بود شروع کرد بفرمودن اینکلمات که هر آینه بتحقیق رستگار شدند و معلوب غم شدند

رسیدند که نیکه تقدایشان با بر سر نبت پیغمبر مصطفی بود و قره العین باقر آن بزرگوار زنده

ثُمَّ بَلَغَ شَوْقًا إِلَىٰ وِزْدِهِمْ فِي كُلِّ صَابٍ سَلَسِيًا حَلَا

بعد از آن که بر کبره داز عجب شوق بود و ایشان بسببیل که شیرینتر و گوارات در میان آنها جارب

یاد اینکه شهدا مثل عاشقان در میان عاشقان دل در سبیل شیرین شدند

اللَّهُ اَنْصَارِي بِقَبْلِهِ لَقَدْ سَادَ اَلَيْكُمْ قَبْلَ سَبْرِي اِلَىٰ

خدا را عانت کنیدا عیان از من قبله هر آینه سیر کرده است قبلت بپوشا تا قبل از بر کردن

فَدَبْتُمُوْنِي وَاَنَا اَمَّنَا جِئْتُ لَكِي اَفْذِيكُمْ مِنْ لُظَا <sup>بجسم بپوشا</sup>

فرا کردید شای خود تا نرا بر من و فرغ بتحقیق آدم برابر اینکه شاهد خدای منم از جهتم

بِحُجَّتِي اَشْرَبْتُكُمْ فَاَدِيًا كَيْفَ سَبَفْتُمْ بِالْشَّرِّ وَالْفِعْدَا

بجان خود فریدم چه شاهد در حاسنیکه خدا کند ام چگونه سبقت گرفتید بر من شر فراد کرد

یعنی ان شایسته روحان شادتر و وفادار و سیر حالات چگونه ماموم برانم سبقت میکنند و اینکه

درست نیست مگر در حال و قایم مامومین بر امام صلوات

وَأَسْتَوْحِشُ الدُّنْيَا وَفَادَا أَيُّهَا لِحَبَّتِي دُونَ الْوَرَى مَا جَرِي

و وحشت گرفت از دنیا و فدا کرد ایستادن من غیر از سیر مخلوقات در آنچه جاریست و از حکم

و تقدیر الهی یا در آنچه جاریست از مصیبت بر ما

لَسَّنْ رَحِلْتُمْ فَأَنَا الْأَحْوَى بِيَكُمُ مِنْ بِيَا فَأَبْتُرُوا بِاللِّعْنَا

هر گاه کوچ کردید شما پس من لایق شونده ام بشما در این نزدیکی پس مرزده در عهد شما عداوت یکدیگرند

فَجَالَتِ الْأَعْدَاءُ عَلَيَّ سَبْدِي وَهُوَ بِنَادِي يَا لِهَوْتِ الْوَعَا

پس بچو لادرا آمدند دشمنان بر مولا من و او در این حال ندامت میکند اصم بخبر در ارشاد دعا

أَبْنُ زُهَيْرٍ وَحَبِيبٌ وَمَنْ صَبَرَ نَفْسَهُ لِنَفْسِهِ وَمَا

مالی نادیدم علی من بیکم مِنْ أَمَا فِيكُمْ مَجِيبُ الْبِنَا

کف مضمیتهم و انا مفرد بَيْنَ الْعِيدِ وَلَمْ أَجِدْ مُلْتَجِ

کجاست هر حبیب و ک نیکه فدا و سپر رفته اند نفس خودشان را بر حفظ من چه شده است بر کرم ندا

بیکم شما را جواب نمیدمید با وجود قرب شما از من آیا در میان شما جوابی نمانده نیست چگونه رفتید و

حال آنکه من تنها و بی یار مانده ام در میان دشمنان و پیدا نکردم پناه گاه مرا از مخلوقات غیر خدا بیگانه

وَصَالَ فِيهِمْ صَوْلَةً كَالْقَضَا لِبَسَلِكِ رَدِّ مَا تَدْمَضُ

و حله در دین حله کردنی مثل قضاء الهی نبود برابر آن مظلوم رد کننده در آنچه که بمقتیق گذشته بود و بمقام امضا رسید بود

بُدُّوا لِلنَّوْنِ فِيهِمْ رَحِيًّا دَوَائِرُ السَّوْءِ وَسَوْءُ الْقَضَا

حرکت در ایند برابر حرکت و هلاکت در دنیا آن قوم ظالم آری حواش بدر و دیر قضا

لَكِنَّهُ يُفَضِّلُ عَلَى ابْنِ وَلَوْ نَزَبُوا لَعَمَّ الْقَنَا

اینقدر است آن مظلوم حکم کرد بر کسی که بد عاقبت و بد اولاد و بد خیر بود یعنی کسی که صلواتی از خود

بکس نهد و در اینست و هر گاه پاک باشد اصلدب کافرین از مؤمنین هر آینه هلاکت عام و شل می شد

بر همه کفار است و است باینه شریفه ولو تنزبوا لعذبنا الذين كفروا الآية یعنی هم را مرگ است اگر اصلاح

از مؤمنین پاک شده بود چون پاک شده بود برتر از اینست و برتر از کذاست

وَلَمْ يَزَلْ مُخْتَلِسًا أَنْفًا مِنْ كُلِّ نَعْلٍ وَلَعَبِيَّةٍ

و همیشه میر بود جهانها از ابدان همیشه ایشان از هر دو لاتر از منفذ و از هر لعین که طغیان کرده

شتم رای آنسلافه عنده عَجَلِ الْبَنَامِ سِرْعًا بِالْوَفَا

بعد از آن دید که شنگش از اجداد و پدران و عارلان و برادران و غیر ایشان در پیش خود

که میفرمودند پس تعجل کن بر شو ما بمرحمت ما بنام خداست

فَلَمْ يَرَ الدُّنْيَا وَلَا أَهْلَهُ فَخَرَّ مِنْ سَهْمِ لَعِيْنٍ

فَوَفَّ الشَّرْعُ مُخْتَصِبًا شَبِيهٌ مِنْ دَمِهِ مُنْجِدًا بِالْعَرِي

ذَاتُهَا لَاهِبَةٌ بِالظَّأِ وَجْتَةٌ شَاخِبَةٌ بِاللِّمَاءِ

پس ندید دنیا و اهل دنیا را پس افتاد از تیر لعین که انداخت آنرا در بالا رخداد ز پشت خو اینج  
در حالتیکه خضاب شده بود ریش مبارکش از خون خود و مقتول افشامه بود در میان آن که بد که خون بدن  
مبارکش جاری بود با قلبی که مشتعل بود بسبب نشنیدن و با جسده که خونناز و جوارش بود و بکار  
بیابان محفوظ و مزوج میکردید سلام الله علی جمده در و صم

فَطَبِقَ اللَّهُ لِلدَّيْمِ مُصَابَ حَوَى لِمَا سَبَّكَ ابْدًا أَوْ آتَى

پس احاطه کرد و شامل گردید بر دنیا مصیبتها که جامع بود در مصائب بر هر چه که آید و خواهد آید

یعنی آن مصیبت اولین و آخرین را برسد و فرود گرفت ایشانرا

مَا فِي الوجودِ مُعْجِبٌ لَمْ يَكُنْ الْأَعْرَبُ حَبْرَةً فِي أَسْبُو

نیزت در وجود چیز عجیب و نشده مگر اینکه عارض شده بر آن حیرت در حالت استواء و در بعض  
سخن معجزه بمل مجرب و ادر است معجزه چینی میشود که نیت در مرتبه و وجه چیز که گفت باشد مثل حباب  
و نباتات و حیوانات و نشده چنین چیز مگر اینکه از و نیت و بزرگ مصایب آن اعم مظلوم عارض شده  
بر آتش حیرت که او را از حالت نطق بحالت سکوت انداخته است مثل شخص ناطق بالفعل که او را در حیرت  
عارض شده باشد مهربوت میماند نطقی نتواند بکند این حالت عارض شده در هر چیز در حالتیکه مستور  
خلق شده بود مثل انسان لاطن و ناطق بود بندگرا الهی ذکر حجب و ذکر حفظ از حیرت و بدت دیگر نطقی نمکنند  
در ظاهر مردم آنها را همان میکنند چنانکه از خود ناظمانند آن که معجزه میبیند ابیات را در یک از رسایل

سوال کردند چنین جواب فرموده که تلمش در همین معنی است بعد از کلمه نقل مکنم نشد  
 كُلُّ انْكَسَارٍ وَخُضُوعٍ بِهِ وَكُلُّ صَوْتٍ فَهُوَ نَوْحٌ وَالْهَوَىٰ  
 هر شکسته و خضوع بسبب نصیب جناب سیدالشهدا علیه السلام است در هر چیزی و کلمه صدانا و آواز ما بر آفتاب  
 کوبه و نومه برابر آن مظلوم است از محبت آنها بر آن شهید است و است با جودش که مضمون آنها نیست که  
 خداوند تعالیٰ عاقل گردانیده و قلوب برابران علیهم السلام که به اختیار آنها راه است میدانند و بران کرم میکنند  
 وَكُلُّ رَطْبٍ يَنْتَهِي ذَابِلًا <sup>مذابحه و لذات را می کشند</sup> وَذِي قَوَامٍ يَعْتَرِبُهُ النَّوَىٰ  
 و هر چیزی تر که مرسد بآن خشک و سرد که و کلمه صاحب قوام که قوام است معارض شود بر او خمش  
 و هم تا و پزیز مرده و سرده و شکسته شدن بسبب نصیب سیدالشهدا است

أَمَّا تَرَى الْأَفَانَ مُعْبَرَةً وَالشَّمْسَ حُمًّا الْبُكْرَةَ أَوْسَا  
 آیا نمی بینی آفاق را غبار آلود و مکتور و آیا نمی بینی آفتاب را سرخ مثل خمر در صبح و شام در وقت طلوع و غروب آن  
 أَمَّا تَرَى النُّجْلَةَ فِي قُبَّةِ ذَاتِ انْفِطَارٍ وَانْفِرَاجِ فَنَّا  
 ماسعفه<sup>۱</sup> فيها انهن<sup>۲</sup> اخبرت<sup>۳</sup> الاله<sup>۴</sup> احزن<sup>۵</sup> امام<sup>۶</sup> شوی  
 آیا نمی بینی در فتنه<sup>۱</sup> در حیات استداره<sup>۲</sup> سرش مثل قبه بود محبوب عز و کرد و ترازد در فتنه ناروند  
 مثل سزا در احوال مشفق دست و در برابر فریب شده مثل زلف بران دیوانه گان و بیج سغفه<sup>۳</sup> و در فتنه  
 در آن شکله که بده کمال و بزرگوار رسید است لکن اینکه فریاده شده است مر آن کلمه معنی<sup>۴</sup> امر  
 أَمَّا تَرَى الْأَثَلَ وَآهَذَا بَدَا عِنْدَ الرِّبَاجِ ذَا حَنِيزٍ عَلَا

آیا فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است و بیکه داشت خدا را در وقت و زید را هر که در وقت بندگان بنده است از این  
 اما سمعت الرعد ینبک له <sup>صیحت بزرگ</sup> والبرق والتخب بعطرها  
 آیا فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است و فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است و فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است  
 اما توحی الخجل له رنة <sup>مژده</sup> طبرانه شدید البکا  
 آیا فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است و فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است و فریضه در وقت کزرا که بزرگ بود لغو است  
 وکل یبعث بهافئب فکربا کل مکان توحی  
 و هر یقین در آن قبر آن شهید است پس کربله هر مکان است که صیغی بنظر تامل و ایتقان و بعیت  
 وکل یوم یومہ دائما <sup>دعوت</sup> نعش رب الماعل من رعی  
 و هر روز روز اوست که عاشورا است همیشه در نظر بعیر که ناگوار و کند تر کرده است این آبر بر سر کعبه  
 مراحت حق امام علیه السلام را کرده است یا بر سر کعبه امام او را بسیارش دعوت کرده است اگر در عمر بخواند  
 یا بر سر کعبه کوشش مد بجز فایم و بفهمد و حفظ قول او را کرو عا بخواند  
 والتیف بغری نخره باکبا <sup>بایسته</sup> والرفح ینع قائما وانثنا  
 و شمشیر بر سر پید حلق مبارکش او را حالتیکه کرب یا بود و نیزه خبر مرک مردید با کربم کند قائم با شمشیر  
 تبکیه جرد جاربات علی <sup>باغم شود کزرا</sup> جمانه وان تدق العرا  
 کربم مرکند بر آن غلظوم است که مرد و دیدند بر بالا رجب مطهرش اگر چه پشت از دستند و کربم کردند  
 والله عارایت شیئا بدا فی الکو فی الایبکاء تلا

بخوانم



بمذاقتم ندیدم چیزی را که در وجود ظهور کرده بود مگر اینکه بکبریه بظهور آمده و واقع شده  
 وَأَحْرَقْتَنِي وَالتَّاسِفُ فِي نَعْمَتِي عُبُودُهُمْ جَامِدٌ فِي هَنَا  
 و در بر حرقت و سوزش قلب در حالتیکه مردم در نعمت و کوارایه عیشند و چشمها ایشان گریه کند  
 وَالْأَحْمَدُ الْبُكَاءُ دَابُّهُمْ مَسَّهُمُ الضَّرُّ وَقَالَ الْأَزْبِيُّ  
 و حال آنکه اولاد احمد نند <sup>از</sup> عدالت و حال ایشان گریه کردند از محبت کبریه ایشان در سبب ایشان <sup>از</sup> دنیا  
 فَلَوْبُهُمْ تَخَفُّقٌ مِنْ خَوْفِهِمْ وَالذُّلُّ مَفْرُوشٌ عَلَيْهِمْ غِظًا  
 قلبها ایشان اضطراب میکند از ترس شما و ذلت برایشان فرس و پرشش شده است  
 رِجَالُهُمْ جَزْدُ سَبَاعِ الْفَلَاحِ نِسَاؤُهُمْ نَفَادُ قَوَدِ الْأَمَاءِ  
 مردان ایشان قطعه قطعه در صحرای کربلا افتادند حیوانات درنده بیابان بر ایشان تردد مکرر کردند  
 زیارت و دیدن ایشان نرا بر و بوسه میکردند از روی محبت و شوق و محزون بودن بر ایشان است  
 مضمون کلمات جناب شهید اعظم در خطبه که در صحن خروج از کعبه بفرموده  
 كَانَتْ يَأْوِسُنِي قَطْعُهَا عَسَلُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَادِيرِ وَكَرْبُهَا فِيمَلَأُونِ مَقْرَأَتِ جُوفَانَا  
 و آفرین <sup>و</sup> سبغ <sup>و</sup> و است نفقات زیارت خارجه از ناحیه مقدسه از جناب <sup>ع</sup> امیر <sup>ع</sup> ائمه  
 فرجه صلوات الله علیه السلام على الأجهام العاربية في الفلوات تنبت لها الذئاب العاربات <sup>تختلف</sup>  
 ایها السباع الضاربات و امثال این نفقات در احادیث بسیار است و کتب بقره نیز در حدیث  
 که ظاهر آنرا از این عبارت مراد نباشد بلکه تا و بیدارد بجمه اجماع علی اثر عشرتیه بر اینکه محرم انبیا

و اولاد انبیا بلکه لحوم حیوانات ایشان بر سباع بیابا حرام است غیر توانند بخورند و خود هر چه قصید  
 نامه میفرماید و با او هاشم کند و لا تکلون قریئاً للوحش انکم ما تزالن حل جبار لها قاری <sup>صنید</sup>  
 احادیث در این مضمون بسیار است از آن جمله حدیثی که کرافتر بسته شده بر سب علیهم السلام در خدمت حضرت <sup>بعقوب</sup>  
 عرض کرده که تو میدانی که خدا بیعاً لحوم انبیا و اولاد ایشان و لحوم حیوانات ایشان را بر ما در تنه حرام فرموده  
 چگونه یوسف ترا فرخ خورده باشم و در حدیثی است که بدان انبیا با مراض <sup>شسته</sup> و مستکبره مبتلا شدند  
 و قصه حضرت ابوب علیهم السلام تاویل دارد سهل است انکه در کتاب عالم الزلف <sup>سید</sup> باشم بجزایه باید <sup>داد</sup>  
 در آنکه علما بدان ایشان را دو غر خورند و غر بر سب با انبیا چه رسد هاشم از امتنا علیهم السلام <sup>تاکلم</sup>  
 السباع بل تعظیمهم و تحترسهم طهارت الاحادیث الکثیرة و قصه شیر آوردن جناب فطم مشهور است  
 و سایه انداختن طیر بر ایشان شهید معروف و همچنین قصه زینب کبری در زمان امام رضا علیه السلام  
 که امام رضا علیه السلام در مقابل ادعایش فرمود که اگر راست میگوید بیایم و تو بسباع خانه برویم هر کدام از اولاد <sup>فقط</sup>  
 و پیغمبر است سباع او را بخورد مدعیتم ابا کرد و زلفت حضرت داخل شد و شیران تعظیم و تکریم او کردند و بعد  
 آن زن را انداختند شیران او را خوردندش <sup>بیراد</sup> تا علم الله تعالی از مغز بیت مذکور تجاوز این <sup>باشد</sup>  
 که مراد ایشان قطعه قطعه شده سباع بیابا صلاوات و جهالت و عداوت شده بودند که آن سباع ظالمان  
 و قاتلان ایشان باشد از سبب آنست که بدان معطوره ایشان را پاره پاره کردند با آلات حرب با نواح <sup>ظلمها</sup>  
 و همچنین تاویل مغز فطم شیرین چنین باشد که فرموده که با نوح مسایم من بنیم اعضا خود <sup>که قطعه</sup>  
 آنها را سباع صحرا و کرکان بیابا صلاوات که عبارت از ظالمین و مساندین منم باشند در میان فراد <sup>کسی</sup>  
 قطعه است

قطعه است از اراضی که بدوینا مقتل گردید پس بر پر کنند از فرغ این عداوت منعی یا از اموال من و من من  
 رود عاقل را و شکمها که سنه یا اینکه فرعیان من بین اعضا خود را که پاره و کنند آنها را که گمان بر نعم  
 اراغین و معتضین برین از خروج عراق چنانکه ناظم اعلی الله مقامه در آخر شرح الزیاده این حدیث نقل کرده  
 و چنین فرمودند و میفرماید که در فقره ان باشد عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مجموعه که در حفیظه القدس  
 در آخر خطبه قرین است باینکه بعضی گفته باشند که مروری بکوفه تراوان کردند و بدینسان میسازند  
 ایشان ترا کردند و در بیابانها و سباع بیابانها تر اقصا کردند پس حضرت بزعم و معتقد ایشان چنین  
 فرموده بود است در آن فرموده بفقره ان باشد عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مجموعه که در  
 حفیظه القدس در آخر خطبه اشرفیه نقل منضم عن الشرع للزیارة للناظم اعلی الله مقامه که نوع از آن  
 در عبارت باشد و همچنین است اول مغز زیارت سلام با بر جسمها عوایا افندم در بیابانها که بدینان  
 میگردند و بقصد زیارت آن ابدانند که گمان تند دوند و آند و شد و گردند بسوی آن ابدان بقصد زیارت  
 سباع ضرر رسنده با وجه اینکه حیوانات بیابانها جهل و عداوت ایشان جار و مجبولت بر خوردن  
 دریدن و ضرر رسیدن آن ابدان مطهره را از روز محبت بدینان میگردند و بوجوه گردند و بوجوه  
 میگردند و بقصد زیارت بسوی آنها آند و شد و تردد میگردند و عداوت میگردند پس این عبارت  
 منضم همیشه و بیان باید از کلام خودش پیدا کرد چنانکه حقیر از کلام ناظم اعلی الله مقامه <sup>بعوضاً</sup>  
 ذکر کردم و از آنجمله در قصیده اول فرموده و لیس ز و آره الا الفاعل اوسع اوضاع اولاد <sup>طیاً</sup>  
 تبکینا و در سایر قصاید نیز اشاره و تقریباً فرموده و از احادیث هم بعضی را ذکر کردم نه اینکه

مراد از این عبارت خوردن حیوانات باشد کوشته را بدان این نرا نفوذ بالله حاشا و لعلد ثم حاشا و کلا  
 در ماهیست پس ثابت که حیوانات حشی و اسطی در ریاض و صحرا و همچنین طيور جميعا انبيا دائمه را می شناسند  
 و ایشان سلام می دهند و نبوت و ولایت ایشان شهادت و اقرار می کنند و برایشان تظلم و از ایشان زیاد  
 خواهر می کنند از ظلم آنها خود بلکه نباتات و حیوانات نیز می گویند که راستا در حق ایشان مراعات می کنند چنانکه  
 محمد بن سید در فرقت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در زیارت جناب امیر علیه السلام وارد است که  
 السلام علیک یا فنی طیب ذنب الغلوات و همچنین نیز در زیارت جناب پیغمبر وارد است یا ذی طیب  
 الثعبان و ذنب الغلدة در حدیث است که اعراب رسوا رسوا صید کرده بود و در آستین گذاشته بود بگذشت  
 جناب پیغمبر آورد آن رسوا بر ران خود رسول آن شهادت داد و اعراب مسلمان شد و حکایت شتر مستصعب  
 و تعلیم جناب امیر دعا مستصعب ابرار را می شنود شتر بر اعراب در صحرا کتب می کرد هر گاه است و نمک صیقل  
 جناب امیر علیه السلام اصح می کرد و سید خندان در فرقت جناب امیر نام می کرد و دست می خورد و بیغضان او را  
 پاره می کرد و حکایت ابو بکر در درون صیقل بر ابرام حسن و ابرو خاستن حسین علیه السلام و بهر وقت آوردن  
 ابو بکر بگیم دیگر شتر ابرام حسین محمد بن سید قبل از کربلا مشهور است و قصه ناقه یا جمل آزاد کرده  
 جناب رسول الله معرفت و همچنین تظلم شتر اعراب با کفرت و همچنین عاله و انجوع که بعد از شهادت  
 می دانند میگردید و گفت التظیم التظیم من امة قتلت ابی بنی تم و بر بر حالش و او الله سایرین  
 از حیوانات و نباتات و حیوانات بسیار است که این سخن فخر کنی از ذکر آنها ندارد که همیشه تکبریم و تعظیم  
 شهادت بر الوهیت و نبوت و ولایت و اظهار محبت و کرم برایشان سلام الله علیه می کرده اند بلکه



ایشان قسم بحق بر نسبت تو که بتسلیم بجاری است اهل نفاق و دشمنی و عداوت و عناد و کور از رحمت و حققت  
بِأَلِّ بَيْنَنَا أَحْمَدٌ حُرٌّ نَكْمُ شَوِي فَوَادِي وَعِظَامُ بَرِي

ار اهل بیت پیغمبر است با حمد و عزت شایسته برگزیده قلب مراد استخوانها را ضعیف و لاغر کرده  
دِنْتُ اِطْلُ لَكُمْ بِالْوَلَا لَكُمْ وَمِنْ اَعْدَائِكُمْ بِالْبِرَا

دین اخذ کردم و تقرب جسم بر پروردگار خود بنویسند و تقرب بشما و محبت شما یا اخذ ولایت شما  
بیراسته از دشمنان شما و محبت آنها اللهم اجعلني من الذين تقربوا لالله بهم و محبتهم و بالبرائة فاعلم انهم <sup>عین</sup>

وَذَاكَ مِنْكُمْ وَلَكُمْ فِيكُمْ اَنْتُمْ غِنَى الدَّهْرِ وَنِعْمَ الْغِنَا  
این تقرب و توسل یا نظم این قصاید از شایسته و بر شایسته و در شان شایسته استید غنای روزگار

و چه غنای و بینیا از مستید شایسته هر چه در وجود است از شایسته

فَاَحَدٌ كُوْنُوْا لَهُ مُلْكٌ وَعَبْدُكُمْ يَا مَحْسُوْنُ الْوَجَا

بر احمد نیز نیز نیز نیز برایش پناه گاه بشوید و آن بنده شایسته ارا را کنندگان عطا یا کثیره در

بعضی رخ یا محسبون الرجا و ارد است بفرمای محسبندگان بر امید واران

وَالْعَبْدِ ذِيْنَ الدِّيْنِ فِي حِكْمِكُمْ اَبِيْ وَاُمِّيْ يَا اِهْيَلْ اَبْجَدِي

و پناه شوید بر بنده شایسته نیز نیز نیز که در محبت شایسته است و پدر من است و بر اهرام نیز پناه شوید

ای صاحب عطیمه و تصغیر اهل در اینجا برابرش تشریف است نه تخفیر چنانکه مؤمنین گفته اند

وَمَنْ عَنَّا فِيْ اَمْرِهِ فِيكُمْ يَا اَمْلِكُ فِي عَمَلِكِ وَالرَّجَا

و پناه

و پنجاه شویید بر آن سیکه عشقت صابناز در امر او بغیر بر اهل عمل منج و اخوان منج که در خصوص

شهرت اعمی مقصود منج در عمل منج ما را میبخشد در دنیا و آخرت منج

صَلِّ عَلَيْنَا يَا رَبِّكَ مَا دَعَا دَاعٍ بِكُمْ يَا مُجِيبَ الدَّعَا

صلوات در عمت بخیر است بر شما بر در درگاه شما دعا کند بپسند و بحق شده دعا کننده در درگاه خدا

ارستجی بکنند همان دعا ناردی کنند همان تمام شد قضیه ششم و بد قضیه هفتم از کرم نسیم

القَصْبَةُ السَّابِعُونَ هِيَ حِجَابُهَا بِالْأَلْفِ الْمَفْتُوحَةِ يَا بَيْتًا

یا بابک یا لر سیم دار اقفرا من اهلک و نأجنا شد کرا

اگر برکننده بر آن رخسار که خلا شده از اهلش و از نوحه کننده از حقه بیا کردن اهل آن خانه را

لِقَاطِنِهِ مُنْفَعًا مَبْدَرًا لِدَمْعِهِ وَقَالَ لِطَيْبِ الْكُرْمِيِّ

از اتفاق و این بساکننده بر آن کنش اشک چشم خود را و در دشمن گیرنده خوشی و کوارایه خواب را

بغیر بر نیک کننده اشک چشم خود را بر کنش آن خانه و بر تر که کننده خوابش نیز از محبت و اشتیاق و فراق آن خانه

تَبْكُ إِذَا رَأَيْتَ بَرًّا قَالًا مَعًا <sup>همیشه</sup> أَوْ خَلِفَ عَيْنَ السَّخْرِ تَبْكُ هَامِئًا

و الرُّوضُ ضَاحِكًا عَلَيْهِمَا مَعًا وَالْوَرُونَ يَسُدُّ وَالصَّبَاحُ <sup>سُفْرًا</sup>

که بر میبیند زمانیکه مر بیند بر فراد رخسار با رینده همان میکند چشم ابرو را بر نیزان در حال که بر می کند و

مر بیند با غما یا چشم را خندان بر بالا آن با غما اشک چشم ابرو را بر نیزان است مر بیند اینهم هر را با همد یک

و مر بیند بجز آن خاک زرد را که نوحه بلند میکنند در بیند صبار سفید شده یعنی افق صبح را مر بیند که

سفید شده

أَوْجَاوَزْنَاكَ فِي صَبَاحِكَ الصَّبَا ذَكَرْنَا أَيَّامَ شَبَابٍ وَصَبِيءٍ  
زِدْنَا حَشَاكَ مِنْ هَوَاكَ وَصَبِيءٍ وَعِشْنَا مِمَّا فَدَجَرَ عَمَّا حَسَرْنَا  
یا اینکه بگذرد بسو تو روزت صبا تو بار صبا ذکر کنی روز ما جوانی و کودکی او را فرزای بر قلب

از عشق محبت و زندگانی مرگنی از آنچه جا رفته بر اهل آسنی نه حسرت زده  
خَلَّ البُكَاءُ عَلَى الدِّبَابِ وَالطَّوْبُ وَذَكَرْنَا أَيَّامَ الشَّبَابِ وَالْعَوَى  
وَكَرْنُ حَرْبِنَا ذَا شَيْخٍ وَذَا جَوَى مَبْهُجَةٍ حَرَمِيٍّ وَذَا حُرْنٍ وَرَى  
بگذرد و نگر کنی کرب بر آند یار و عشق و یار آوردن روزگار جوانی و کمر امر را و محزون شود

حاشیکه مزن در خلق تو پیچیده و ممرات محبت باطن بیجان کرده با قلب سوزان و با حزن نه شغل  
وَأَخْنِدُ الحُرْنَ مَتَاعًا وَعِذًا بِنِكَدِ عَيْشٍ ذَا شَيْخٍ وَذَا فِدَى  
وَدُمُّ بِهِ فَا دُمْتُ حَبًّا وَإِذَا مَوْلَعًا خَيْرِ حَبِيلٍ فِي الْوَرَى  
و افند کنی مزن را بر عود متاع و غذا با کرد درت عیش در حاشیکه لکوی از مزن و غم باش و شغل کنی

در عیش غم و خاشاک افکام باشد با آرام و با استراحت شور و همیشه با اینص حالت باشی با اینص  
زنده باش و در اینص هنگام حریص و مشتاق باش بخیر قبایل درینا مردم

إِلَ النَّبِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَحْمَدًا أَمَا سَمِعْتَ فِيهِمْ فِعْلَ الْعِدِّ  
سَقَنَهُمْ أَعْدَاهُمْ كَأَسِيرِ الرَّدِّ ظَلَمًا وَعَدُوًّا وَأَنَا وَبَعْضًا مَطْهَرًا  
آن غیر قبایل اولاد پیغمبر است سر با حمد یا نشینند عمل دشمنان را در حضور ایشان که کبر

از نزا



ایشان زار دشمنان ایشان با محاسن هلاکت از روی ظلم و عدالت و بغض آنجا  
مُصَابِهِمْ هُوَ الْمُصَابُ الْأَوْحَدُ وَحَزَنُهُمْ مِثَالُهُ لَا يُوْجَدُ  
فَعَبَسْنَا طَوْلَ الزَّمَانِ لِتَكْدُ فَلَنْ تَرَى كَمَا جَرَى مُشَاهَرًا

مصیبت الی پیغمبر مصیبت بنظر است و وزن و غم ایشان شاملش پیدا نمیشود پس عیش و زندگانی  
ما ابدال هر همیشه تا کوار و کدر است پس ابد از پیغمبر چنانکه جار شده و شتر شده و مصیبت را مثل

آمضایکے بر اولاد پیغمبر جار کر دیدہ

كَرْبِي مُعِينًا بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِمْ لَا سِبْمًا السَّبِيحُ الشَّهِيدُ الْأَكْرَمُ  
سُعْدِي فِيهِ الْمُصْطَفَى وَنَاظِمٌ وَأُمَةٌ الْبَنُوْلُ ثُمَّ حَبْلًا

باش بر بنوعین در بجا، برای آن حضرها در گریه کردن بر سبط شهید گترم بار کنیم در این مصیبت  
و گریه کردن بر پیغمبر و بجزارش فاطمه زهرا پس پدرش امیر المؤمنین را و برود و سینه بنیم در مصیبت

يَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَنْوَحُ أَهْلَهُ بَيْنَ الْعِدَا أَمْ الذَّبِيحِ طِفْلَهُ  
أَمْ خَيْبًا مَحْرُوقَةً أَمْ نَسَلَهُ مُشَرَّدًا مُشَهَّرًا لَشَهْرًا

ایقوم الحاش مرا زستم بکدام مصیبت نوحم کنم بر اهلش که در میان دشمنان مانده بودند یا بر طفل زین شده  
یا بر خیمه سوخته اش یا بر اولادش که پراکنده شده اند در اطراف و مشرر شده اند با اولاد خراب کردن

در میان دشمنان و بظلم و وفا بعد خدا در پیش خدا و انبیا و اوصیا و سفینه در پیش جبرئیل شد کردن تمام  
وَلَيْتَنِي أَشْعُرُ هَلْ أَنْدُبُهُ بَيْنَ الْأَعَادِ بِالطَّبَا نَصْرِي

أَمْ جِسْمَهُ سَمَّ الْقَتَانِ نَهَبَهُ<sup>۹</sup> أَمْ لِحْشَاهُ بِالظَّاسِعَرِ<sup>۱۰</sup>  
 و لحاشی مراد استم بکدام حاشی نند بر و کریمه کنم آیا نند به کنم بر خود آنحضرت که در میان دشمنان تنه مانده بود  
 فلان مرشدند او را بدیم شمشیر و نیزه یا ناکه کنم بر جسم مطهرش که نیزه او را چاک چاک مگر کرد  
 یا کریمه کنم بر جگر مبارکش که از شدت تشنگی مشتعل شده بود

لَهْفِي لَهُ لَمَّا أَنَاخَ كَرْبِي<sup>۱۱</sup> بَيْنِيهِ<sup>۱۲</sup> وَأَيْ فِينِي<sup>۱۳</sup> عَدَا<sup>۱۴</sup>  
 شَأْنَهُمْ<sup>۱۵</sup> عَلَا<sup>۱۶</sup> وَمَجْدًا زَحَلًا<sup>۱۷</sup> وَقَدْ سَمَوَانِ حَارِبُوا السَّيْ<sup>۱۸</sup>  
 بوده باشد با ستم و سزای بر آن مظلوم زمانیکه خوابانید شتر خود را و انداخت رحل خود را در کمر بیدار بود  
 مردانی و چه حال جوانان بودند که بند شده بودند بهوشان ایشان از بلند و نیزه که بر انداختند که گفت بستم  
 باشد در تحقیق تفوق کرده اند در حال جنگ شیران همیشه

قَادَهُمْ<sup>۱۹</sup> أَمْ حَبَّوْكَ<sup>۲۰</sup> وَهَمَّ<sup>۲۱</sup> قَوَادِهَا<sup>۲۲</sup> نَحْوَ الْعِدَا<sup>۲۳</sup> عَادَهُمْ<sup>۲۴</sup>  
 فَمَالَهَا<sup>۲۵</sup> فِي قَوَدِهَا<sup>۲۶</sup> أَلَا مَا لَهُمْ<sup>۲۷</sup> أَسْدٌ شَرِي<sup>۲۸</sup> قَدِ اسْتَحَقَّ<sup>۲۹</sup> الظَّنَّ<sup>۳۰</sup>  
 کشید ایشان را حواریت عظیمه بود دشمنان و حال آنکه ایشان کشیده بودند حواریت عظیمه را بسور دشمنان  
 بختن ایشان و عدوت ایشان این بود پس آنچه برابر حواریت شد از ظفر و غنچه در کشیدن آن ایشان را  
 نداشتند که بر ایشان شد از ظفر و غنچه یعنی ظفرها بر سر که همدگر کردند برابر حواریت شد بسبب کشیدن  
 حواریت ایشان بسور دشمنان و ظفرها بر سر که سر همدگر برابر اصحاب شد بجهت کشیدن ایشان حواریت را  
 بسور دشمنان ایشان پیش از کشیدن بسور دشمنان بسور دشمنان بسور دشمنان بسور دشمنان بسور دشمنان بسور دشمنان

كُلُّ يَقُولُ مِنْهُمْ اِذَا بَادَرُوا      يَادِبِ اِيَّيْهِ لِلْحُسَيْنِ نَاصِرًا  
 وَلَا يَنْهِنُ هِنْدًا تَارِكًا وَهَاجِرًا      فَاعْتَمُوا الْفُرْصَةَ مَعَ خَيْرِ الْوَرِثَةِ

هر یک از ایشان در زمانیکه مبارت کردند بسیار مولا خود را ترک گفتند و در همان بدستیکه خبر آن  
 امام حسین را رسانیدند و نیز بدید پسران را ترک کننده ام و مهاجرت کننده ام از آن تعیینی پس غنیمت شمارند

بودن با بدین سبب هند یقرا و در خدمتش بدرجه شهادت نایز شدند

كَأَهْمٍ فِي الْحَرْبِ شَهْبٌ هَائِبَةٌ      تَرَى الْأَعَادِي يُطْبِأُهُمْ ثَائِبَةٌ  
 كَأَنَّ هُمْ أَنْجَازُ نَخْلِ خَائِبَةٌ      كَانُوا عَلَى الْأَعْدَاءِ رِجَاحًا صَرًّا

گویان در جنگها ترشها بسیار قط شوند استند بر جانها دشمنان بر سینه دشمنان را بشیر و نیزه  
 تیرهای آن کشته و در زمین مانده یا دشمنان را ترشها در رفتن فرما بودند که از پا افتاد باشند و حال آنکه

بودند ایشان بر جان دشمنان بارند همگت که مجرود رسیدند اهل کربلا شدند

هُمُ سَادَةٌ فَدَعَطَتْ أَجُورُهَا      بَدَتْ لَهُمْ عِنْدَ الْفِتَاءِ حُورُهَا  
 فِي جَنَّةٍ عَلَيْهِ قُصُورُهَا      فَطُوفُهَا دَانِبَةٌ لِمَنْ بَرَى

ایشان بزرگانان بودند که بتقیق بزرگ شده اجراء ایشان و ظاهر شده بر ایشان در حالت  
 جنت حور ایشان در برشته که مبدات قعرایش و نزدیکی دست سرات میوه بایش برینند

فَعَايَنُوا الْكُورَ عَلَيْهِمْ لُتُفٌ      وَجَنَّةُ الْخَلْدِ لَهُمْ تُزَخْرَفُ  
 فَعَانَقُوا بَيْضَ الظُّلَاوَارِ لُتُفُوا      مِنْ الْقَنَاكَاسِ الْفَنَاءِ سَكْرًا

پس بجایند و آشکارا دیدند حوران خود را که برایشان مشرف شده اند و دیدند که جنتی آمد بر ایشان از زینت داده  
میشود پس تمام غموش شدند با شمشیرهای تیز و نیزه های تیز و آتش میدادند از جوهر نیزه های طلسمی بلکه کز شمشیر

حَتَّىٰ أُبَيِّدُوا كُلَّهُمْ عَلَىٰ ظَنًّا <sup>تراز شمشیر</sup> بَيْنَ طَيْعِينَ وَجَبَّحَ كَلِمًا  
فَبَالَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ بِنِ كَرَامًا <sup>باز</sup> بَاعُوا عَلَى اللَّهِ التَّقْوَىٰ فَاشْتَرَوْهُ

تا اینکه بهلذت رسیدند آن ایشان در حالت تشنگی چکه چکه از نیزه ها و پاره پاره از جرات شمشیرها  
بر آنکه که در بار جنب بستید الشهدا حاضر بود پس ای قوم تعجب کنید از ایشان و بیا اینکه یار کنید  
بگریه بر ایشان از جهت یار کردن ایشان بر آنحضرت که ایشان گریبان خلق بودند که

فرو خند بر خدایتها جاندار خود را پس خدایتها هم غم یار غمخ طوبی لهم و سن نأب  
التَّابُونَ الْعَابِدُونَ أَلْرُكْعُ <sup>باز</sup> الْهَامِدُونَ السَّاجِدُونَ الْخَشَعُ  
الْأَمْرُونَ بِالرِّضَىٰ وَالرِّدْعُ <sup>باز</sup> كُلُّ مَضَىٰ بِيَدَيْهِ مُنْبَشِرًا

که ایشان توبه کنند همان و عبرت کنند همان و رکوع کنند همان و حمد کنند همان و سوره کنند همان  
و خشوع کنند همان و امر بمعروف و کنه همان برضای الهی یار آنفرمودن ایشان و نهر کنند همان از منکر بگردند

هر یک از ایشان تمام کرد مباحی خود را بکش هر درویش است و خوشش

لِيَكْرُمِيكَ مِثْلَهُ التَّدْمُ الْمُبْرَحُ <sup>باز</sup> وَلِيَلْزِمَنِي أَسْفُ الْأَسْبَحُ  
إِذْ لَمْ أَنْكُ صَفْعَةً مِنْ قَدِّ لِحْيَا <sup>باز</sup> وَلَمْ أَكُنْ أَدْرِكُ ذَاكَ الْكَمْرَا

باید بیوشد مثل را پشیمان شد بد و لازم بشود بر رخ حرمت و تافتد او را بجنتی اینکه در گریه باشد

در خدمت مولای خود و نرسیدم بمعامله در تجارت ک نیکه در خدمت آنحضرت در رضیدین منع سعادت  
بقبول شهرت ضرر و منفعت بردند و فرج در کرم انیز شرح تجارت را با یقینا کتا سهم نافوز سهم فرزا <sup>عظماً</sup>

لَهْفٌ وَهَلْ يَنْفَعُنِي لَهْفِي ۚ أَوْ نَارُ قَلْبِي بِاللَّهِمُوعِ تَنْطَفِئُ  
وَهَلْ تَزُولُ حَسْرَتِي بِالْأَسْفِ ۚ وَهَلْ يَبْلُغُنِي دَمْعُ جَرِيحِي

حسرت بر من بجز آیا نفع میدهد بر من تا سوز و حسرت کشیدن من یا آتش قلب من بجز نفعی اشکها <sup>خاکه</sup>  
میرود و آیا ز این شد حسرت من بجز نغمه و آه و در کرم کند سوزش مرا اشک که جگر میسوزد از گریه کردن در مصیبت <sup>اشک</sup>

لِضَرْبِ بَدْعُوا مَا مِنْ نَاصِرٍ ۚ مَا فِيكُمْ ۚ يَا قَوْمُ مِنْ مَبَادِرِ  
يَدُبُّ عَزَائِلَ النَّبِيِّ الظَّاهِرِ ۚ لَكُمُ يَنْبَأُ الْفَوْزَ مَعَ مَنْ نَصَرَ

این حسرت و غمگینی در چنین شدت باریکی و تنگنای است که ندانم بگرد آیا بار کند نیت از شما آیا در میان شما بقوم  
سختی کردند نیت که دفع کند شر و ظلم ظالم را از اولاد پیغمبر که بگارت تا نیکم برسد بر سنگار که کیم <sup>کرد</sup>

مَا فِيكُمْ ۚ يَا قَوْمُ شَخْصٌ رَاحِمٌ ۚ <sup>آنرا در دنیا و آخرت</sup> التَّيْسُ فِيكُمْ أَحَدٌ مَسَالِمٌ ۚ  
بَكْتُ وَهُوَ مِنْ دِيَارِ سَالِمٍ ۚ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِي نَاصِرًا فَلْيُحْذِرَا

آیا نیت ای قوم در میان شما شخص رحیم کننده آیا نیت در میان شما احدی صلح کننده غم من کند اینهم بدان زرتیه پیغمبر  
در حال که اگر دفع بلد کند از مؤاخذه عهد و پیمان بیعت من سعادت باشد اگر و ایم و انصاف طلبید و نام <sup>فریاد</sup>

اهل بیت شنبه و بر فرخ بار و موی من نباشد پس باید البته حذر کند از عذاب الهی مغز باسته  
يَا قَوْمُ إِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مَعَالِي ۚ فَرَأَيْتُمُ الْجَبَّارَ ذَا الْمَحَالِ

فَذَهَبَكَ مِنَ الظَّمَا اَطْفَالِي لَا تَمْنَعُوْنِي جَارِي الْمَاءِ اجْرِي

ایقوم هرگاه قبول نمکنید سخن مرا بر سر ملاحظه کنید خدا جبار صاحب انتقام را و عذابش را به تحقیق

هدایت شده از تشنگی اطفال منع نمکنید مرا از آب جبار از جنبه تجرّب بوزاب الله نفوذ یافته

وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَأَرِيدُ أَرْجِعُ بِالْأَهْلِ تَحْوِبْتُ بَلَا تَمْنَعُوا

اَخَافُ أَنْ قُتِلْتُ أَنْ يُصَبِّحُوا وَأَنْ يُقَادَ كُلُّ أَهْلِ أُسْرَا

هرگاه ابا کنید از قبول حرفهای من و دادن آب پس میخواهم که بر گردم با اهل و عیال بر سر مدینه

فان نشوید ترس کم کرگشته شوم اهل رضایع و نفوس در به اهل کشیده شوند سایرین بسوزد و کوفه و شام

قَالُوا لَهُ كَفْتَ عَنِ الْمَلَامِ لَنْ نُورِدَنَّ مَوْرِدَ الْحَمَامِ

وَلَنْ نُبَلِّغَ حَرْفَةَ الْأَوَامِ حَتَّى تَمُوتَ ظَامِيًا مَحْتَقًا

آنمندیان در جواب گفتند ما از ملامت کنش این حرفها را بگذار ایتمه وارد کرده میشود محل مرکز

و بقطره آب نرسد نشود دل تو در حالت تشنگی که سوزش عطش سرد و ساکن شود تا اینکه گشته

يَا ذَرْفَةً تَكَادُ مِنْ تَفَجُّعِي <sup>در حالت تشنگی و تفریح شده</sup> مَخْرُجُ نَفْسِي بَدِيحِي فِي آدَمَعِي

يَا كَبِدِي لِحَسْرَتِي تَقَطُّعِي يَا مَدْمَعِي مِنْ وَجَعِي تَجَجَّرَا

آه و دنا که فرخ که نزد یکدیگر از درد و ناک فرخ خارج شود همان فرخ با غم من در شکم من ای

قلب و کبد من بجهت حسرت من پاره پاره شود از درد و وزن من جبار شو

يَا شَغْفًا يَا كَهْبًا وَسَطًا لِي بِشَوْحِ شَاكٍ لِفِرْطٍ كَرِيهٍ

بِاسْفَا

يَا سَفَّاحًا نِيَّاطَ قَلْبِي وَصَفْوُ عَيْشِهِ لِلصَّنَائِكِ كَدْرًا

ایقوم تعجب کنید ببرزخ حرارت محبت که مشعل میزود در قلب و کجا و جبرمان بر کند باطن را

بیرباید غم در مصیبت ایقوم تعجب کنید بر وزن و غم که قطع کرده بنید آرزو قلب را و صفای عیش

بیمه مرض نپایان فکد رشوات با اینکه نادر شغفا و اسفا بهم باشد نازل بمنزله عقل مثل باطل

إِنِّي لَمُؤَدِّكَ زَمَانَ سَيِّدِي إِذْ قَالَ لِلْأَعْدَاءِ أَمَا مِنْ مُعَدِّ

فَقَاتِلِي لَسَبِّغِدِ نَضْرُ بَدِي لِسُوءِ حَظِّ زَمَنِي تَاخِرًا

بیمه اینکه بدتر من در کارم ز قدام اول فرود از زمانیکه فرود بشن آید یا بر کننده نیست در میان کار کند

اهل بیت سغیر را بر فرزند از زبیب زبان مولایم از زمانیکه بدتر من بجهت بد نفسی زبان مخ

لَوْ أَنِّي أَتَادَعَى سَمِيعَةً لَكُنْتُ مِنْ طَعْنِ الْقَنَادِقِيَّةِ

بِحُجَّتِي ثُمَّ الْمَخَاسِئُ عَلَيْهِ جَنَّةٌ تَقْبِيهِ الضَّرَا

هر جا به بدتر من زمانیکه دعوت کرد و بار کننده را مشنوبیم صدایش را بر آیم شیم از طعن نیر

او را حفظ میکردم بجا و قلب خسته درین رست میکردم برابر او سپر از جانب خود که نگاه میداشت او را از فرغ ظالمات

طَهَفِي لَهُ إِذْ حَيَّى الْوَطِيسُ عَلَيْهِ إِنَّا أَقْبَلُ الْجَنِيْسُ

وَطَارَتْ الْأَكُوتُ وَالرُّؤُوسُ كَمَا غَادِرٌ غَادَرَهُ مَقْتَلًا

اگر ترس خضر شو برابر آن؛ یار و تکیه شعیه در و گرم کردید نمرد میدان قتل بر او زمانیکه آمدند

آراستم به پنج عتبه قلب بمنه و بر سر و جفا این زین و بر در بر مو الطیران کرد و سما سر از شما خاویز

وکنند که گذشت در حال قتل که خون بدنش با بر رویه یا بسیار بمیل آنحضرت در میان مجروح و مقتول گذشتند  
 فَكَوْتَرَاهُ فِي خِلَالِ الْعُبْرَةِ خَلَّتْ الْأَعَادِي حُرْمًا مُنْفَرَةً  
 فَزَيَّتْ حِدَارَ حَنْفِهَا مِنْ نَفْسِهِ ذِي لَيْدَةٍ أَهْبَجَ لَمَّا خَدِرَا <sup>حذارا</sup>

پس هرگاه میدید آنحضرت در میان جنگ کمان میکرد دشمنان را از چندان که گریخته باشند از ترس  
 مرگش از شیر که مور بدنش بلند باشد همین بسیار از هلاکت و فتنه پنهان باشد در کین اگر خدر

باغ و معجمه و دال مهلمه بخواند و اگر خدر باها و محمله و ذال معجمه بخواند عذر کرده شود آن شیر

ثُمَّ لَمَّا جَاءَهُ الْمُتَدَدُ فَأَلْبَسَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ بِزَنْزَرٍ  
 زَيْبٍ ذِي الْأَشْبَالِ الْأَيْمَنِ هُفْرٍ فَضَابَهُ سَهْمٌ لَعِينٌ قَلْدًا

در آن حال زان نیکه آمد بر او اجل متدد پس جمع کردند بر او شکر را در هاستیکه صدا میداد مثل صدای شکر

صحنه یکم که دیگر رجوع نکردند از کس از ترس سید بچپایش پس در این هنگام رسید بر آن مظلوم تیر ملعون

که متدد شده بود اینم آخرین تیر است که سه شعبه داشت در بالا و در پایین بر آنحضرت انداختند که

مسموم بود بسینه مبارکش رسید از قفا در آورد و فرمود لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم <sup>برای آن</sup>

و بانه و علی علیه رسول الله و تسبیح شهادت فرمود

فَرَسًا كَالطَّوْدِ الْمُنِيفِ السَّامِ عَلَى الشَّيْءِ وَهُوَ عَفِيفٌ دَلِيمٌ  
 عَطْشَانٌ مَكْرُوقُ الْفَوَادِ ظَلَمَ بِرَنَوِ الْخِيَامِ خَاضِعًا مُتَكَبِّرًا

پس افتاد مثل کوه بسیار بلند بر بالا نهاد در هاستیکه کجا آورده بود و خون از وجوه بر همه بلب تشنه



وَقَبِ سَوْفَةً بَشَدَتْ عَطَشَ نَحْمَرُكَ مَبِشَّةً بِرِضْمِهَا بِأَعَالِمْ فَفُوعٌ وَشَكْتَهُ  
لَهْفُهُ لَهُ نَحْوَالِمْ تَمَاءٌ يَنْظُرُ لَقَمٌ أَحْوَالِمْ وَأَنْتَ أَكْبَرُ  
فَهِيَ أَنَا مُهْتَضِمٌ مُنْكَسِرٌ كَمَا تَرَى بِأَمْنٍ بَرِيٍّ وَلَا بَرِيٍّ

بیاد حضرتشو ایچره و وزن مخ بر آن بیکیس که پو آسمان نظر میکرد و مناجات میکرد و میگفت ای  
خدایم تو میدانی احوال او را و تو بزیر کمر من از هر چیز پس فرج می آسم که فطرت و شکسته چنانکه در بعضی از کتب که در  
دراغ مهر سبیل مهمما <sup>و در نیش</sup> فرزندت <sup>و</sup> قانت سکینه اما  
ترین عک دلایح جاء <sup>و</sup> ای <sup>و</sup> الظالمین فواد و وری

در رفت ایب مولایم بسوز ضمیه له مهم کنان پس غیب زینب سلام آید علیه فرمود بکینه یا کینه  
زینب که اینت بر آدم آید و در سینه تشنه بر بیان کرده قلب مرا و شعل کرد زینب  
فَاظَلَعَتْ فَعَابَنَّهُ خَلِمْ صَاحِبٌ قَالَتْ وَاشِقَاءُ حَالِمْ  
فَجِئْتَهَا بَعُثْرَانِ بِالْأَذْبَالِ كُلُّ لَسُوْ جِيبَهَا مَحْتَرَا

پس کینه از ضمیه بیرون آمد پس بدو اینها را خالی از حدش صد کرد و گوشت دار بر بد حال  
بیرون آوردند بسوز کینه با حایتیکه مرغزیند و در غایت زینب بر بیان مراد و در اندرند و کینه با بر کرد زینب  
ثُمَّ فَرَزْنَ عَنْ قُلُوبٍ طَائِشَرَةٍ <sup>از حبه صرت و وزن</sup> إِذِ الْعِدُّ عَلَى الْخِيَامِ غَائِرَةٌ  
ثُمَّ سَبَوْنَ ذَلِكَ النَّسَاءِ الظَّالِمَةِ مَعَ خِيَامِهِنَّ سَبِيًّا مَا جَرِي

بعد از آن فرار کردند بسوز صحرایا با قلبها مضطرب بجهت اینکه دشمن بر ضمیمه تا خند بعد از آن بر کرد

بِئْسَ مَا كَانَتْ تَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا

بِئْسَ مَا كَانَتْ تَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا

بِئْسَ مَا كَانَتْ تَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا وَتَرْتَبُ بِرَأْسِهَا

آنکه عین این زنان پیکر را من را با ضمیر ایشان سیر کرده اند که جانش در روزگار مثل آن است و فرات  
 فَلَئِنْ تَرَى الْأَقْنَاعَ يَنْهَبُونَ <sup>و در باره اعراب</sup> وَ حَرَّةً عَلَى الثَّرَابِ يُسْتَحَبُّونَ  
 وَ يَسْلُبُونَ مِرْطَهَا وَ يُضْرَبُونَ بِمِرْطَاتِهَا مِنْ غَيْرِهِمْ مَا صَدَّاعًا  
 پس از این مگر معجز گفرت شد و زنان آزاده که بر درخت برایش کشیده میشوند و اخذ میکنند عبا

و میزنند او را از درازت از غیر این مگر عین مثل این عمل هرگز صادر نشد است  
 وَ لَنْ تَرَى الْأَسْفَارَ أَلْيَقْصَمَ . أَوَاذُنًا بِالْقُرْطِ حَقًّا حُجْرًا  
 لِلَّهِ كَمَا فِيهِمْ خَدُّ يَلْطَمُ بَادِيَهُمْ وَقَبْلَ ذَلِكَ الْأُجْرَى  
 و زین مگر دست بر نخین که شکسته میشود یا گوشه که با گوشه پاره میشود بر است بر خدایم در  
 در میان اهل بیت رویها بود که بسیار زده میشوند و گوشه بدن بودند بر ایشان و پیش از این دیده غرض  
 كَمَا ذَاتِ خَيْدٍ رِبْنَاهُمْ يُحْجَرُونَ وَ كَمَا مَصُونَةٌ بِهَا الْأَنْتَرُ  
 وَ كَمَا يَهْرُ حُرَّةٌ مُحْسَرٌ لَوْلَا الْقَطِيعُ وَأَسْهَامَا سَعْرًا

چه قدر زنان صاحب حجاب بودند در میان دشمنان کشیده میشوند و چه قدر زنان صاحب عصمت بودند  
 در میان اهل بیت که بهر شی اخذ شده بود که او را بر نمی پوشیدند و چه قدر در میان اهل بیت زنان  
 بودند که محزون و حسرت زده و بدست تر بودند هر گاه تا زمان نبود سر ایشان پوشیده نمیشدند نیز بتازید  
 وَ كَمَا فَنَاءُ لَهْفٍ نَفْسِهِ يُجْتَلَى <sup>زود سر ترا میبندید</sup> قَدْ سَكَبُوا الْبُرُقَ مِنْهَا وَالْمَلَأُوا  
 لَهَا صُرَاخًا فِي التَّبَاءِ قَدْ عَلَى كَادَتْ لَهُ الْأَكْبَادُ أَنْ تَنْقَطِرَا

دوهم قدر زنان جوانان و درضران بودند که کشف و ظاهر شدند بجهت سلب لباس ایشان بوم باشند تا  
و محزون و بر نفس تحقیق اخذ در بهم بودند از این نقاب کردن بند را و برابر ایشان نام و فر بار آمد

که تحقیق بلند شده بود بحالت اسیر نزدیکی بود که حکم داد و قلمها برایش منقش بشود

ثُمَّ خَرَجْنَا لِلْحَسَنِ الطَّاهِرِ وَقَلْبُ كُلِّ فِي جَنَاحِ طَائِرٍ  
بَوَدِي أَلْوَجُوهَ لِلتَّوَاطِرِ مَكْتُفَاتٍ قَدْ نَسَّخَتِ الشَّعْرَاءُ

بعد از آن خارج شدند بچوآن حسین علیه السلام که پاک بود در هایتکه قلب محکم در سپر طایر بود و مضمون  
پرنده روی ایشان ظاهر بود بر نظر کنندگان و سرها و بدن ایشان کشم بعد از جهت اخذ دشمنان بجا

ایشان تحقیق پرکنده کرده بودند مویها سرش ترا از عقبه مصیبت شهیدان و پوشیدند سر و صورت

جِئْنَا بِأَصَابِرِ الْفَلَاحِ أَلْفَنَهُ جِئْنَا مِنَ الزَّائِرِ حَيْلًا  
صَحْرَ عَلَيْهِ وَأَقْتِيلَ كَرَبَلًا وَأَهْفُنَا حَامِيَ الْجَمَاعَةِ الذُّرَا

آمدند اهل بیت بر سر نفس انام حسین علیه السلام در هایتکه نام و فریاد کردند در بیایا فتنه او  
جسم پاره پاره میان سربازش بریده صدا بلند کردند برابر آنحضرت که ارادای بر تو اس قتل کردید

و اینها مایه پشیمان احوایت کننده اهل بیت پیغمبر ارانم عابد و دعا مر سیه

و بِأَجْيَبِ حَبْدٍ وَ الْمُصْطَفَىٰ وَ إِلَيْهِ الْمُسْكِلِينَ الشَّرَفَا  
وَ يَا جَرِيحًا وَ ذَبِيحًا مِنْ قَفَا وَ يَا طَرِيحًا فِي الْفَلَا مَعْقَرَا

در حبیب پیغمبر خدا و علی المرتضی در حبیب اولاد پیغمبر چنان اولاد که کلام و شریفانند

این مغز شب بر آنست که ایدر را مجرد در بخواند با ضافه جیب بر آل و مستکملین را بصیغه اسم مفعول  
صفه آل بگیرد و شرفا بصفت شین جمع شریف صفت بید صفت آل بگیرد و اگر آنکه را مغز شب بخواند  
منا در مضایق مستکملین بصیغه اسم مفعول صفت آل باشد و شرفا بصفت شین صفت بید صفت با شرفا بصفت  
مغز چنین باشد اولاد مصطفی که لامل شدگان و شرفا بصفت و اگر آنکه را مغز شب بخواند یا مجرد در و  
بصیغه اسم فاعل صفت آل بگیرد و شرفا بصفت شین اسم مفرد بگیرد مفعول بر مستکملین باشد بصیغه  
مغز چنین باشد جیب رسول خدا و جیب ولی خدا و اولاد رسول خدا و اولاد جیب اولاد شین  
که لامل کنندگان شرافتیه مثل آنحضرت که سعد گفته بزرگوار با بر اینند مردم خوب رو با نرا تو سبب شین  
چنان خوب که ز بر با بسیار بغرضان خوب که احتیاج بزرگوار بکنند ز بر با از تو نیست یا بند  
و آل محمد سلام الله علیهم فصل و طلال و مشا قبا شین ذاتیت بحقیقت که احتیاج بفضل و لحال منقبت  
ظاهری و ز بر بزرگوار بکنند ایشان طلال خارجیه را لامل تمام من نمایند بلکه چند مرتبه کف تر از ایشان  
در مقام نوز و صفت افتد مانند چنانکه مثل اینصفت گذشت پس اینصفت بی چهار مرتبه آقا منقبت  
ارجموع و از نزیوع از قفا در مفعول افتد در بی بان در حائیکه بنام آورده است  
و یَا فَرِيدًا يَا غَيْبًا يَا لَدَاءَ وَيَا طَرِيدًا يَا قَتِيلًا يَا لَطَاءَ  
فَهُوَ بَرِيٌّ فَأَاءَ الْفُرَانِ قَدْ طَمَّ وَيَا شَدِيحَ اللَّحْمِ مَكْسُورَ الْقَرَأِ  
از آنست که در میدانیا و شناساییک و تنها در با بار و اعوانه و غلش از خند بدش داده شده و در آنصفت  
در الشرف در گرفته شده با آن عطش در حائیکه در بیابان فرزند که با لاهم ریتهم بلند شده و جاریست و آنستیکه  
کوشتن

کوشند بر پیش در زیر تم سوزان که بپایند و استخوانها شپت مبارکش عوزد خورد شد  
 يَقْتُلَنَّ مَنْ أَبَانَ مِنْكَ دَأْسَكَ وَمَنْ بَجَرَ الصَّافِنَاتِ دَأْسَكَ  
 مَنْ الَّذِينَ أَخَذُوا أَنْفَاسَكَ وَمَنْ لَقَيْتَكَ الْمَشُومَ شَمًّا  
 گرفتند اهل بیت سلام الله علیهم بجا بستند لشکر علیه السلام که جدا کرد در مبارکت از بیزنت و که با سپاه  
 نذر رفتار بدن شریف را کد کوب کرد و کجا نندک نمیکه خاموش کردند انفس مبارکت او کمیت  
 آنمیکه بقتل شوم تو کمر برداشتی ز در و متیاشد و اقامت کرد

ثُمَّ سَقَطُنْ فَوْقَهُ لَلْمِيهِ حَتَّى اتَّخَضْتَنَ بِنِجَارِي دَمِيهِ  
 وَكَانَ مِنْ تَرْتِيبِ الْفَلَاكِ مَكْفَرًا وَكَانَ مِنْ تَرْتِيبِ الْفَلَاكِ مَكْفَرًا  
 پس افتادند بر در جسم مبارک او برابر بوسیدش تا اینکه خضاب شدند بخون جاریش در صحنه  
 باغوش مکرر کنند جسمش برایش را با حیات و که و صیرت و بجهت و ذریه و با سید بارها از خار و فتنه بیابان  
 سوز شده به شبیه بکفن

ثُمَّ بِنِجَابِي بَضْرِبِ مَوْجِ فَيَنْقِيَنَ ضَرْبَهُمْ بِالْأَذْرَعِ  
 يَنْهَلُ مِنْ حَاجِرٍ مُنْخَلَرًا لِمِثْلِ مَا قَدْ نَاطَقَ مَدْمَعِ  
 بعد از آن هر کردند آنظمان اهل بیت را از ابدان سردا بفر بردند که شدید پس نه می شنیدند  
 خودش را از ضرب آنقدرهین بدت و سجد مثل سپرد بر آنمیکه بیزنت که بتمقیق رسید برت با زبان  
 آب چشم من ریخته مرشد بیابین و آید از چشمه ایم لبه برت

وَأَحْسَرَ لِي لَزَيْبَ النَّفِيَّةِ      فَاسْأَلُهُ مَا عَظَّمَ الرَّزِيَّةَ  
فَلَوْ تَرَى بِالْمَلِكِ رُقِيَّةَ      تَقُولُ يَا حَسْبُ يَا خَيْرَ الْوَرَى  
دار جزئی رخ بر از زینب نفیته در حالیکه گرفت چه بزرگ شده مصیبت غم پس عاشق

مردی برای امید زرقیته را که مرگیده حسین را بتبرین خلق  
الْأَثْرَانِ إِذْ ضُرِبَتْ الْبَئِي      بَزَيْبَ وَزَيْبَ بِلَيْلِ  
وَأَذْغَبَتْ خَلْقَهُ وَدَفَعَتْ      وَأَذْ سَلَبَتْ بُرْعَى وَالْمَعْجَرَا  
مرگیده با ابا عبدالم آینه بینی و قتیکه در امر زینب پناه مبرم بزینب و زینب پناه مر آورده

دزدان بیکه اخذ کنند انگشته و معضد را بجنبش و قتیکه سبب میکنند نقاب او معجزه انظام بیکه  
پناه مبرم معضد که عظم لب است که در محل باز و عایش علی در درت میگردند مثل باز و بنوازش شده تا کس  
نشدند

يَا كُنَّ كُلُّ أَرْضٍ ضَعِيفٍ      وَبِأَمْرٍ أَدْعَى الْمَلَهُوفِ  
يَا كُنَّ فِي الزَّمَنِ الْمَخُوفِ      وَحِصْنًا إِذَا عُدَّ اجْتَرَى  
از غزنیته امید دار کل فقیر و ضعیف دار مراد هر ذلیل و بیچاره و هر پناه مادر زنا خوف و

حصار و قلعه بازماند بیکه دشمن هر شمشیر و در آورده بقصد ما بیکه  
صاحف و ناصری و مانع      اُهْبِنِ عِزِّي يَا حَيُّ قَادِعِ  
أَرَاكَ يَا وَسِيلَةَ مُقَاتِلِ      أَلَمْ تَكُنْ مُوَاصِلَةَ فَيَاجِرِي  
احفظ و بار کننده فرسخ کننده دشمن از فرسخ امانت کرده شد عزت زینب را در امر اعانت کرده

ارحفظ و بار کننده فرسخ کننده دشمن از فرسخ امانت کرده شد عزت زینب را در امر اعانت کرده

حوت نه آيا بر بنيم ترا و سبب قطع کننده از زنج آيا نبود تو و وصل کننده با من در محل حادثه که جوارش بود بر ما <sup>در حال</sup>  
 يَا مَنْ يَعْنِي حَادِثَ الزَّمَانِ <sup>و در زمانه</sup> يَا جُنَيْتَ فِي الْخَطْبَانِ رَمَانِ  
 اسلمتني بالذليل والهُوانِ وَلِلْخَطُوبِ فِي زَمَانٍ اَعْبَرَا  
 از آنسکه حفظ مکنند از حادثه نه زمانه از رخسار نه زمانه از شاد آید هرگاه زمانه شد آید را بر و بنیازد

و تو را سپهر در بندت و خوار و بر شد آید در زمان مکه در که آسود که و عیش ندارد  
 وَيَا بَنِي خَيْرٍ مُسِيلٍ وَدَاعِي  
 فَكُوْتَرَانَا بِالْحَيِّ نَوَاعِي  
 نَوَادِي بَابِي الْعُدَاةِ حُرَا

و ای سر بهتر بنی سغیران و در عورت که خلق بسوی خدا افتد که در تعلق را از سر بر درم لاش میباید  
 از بر درم عالم کبری و نوحه و ناله کنندگان در میان دشمنان و غمگین و کمزور و مستزده با ستار

لُضْرَبُ ضَرْبِ الْأَيْلِ الصَّوَابِ حَوَاسِرًا وَجُوهُنَا بَوَادِي  
 إِذْ أَسْرُونَا كَالْأَمَاةِ الْأَعَادِ وَيَبْتِنَانَا بِإِدْهِمْ تَعْرَا

ما را از منند بظلم چون زدن شتران نشنه را در وقتیکه مرفوزند آنها را بکنار آب برند آنها بیکدیگر  
 مرام مرفوزند با در کشته بهر کسی این ظلمها کردند بر ما و قتیکه آید کردند ما مثل کنیزان دشمنان ما و خیمها ما بآتش <sup>آتش</sup>

وَإِذْ سَقَوْا كَأْسَ الْفِتْنَةِ رَجَالِي <sup>سوفته کردند</sup> وَإِذْ بَقَّوْا مُلْقَبِينَ فِي الرِّمَالِ  
 وَإِذْ عَسَتْ فِينَا بُدُ الْكَلْبِ إِذَا انْفَضَّخْنَا يَا لِحَيِّ بْنِ الْاَوْدِ

و این ظلمها کردند بر ما و قتیکه آتش ما میدند کاسه هدیه که ترا برادران من و وقتیکه با فر مانده و افتاد <sup>بوزند</sup>

برادر بیکدارم بیابان دو وقتیکه فاسد و ظالم شد بر عادت روزگار و وقتیکه بر او فخر شدیم با برادر

باسم خواجه افشاء و عنده او غلامی از برادر من در میان مردم

وَزَيْبٌ إِذْ فَفَلَّتْ رِجَالَهَا تَشْكُو لِحَدِّهَا النَّبِيَّ حَالَهَا  
فَدَهْنُكَنَا أُمَّةٌ لَشَعْلَهَا فِي كُلِّ مَا بَصَلِحَهَا مَبْدَرًا

و خواندن جناب زینب وقتیکه مفقود و کم کرد مردانش را شکوه کرد بگوش پیغمبر صلی الله علیه و آله از حال خویش <sup>بتحقیق</sup>  
برداشتند عزت ما را اتق که توسی میگرد در فریاد ایشان در هر چیز که مسلمانی در آن بود یا تمویل و سرایت <sup>در آن</sup>

فَهَلْ أَمْرٌ أَنْ أَبِيدُوا عِزِّي وَصَيَّعُوا مَا قُلْتُ فِي وَصِيَّتِي  
وَخَالِعُونِي فِيهِمْ يَلْمُنُونِي وَأَظْهَرُوا بَعْدِي حَقْدًا مَضْمَرًا

پس یا عباد آیا امر کرده ایشان را باینکه ملامت کنند عزت را و ضایع کنید گفته امر در وصیت من و اینست  
کنید در خصوص اهل بیت من از امت من و ظالم کنید بعد از من عداوت و بغض قلبی و نفس را و وصیتش

ایشان است بگوش از آنکه تا رکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترته الا آخره است  
قُلْتُ مِنَ الْوَاجِحَاتِ سَفْكُ دِمَاحِ بْنِ دِنَارٍ هُنَّكَ  
وَمِنْهُ إِنَّ حُرْمَةَ تَهْتِكُ وَأَنْ يَسُوعَ مَا آذَاهُ حُظْرًا

یا عباد آیا گفته این را که از واجبات شرعیست من اینست که ریخته شود خون حین و خون  
اولاد و صحابش و اهل بیتش بپوشند و از واجبات نیست که مرتفع بر داشته شود و جابر سرف

هر چه که من مرام کرده ام او را در شرعیست البته حقا چنین است



يَا جَدُّ قَدْ أَوْصَاهُمُ النَّصْرُ لَكُمْ بِنَا وَنَحْنُ شَانَا كُنَّا نَكْمُ  
هَلَّا وَعَوَّا آيَةً لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّهَا لَنْ تُنْكَرَا

اربعه با تحقیق وصیت کرده است از نص خدا در قرآن و نص تو بر ما که فرموده آن تبار که فیما بین  
کتاب الله و عمرته ما ان تمسکتهم به ان تفلتوا و ما لا یفترقان حتی یرد علی فی اموض و الی اهل عنکم  
و ما تعلمت فیها و فرموده عمرته من من اطاعهم فقد اطاع منی اطاع من اطاع الله و من اذام فقد اذان  
و فرزانة فقد ذر الله و غیر اینها از نص و حدیث صریح در سفارش اهل بیت خود و با وجود اینها اهل بیت  
شان ما مثل شان شمار است آیا بخواند اندر قرآن آیه قل لا اسئلكم علی امر الا المودة فی القربی  
و حفظ و عمل نکرده اند آنرا ببردستیکه آن آیه است که ابداً الیه انکار کرده نمیشود و مجهول نمیکردند

از قرآن نکر اینکه عمار کنند و لافز کردند

يَا جَدُّ لَوْ تَرَى بِنَاتٍ فَاطِمَةَ خَامِثَةً لَوَجَّهَهَا وَلَا طِبَةَ  
أَهْوَتْ عَلَى نَخْرِ الْحَبْرِ لِأَثَمَةٍ فَعُوجِلَتْ بِالضَرْبِ حَتَّى تُصَلِّكَ

اربعه لاش بر بنیر و قرآن و حضرت فاطمه زهرا که روی ایشان فریاد و سیس زده شده اند  
طاهر دشمنان از در غم و ظلم و اذیت بسیار زنند و لاف میزنند و ایشان از غیرت و حسرت و غم  
بر درو خودشان بسیار زنند و فریاد میکنند و بر پینه عذاب قتل مافاتند بر لعل بریده امام حسین  
باهاستیکه مریوسیدند او را و مملکت داده نشدند که و داع کنند بر گردانند ایشان را بر ضرب

تا اینکه بیرون آمدند از آن زهر فنیض الهی نظمه و قهر

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ نَارُ الرَّحْلِ لَهَا صُرْحٌ وَعَوِيلٌ يَدْهَلُ  
كَأَدِ الْجِبَالِ خَيْفَةً تَزَلُّلٌ وَكَأَدِ السَّمَاءِ أَنْ يَنْفَطِرَ

ولاش مردی را و تنگه نزدیک شود کویج از فتنگا برایش ناله و فریاد بر بوی که نخل کرد

از جمع حاشی نزدیک شود که همانز که کند از ترس این حال و نزدیک شد که آتش مشق و افهام کرد از دست این احوال

وَلَوْ تَرَاهَا فِي الْفَلَاحِ حَوْمًا  
وَلَوْ تَرَاهَا فِي السَّبَاءِ كَالْأَمَاءِ  
وَلَوْ تَرَاهَا لِلْمُصَابِ وَالظَّمَا  
وَالضَّرْبِ الْعَنَابِ يَلْوِي أَصْفَرًا

ولاش مردی را اهل بیت در دریا با نمانا تنگه و سرگشته و لاش مردی را ایش نزار در اسیر مثل  
کینزان و لاش مردی را ایش نزار بجهت رسیدن صیبت و بجهت تشنگی و زردی و ازیت کردن و دشمنی

لکله جمال نازنین شان سزده گردیده و لانه آل عذارشان زرد شده

وَلَوْ تَرَاهُ بَيْنَهُمْ وَمَنْ مَعَهُ  
مِنَ النِّسَاءِ بَعْدَ سَلْبِ بُرْقَعِهِ  
أَسْرًا وَجْهَهُ عَنْهُمْ بِأَذْرَعِهِ  
وَكَيْفَ لِي عَنْ نَاطِقٍ قَدَّاسًا

ولاش مردی را درین دشمنان کی نیکه با نمانا بودند از زنان بهماز اخذ و بدون برقع نمانا که احوال می

پوشم رود و در از ایشان با دستها و سینه و چهره چاره کم از نظر کنند که مرا اسیر کرده است

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ قَصَمُوا سَوَارِي  
وَالْقُرْطُ مِنْ أُنْجِي بَدِيمِ جَارِي  
وَإِذْ أَنْوَالِيَا حُذُوا إِخَارِي  
وَإِذْ كَيْبُتُ إِذْ كَيْبُتُ فِي الشَّرِي

ولاش مردی را و تنگه شکسته دست بر زمین مرا و گوشواره ابراهم اخذ کردند از گوشم با فخنج جاری سبب پاره شدن

کوشم از صدمه کشیدن کوشواره و زنا نیکه آمدند تا اینکه بگریزد معجزا و وقتیکه بر افتادم ز فکر و نیکه نشا  
و کَوْتَرَاهُ فِي بُقَاعِ كَرْبَلَا <sup>بشهر کربلا</sup> حَادِلًا يَبْصِلُ <sup>بشهر کربلا</sup>

وَمِنْ وَدَيْكِ وَرُودِ الْأَسَلِ قَدْ صَدَدْتُ رِيَانًا نَزْمًا أَحْسَرًا  
ولاش بیمن او را در حاشیه کربلا و رود اسل که در جنگ فدا کرد و شریه آبر او رسید تا آب از جوی

از حلق برید و شنش در روز نینا بتحقیق در آفتاب از خون حلق مبارک بریده اش

و کَوْتَرَاهُ فِي بُقَاعِ كَرْبَلَا <sup>بشهر کربلا</sup> مُجَدَّلًا يَبْتَاعُ كَرْبًا وَبَلَاءًا  
گفته سا فی الفلام غتلا بالدم فی مصرعه متعفرا

ولاش بیمن او را در بقعه کربلا که در وقت اول افتاد در میان باغم و بیدگفتن کرده او را با بر تایی صحرای

بوزید و پاشید خاک و خاک در حاشیه غل زاده شده بود بخونش در قتلگاه خود با منج کفایت بود

و کَوْتَرَاهُ وَهُوَ فِيهَا حَاصِلٌ <sup>بشهر کربلا</sup> تَخْبِطُهُ بِنِعْلَيْهَا الصَّوَاهِلُ  
و حاله لاماعلت حائل فصدرة كظهره تكسرا

ولاش بیمن او را در حاشیه کربلا در صحرای افتاد بود که کوب بر کردند او را با قدمها است با بد رفتاری

کنان که نعلها تازه زده بودند آنها را و حالش نه آنست که در آنست بود مستغیر است <sup>بشهر کربلا</sup>

مُلَعَّقِي ثَلَاثَةً بِحِمْ بِأَلِي <sup>بشهر کربلا</sup> قَدْ أَخْلَعْتُ جَدِيدَهُ اللَّيَالِي  
مِنْ غَيْرِ أَكْفَانٍ وَلَا أَغْسَالٍ تَبَكَّرَ عَلَيْهَا الْخَامِعَاتُ وَالْفِرَا

ولاش بیمن او را افتاد سه روز با هم پاره پاره بتحقیق گفته بود پس بگردیده نوشتر او را که بدون کفن

و بدون غشها افتاده که کریم بر کنند بر او گفتار را و حمار را و وحشیته

ثَنُوهُ الْأَطْبَارُ فِي الْأَوْكَارِ مُعَلِنَةً وَالْوَحْشُ فِي الْقِفَارِ  
ثَنْدَبُهُ وَالْحَوْتُ فِي الْبِحَارِ وَالْجِرُّ تَبْكِيهِ وَتَنْغَاهُ الْوَرَا

نوحه بر کنند بر او مرغان در نوا و در غصه با صدای بلند و وحش را در بیابان و ندبه بر کنند بر او حمار را در  
در بیابان و کریم بر کنند بر او جن و غیر مرگ میدهند و یا کریم بر کنند او را جمیع خلق الله <sup>مخلوق</sup>

وَلَوْ تَرَىٰ كَرِيمًا بِيذَابِلٍ مَّخْضَبَ السَّيْبِ بِقَازِ سَائِلٍ  
فَلَجَدَدَتْ رُؤْيَاهُ بِلَيْلِيهِ فَوْفَ قَنَائِهِ بِحُلَاكِ الْقَمَرِ

و گواش به بنیز سر کر او را در نیزه با حالیکه ریش مبارکش خناب شده با خون سرخ و جوارش بتیقین  
تازه کرده است بدین حالتش غمناکتر از در بالا نیزه حکایت سر کنند هر در روشنی

فَلَوْ رَعَىٰ الْبِدَاءَ ذُو الْعِنَادِ تَنَسَّهَا الْقَطِيعَ لَا تُنَادِي  
فَلَسْتَ غَيْبٌ مِنْهُ بِالسَّجَادِ لِبَيْتِ بْنِ بَابِنَ أَخِي الشَّمْرِ الْفَتْرَا

پس وقتیکه شنیده صدای غنای طربت خانه فرزند زینب بود که هر غصه شمر ملعون با تا زیانم بر کشی ز که سگت  
انتهای ناله کنس بر پشتی کرد از خاتم شمس بر بند بجز و ز غم کرد در او بر بر او هم مرزنده را شمر ملعون از روز <sup>تقدم</sup> افترا

وَسَبُّوا الْأَيْنَامَ وَالْأَيَامِي وَنَعَدَ غَوْلِي فِي كَرْبَلَا الْأَمَامَا  
طَنَّ نَوْحٌ تَشْبَهُ السَّمَامَا يَسْرَادِي بِنَ مِنْ فَوْفِ كُلِّ دَبْرَا

و بر او دادند و گرا تا شد غمناکیم این و زنان بد و بر او با بر او گشتند در کربلا هم علیه السلام که برای <sup>اهلبیت</sup>

مجلس اول در بیان  
از پیش عهد تا پیش  
عاشق است در او  
را غمناک کرد به میکشید

نوم کردند بود مثل نوم کردن کبوتران در حالتیکه بکعبه بر سر تر بودند در بالا شترانی که پشت آنها بروج

فَلَوْ تَرَىٰ وَالظَّاهِرِ أُنْحَرُوا ۖ كُنَّ كَانَتْ وَجَهَ كُلِّ قَمَرٍ ۖ  
وَالْبُجُومَ كَالْفَيْشَوَاهِ السَّمَرِ ۖ وَالشَّمْسُ وَالْكَوْنُ الْمُدِيمِ ۖ

بر لاش مردید آنکالت اهل بیت که زنان طاهرات محزون و بیست تر بودند کویار و در هر یک  
و در این روز شاد و طراوت و نور چنان رویها مبدل و متغیر مثل قیسه که بر بیان کرده آنرو است

بیدار و تابش آفتاب و صحن دائر و سیر کردن در شبها

مِثْلَ هَذِهِ تَنْدُبُ الْفَوَادِبُ ۖ وَعِنْدَهَا لَا تُذَكَّرُ الْمَصَائِبُ ۖ  
فَعَنَى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ صَابِ ۖ لَهَا وَجْحٌ فِي الْحَشَا مَاسِبِ ۖ

بر این مصایب باید ندب کند ندب کند کمان و در پیش آن مصایب ذکر نمیشود بر مصایب بیکه نسبت  
ندارند پس در قلبها مؤمنین بر آن مصایب تاثیرات و زخمها باطنی است که علاج پذیر غیر شوق و یا

از شدت تاثیر غم آن جراحات را امتحان نمیتوان کرد که مبادا به هلاکت کشد

يَا بَنِي الْأَعْمَالِ الْبَطْلِ الْهَيَامِ ۖ مُصَابِكُمْ لَقَدْ بَرَى عِظَامِ  
كَدَّرَ عَيْشَهُ وَنَفَى مَنَامِ ۖ تَصَلَّى فَوَادِي زَوْفَانِي نَجْمِ ۖ

ای بنی الامم که شباع و سید است مصیبتش هر آینه تحقیق کداخته و لاغر کرده استخوانها را و  
کرده عیش مرا و نفر کرده خواب مرا که داخل آتش میکند قلب مرا آه شدید من و در سرفتنی جبر و در

اگر نخواست اینخوانه با هم و اگر نخواست اینخوانه با هم و نیز از در حضرت زد که و محزون بودند

مَحْمَلًا

هَاجِ مُصَابِيَّ وَأَهَاجِ نَظْمِي  
شَرِّمَ رَبَّنَا لِمَ لَغَبِضِ غَمِّ  
فَرَادِ حُرِّيَّ وَأَسْتَرَادِ سِقْمِي  
عَمَّا أَكْرَمِي فِي الْمَشَامِيرِ

بیجان کرد مصیبت ز کس من و بهر بیجا آورد نظم مرا در آن حال مرثیه گفتم تا اینکه غم من فرو شود و نقطه  
یا بد پس علاوه شد مرض من از جهت آنکه در باطن خود خف و ترس در دستم در حالتیکه تعبیر در نزد بودم از آنکه

بِنَظْمِ عَقْدٍ مَنطِقِي يَأْسَدِي  
بِذَنْبِ قَلْبِي الْمُنْتَهِي وَالْمُسْتَدِي  
نَظْمٌ فِيهِ قِطْعًا مِنْ كَيْدِي  
مُرْتَبًا فِي سِلْكِهِ وَجَوْهَرًا

در حالتیکه تعبیر آورنده ام بسبب نظم کردن جوهر عقد منظم خود را از تنگی گاه مع سبک از نزد قلب  
اولش و آخرش را با اینکه کرد از در تنگی مرا مصیبت شد اول آنم صیغ و آخر آنها و نظم کردم در آن عقد

پاره از حکم خود در حالتیکه علاوه نظم ترتیب سبک دم در رشته کشیدن آن عقد و جوهرش در محنت آن  
چنانکه جوهر علاوه نظم کند در رشته کشیدن جوهرات در لول آنها

أَبْيَكُمُ فِيهَا وَأَبْكَى السَّامِعَا  
فِي مَا جَنَّبْتُهُ فِجْتًا طَامِعَا  
وَفِي جَائِي أَنْ تَكُونِ شَافِعَا  
فِي حَطِّ وَرْدِي جَبْتًا لَوْزَا

کریمه کنم بر شما در آن قطعه و مرا کریمه بانم شنونده را و در امیدم هست اینکه شفاعت کند بهر در گناه  
من پس طبع دارم در انداختن گناه من بجهت اینکه تو ریشه کنه کاران و تنگی گاه تنگی کنند کاران

فَأَقْبَلْ لَهَا يَا بَنِي بَنِي تَرَابِ  
وَكُنْ لِي وَالِدِي وَالْأَصْحَابِ  
كَذَا مَعِيَ فِي الْحِسَابِ  
وَمَنْ عَلَيْكَ دَمْعٌ تَحَدَّرَا

پس بفرمود

برین قول کن آن قطعه را از سر بر ایستراب و بار زمین و شفیع باش بر اولادین و اصحابک بمحبت  
معتاد مرا در حال حاجت کبر که اشک او بر تو جاریست و بغیر کبر کرده

اهَذَا كَمَا يَا بَنَ الْوَصِيِّ اخذُ وَمَنْ عَلَيَّ وَلَا تَكُمُ مَعْتَمِدُ  
مَقْصِدُ أَنْتَ وَنَعْمَ الْمَقْصِدُ يَا سَيِّدِي وَأَنْتَ أَعْلَى نَظَرًا

همه کرده آن قطعه را بر تو ایستراب و بر سر تو بغیر احمد بن زین العابدین و آن سیکه بر ولایت و قربت با اعتماد

مقصود او تو و خوب مقصد است تو را بولاف یا رسیدن و تو از جهت توجیه و انتفاست

صَلَّى اللَّهُ الْعَرْشَ مَا لَنْ هُمْ عَلَيْكُمْ يَا سَادِي وَسَلَّمَا  
مَا يَجْعَلُ الْقُتْرَى وَمَا نَزَّتْ وَمَا حَامُّ الْأَيْكِ فَجَاهِدًا

رحمت بفرست خدا عرش بر شا ایستراب و سلام بفرست با ایکیه باران بیار و ما ایکیه بخواند قمر بر تو دید

و ما ایکیه ز زخم کند و ما ایکیه کبوتر خیزد در وقت صبح صلا تمام شد نصیب انعم با جزئی بود که مشرق نصیب هشتم

الفصيلة الثامنة وهي الرأية المكسوة احدك وكسوة من

و غافل عن رضا الخبز بعينك عدل نصيبا بصب الذمع الجاني

هل الخبز سوا الخبز المديم شفا وجاري الذمع عند الفاح الجار

با غافل است از رضای خندان محزون که عدلت مسکند مرا عدلت کردی عا شکر که بر نبرد اشک جاری آیا

بار محزون سوار من را غم درون شد بار شفاست در حال امر عظیم و نزل حوادث روزگار به رفتند

و حث انكروا سلواتي لتألني لما التكير فما استغفها انكارا

رزانه نیکه ناموش کرفتم تن بافتن را سوال میکنی بر چه صفت ناموش کرفتمی بر صفت پر سیدان الهام فرم  
 خُولُ جِمْ وَتَكْدُ بِرُ الْمَيْشِهِ وَآ ۱ صَفِرَا وَوَجْهِي وَتَزْفَادِي بِنَكَرَاي  
 وَلَا يَجُ فِي الْحَشَا لَا يَنْطَفِي كَذَا وَذِلَا ۲ بَجَرِي دُمُوعِي مِنْ تَصْعِيدِ تَزْفَادِ  
 وَيَسْجُونَ تَرِيكَ الصِّدْقِ مِنْهَا ۳ تَغْنِيكَ حَالِي عَنِ مَنْطُورِ إِخْبَارِ  
 تُبْنِيكَ أَنْ مُصْلَبِي فَأَقِمَّ فَعَسَا ۴ إِذَا سَمِعْتَ بِهِ تَخَوُّا لِأَعْدَائِي

ضعف و لاغر جسم نرم و کند تر بودن زندگانه و عیش نیز زرد روی و آه کشید یعنی برت نفس تنگ را بخانه  
 دشمنه که باطن است که ناموش نمیشود و همچنین با حالتیکه جوارر میشود بشکلهای از تصعید آه سرد شده نیز مثل  
 تصعید قرع و انبیب کلاب و جوهر یا ترابا اینکه از غمهای تیرت تمام اینها نشان میدهند ترا صدقرا از حال  
 و غم میگرداند ترا حال من از هلاکم و غمزدان من و بنو غمزدان میدانند که بر استیکه مصیبتی بزرگت بر آمد  
 و تیکه شنیده و گوشه آدم مصیبتی در این کتب بقبول عذر من یا نجات بدین بند رسان و قدرت کنی

إِنَّ الْحَبِيبَ بْنَ يَسْرَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ ۱ الطُّمْرِ سَبْطُ رَسُولِ خَيْبِ مُحَمَّدٍ  
 بَدْرِيَّةً ۲ هَمِيْنُ بَدْرِيَّةً سَبْطُ بَدْرِيَّةً ۳ كَمَا كَتَبْتُ لَكَ خَفَرْتُ دُونَ سَبْطِيَّةً ۴ كَمَا كَتَبْتُ لَكَ  
 لَمْ يَكُنْ لِي بِضْرُ الطُّبَا وَالرَّغِيْبِ عَرَضًا ۵ مِنْ بَعْدِ أَنْضَارِهِ مَا بَيْنَ كُفْرٍ  
 كَرِيْمٍ خَفَرْتُ بِرُشْمِيَّةً تَمِيْزُ وَنِيْرَانُ نَشْرَا ۶ بَعْدَ شَهَادَتِ يَارَانِشِ فِي مِيَانِ كَفَرٍ  
 وَهُوَ السَّلِيْبُ إِذَا رَأَى بِالْعَرَبِ عَادَ ۷ مَعَ أَنَّ الْوَزْرَ الْعَارِيَّ عَنِ الْعَارِ

در حالتیکه بسا را را اخذ کرده بودند در صحرا عریان ماند و با وجهی نیکه او پناه به پناه تو و عمر از جمیع عیبها ببرد



وَأَنَّ هَذَا كَمَنْحُورٍ بِبَيْتَانِ وَرَأْسُهُ الْعَالِ غَالٍ فَوْقَ خَطَائِرِ

ویدر سبیکه این پنج زکوار مثل شتران نخر شد با تخمیر تیز و سر بلندش بلند شد بیه در بالا نیز عارض بلند

وَأَنَّ جُسَّتَهُ فِي الطَّفَنِ تَحْطِمُهَا جُرْدُ الْمَذَاكِمِ بِإِيرَادٍ وَأَصْدَادِ

ویدر سبیکه جسد بیوه پانوش در صحرای کربلا خورد مکر دزد آنرا ایستاد بر رفتار بوار کرد و دهر کرد آن آب حیرت

وَأَنَّ اغْصَالَهُ مِنْ قَبْضِ مَخْرَجِهِ وَأَنَّ أَكْفَانَهُ مِنْ لَسَجِ اعْصَادِ

ویدر سبیکه غصه خانه او از خون حلق بریدنش شد ویدر سبیکه کفنها او از بانق بر کردید کردید

وَأِنَّهُ مُفْرَدٌ لَمْ تَلْقُ زَائِرَهُ وَلَا الْأَنْبِيَاءَ سِوَى وَخَشِيٍّ وَأَطْيَارِ

ویدر ستر آن بزکوار تنها مانده بود که تو در دنیا نمیکنی باز کنی او را در پیش انبیا و غیر او خشنود

وَأَنَّ نِسْوَتَهُ بَعْدَ الصِّيَانَةِ مِنْ بُعْبَدِ مَقْتَلِهِ مِنْ غَيْرِ اسْتِنَادِ

ویدر ستر زنان آنحضرت بعد از آنکه مستور بودند مگر از شهرتش ننگدشته با آنها این ترا خدا کردند بی استناد

لَهَا وَجُوهٌ كَمَا الْأَقْنَانِ فَاَنْقَلَبْتُ مِنَ الْمَصَائِبِ وَالْآخِرَانِ كَالْفَارِ

بر آن زنان رویها به مثل ماه پس برگردید از مصایب و غمها مثل قیر سیاه کردید

كَأَنَّهُ بِنِيَاءِ السَّطْحِ حِينَ لَحِيَ مَهْرُ الْحُسَيْنِ وَمِنْهُ سُرْحَةُ عَادِ

خارجی من غیر قصدی فلأقلوبها من الحزن فيها لا عجب التا

بجقیق نظر کنم بزنان جناب ام حسین عظیم و فیکه آمد سبک بزکوار با هم تیکه از آنحضرت زینب خانم

آن کو نیز از تقیم خارج شده بدون قصد برودن او آنکه قلبها ایشان از زمین شعله از آتش عطر و صندل و غیره

وَأَمَّ كَلْتُومَ لَمَّا اسْمَعَتْ خَرَجَتْ تَقُولُ وَالْحَزَنُ فِي لِحْشَائِهَا وَادْبَعُ  
 و جنبایم کلتوم ز نایکه شنیده شد خارج شد از خیمه میگفت درحالتیکه مزن در قلبش مشتعل بود  
 مُصِيبَةٍ فَوْقَ أَنْزَلِي بِأَشْعَارِي وَأَنْ يُحِيطَ بِهَا فَهَمُّ وَأَنْكَارِي  
 میگفت مصیبتی بالاتر از آنست که مرثیه بگویم بشما خود اینکدام جمله بگنجد با مصیبت فهم من و نگر من  
 سَرَفَتْ بِالرَّبِّ فِي آجٍ فَجَعَتْ بِهِ وَكُنْتُ مِنْ قَبْلِ أَنْ ذُوِي كُلَّ ذِي جَانٍ  
 کلویر شدم بآب من خود در شعله آتش خیزد که مصیبت زده شدم بان مزن و دردم پیش ازین سیر است  
 هر کسیر که غم یه بود مرا یا اینکه سیر است از لعل هم بخارج بودم

فَالْيَوْمَ أَنْظِرُهُ فِي التُّرْبِ مُنْجِلًا لَوْلَا التَّحْمِيلُ طَاشَتْ فَيْدَ اسْرَابٍ  
 پس از روز بنیم برادر در فرودگاه تو قرار دادیم هرگاه من بشنم من بشنم من بشنم من بشنم من بشنم من بشنم من بشنم  
 كَانَتْ صُورَتِي فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ سَخَّرَ لِي أَوْهَامِي وَخَطَايَا  
 بتحقیق صورت او در هر طرف شهر است که مقابل میشود بخیمایم من و واردات قلب من  
 فَذَكَرْتُ أَمِيلًا أَمَّا أَسْرُوبُهَا لَوْلَا الْقَضَاءُ الَّذِي فِي حَكْمِهِ جَارِي  
 بتحقیق امید داشتم آرزو دارم که بندهان مرد داشته اند هر گاه نبود آن قضایم که در حکم الهی جاری شده  
 به غیر از حکم الهی شدت در بر نبود امید داریم جا بجا باشد

جَاءَ الْجَوَادُ فَلَا أَهْلًا مِقْدَمِهِ إِلَّا بَوَجْهِ حَسَنِ مُذْرِكِ النَّارِ  
 آمدیم بجا نوبی آنحضرت پس فرزند بهر با پدرش که بگوید امام حسین رحمتی که افروزنده است فرزند خود را با اینکه افروزنده است  
 مَالِ الْجَوَادِ

مَا لِلجَوَادِ لِحَاهُ اللهُ مِنْ فَرَسٍ الْأُبْجَدَلِ دُونَ الصَّبْغِ الضَّادِ

پرسه بر آتش همدیج کوز خنجر در او را از جنبه فرس بودن اینک گفته اند که غمخورد در پیش آن شیر شمع و نوحه می باشد آتش

يَا نَفْسُ صَبْرًا عَلَى الدُّنْيَا وَمَحَبَّةً لَهَا هَذَا الْحَبْسُ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ سَأَلُكَ

اگر صبر کن بر دنیا و محبت آن اینست ای حسین علیه السلام است بسوی پروردگار آسان بر کنده است

فَحَيْثُ هُوَ وَهُوَ فِي الْبَوَغَاءِ مُجَدَّلًا وَالْجَسْمُ عَارِضٌ وَمَوَازِئُ الصَّبَا الذَّادِ

پس آنجاست اهل بیت بر او در تنگاری و آنکه آنطور در بالا خدا مقول فتلهم بود و حال آنکه جسم مطهرش غریب

پس بر در پیش نبود که سر کند سوار و زین بر او صبا که غیرت کرده بگردد و خاشاک بیاید بر آن حضرت کفر است

فَأَقْبَلَتْ زَيْنَبُ تَعَاهُ فَأَثَلَتْ يَا نُورَ انْسَانٍ عَيْنِي عِنْدَ ابْصَاكِ

وَحَوْ حَفِظْتُكَ لِي عَنْ كُلِّ نَابِئَةٍ وَحَوْ سَتَرْتُكَ لِي عَنْ كُلِّ نَظَارٍ

مَا جَاءَ يَا زَيْنَبُ لِي بِالْبَالِ تَشْرِكُ خَلِيَّةٌ مِنْكَ فِي بِلْبَالِ اشْرَارِ

يَا سُورِ حَيْضِي هُدَيْتِ الْيَوْمَ فَكُنْفِي عَمَّا يُسْرِ بِهِ الْحُسَادُ اسْتَارِي

پس در جانب زینب علیها السلام بقولگاری با حاشیه که بر سر کرد بر او در پیش و میگفت از نور زد که دیدم در آن نظر کردن

و در آن فرقی حق حفظ تو را از هر حادثه و قسم بحق پرشید تو را از هر نظاره کنندگان نیاید بود بخاطر فریاد

میگردان در او در میان دشمنان خالی از مثل تو حمایت کننده و عازر تر در غوغای دشمنان بشیر را در حق تعالی پناه

از فریب پس گوید نظر او شد پرده از روی او بر کشید تا نگشوده شدن دشمنان هر چند برنده من

مَا كَانَ فِي خَلْقِكَ لَبَعٌ خِلَافَكَ فِي الدُّنْيَا يَغِيْرُهَا يَا عِصْمَةَ الْحَبَابِ



وَلَا تَذُوقِ الظَّأ وَالنَّهْرَ حَوْلَكَ وَلَا تُعْتَلِ مِنْ فَيْضِ الدَّمِّ الْمَجَازِ

و بخش تو نشین را و حال آنکه نه فرات در کنار است بکف غل داده نشو از جریبان خون جاری از بدست

اَيْضًا وَلَا حِمْلَكَ الزَّكَاةَ تُرْوِضُهُ جُرْدُ الْمَدَاكِ لِسَبَاحِ وَطَيَّارِ

باز که کوب دو قطعه قطعه کنند مثل گوشت کوبیده جسم مطهر ترا بس تو بر بیگل بد رفتن رسیده کنند <sup>در روزهای</sup> جان

وَلَا كَسْبَ شَاوِكَ الْبَابُ الْغُبَا إِذَا الرِّيحُ تُسَبِّحُ مِنْهَا كُلَّ جَرَّارِ

و نبوشه اعضا پاره پاره اگر در دانه زمانیکه برز و باره نیکه کشیده میشود از آن باره کلاه خاش کهها و خاکها

وَلَا تَكُونُ فُرَى لِّلْوَحْشِ أَنْتَ مَا تَزَالُ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ لَهَا قَارِ

و نشو تو طعم آنها بر او حشها بیابا بجهت اینکه تو همیشه از هر جبار برابر او حشها ضایعت میکنی یعنی جبار ترا

میکشی و گوشتها را از او حشها طعمم کن از او در بیابان

وَلَا يُهَانُ لَكَ الْجَارُ التَّزِيلُ وَلَا بَدْلُ جِمَاكَ وَأَنْتَ الْهَامِي الدَّارِ

و امانت که ده نمیشود هیچ و یا پناه آورنده تو که امانت در کن تو و نزدیک نمیشود که بر فروق

و محفوظ شده ترا بجهت اینکه تو حایت کننده و دروغ کننده دشمنان را

فَإِنْ أَصِيبَتْ بِهَا لَا يَبْقَى خَلْقٌ وَلَا لِسَانٌ يَنْطَوِي الْفَارِجِ الطَّارِ

بر هر گاه رسید به این معصوم بگو و افر نمیشود خلق و زبانی بنطق کردن با این معصوم <sup>عصای</sup>

حَاشَاكَ حَاشَاكَ هَذَا لِلْعَمَلِ وَأَنْتَ تُكْرِمُ أَنْ تُرْمَى بِأَشْرَارِ

نشو تو ترس تو اینها مثل است بر زمین با اینکه مثل صورت در نظر این در تو کرم و عزیز و بزرگوار نیکه از خسته ترنی <sup>عصای</sup> بدست اشزار

فَإِنَّ أَحْمَدَ وَالْكَرَّارَ وَالْحَسَنَ الزُّكِّيَّ وَأَمَّاكَ اغْنَى صَفْوَةَ الْبَابِي  
 این توفیق جده فرا حدیث را در پرت حیدر کردار و بلارت بطل اظهار و عادت است <sup>الله</sup> امر از فضل من برزیدگان  
 مَا كَانَ فِي خَاطِرِي بِرُضْوَانِكَ وَسِعُوا أَوْ غَابُوا الْخَطْبَ أَنْ تَرْجُو بَأْسَكَ  
 در قلب من نبود که از فرزند با نیما هر لاشنود یا اینکه علانیه به بینند این مصیبت که انداخته شود بر کوه و رات  
 وَحَسْبُ مِنَ الْبُخْلِ أَنْ ظَلَمْتَنِي مِنَ الْبَيْتِ أَوْ مِنْ بَيْتِي سَوْءَ أَحْدَانٍ  
 اگر در در حسین کیمت یک سکه پناه برم بجا او هر گاه ظلم کند بر فرزند کار یا کیمت آنیکه نگاه دارد

مرا از بد خویش هر گاه برسم <sup>عظمه</sup>  
 وَحَسْبُ مِنَ الْبَيْتِ الصَّاعِ وَمِنْ الْبَيْتِ الْعَالِي مِنَ الْجَارِي  
 این کیمت که کفیل بنیامی مع و عطف شد گمان شود و کیمت آنکه بر او پناه برد که با او آفت

و مصیبت سید از ظالم خود یا از عوارث روزگار که جاریست  
 وَحَسْبُ مِنَ الْبَيْتِ عِزِّي فَكُنْتُ بِهِ إِذْ قُلْتُ بِرُضْوَانِكَ سَمِعَ أَخْبَانِكَ  
 این چنین پوشش نیاید بود و این عزم را پس بود من با آن عزت هر گاه کفر روزگار را فرزند

که بجز فرزند با من که ش بدید غیر استماع می نمود خبر مرا و قبول مر کرد برضا  
 وَالْيَوْمَ جَارِي لَا يُخْتَمُ وَقَوْلِي لَا بُرْضَةَ وَلَا يَسْمَعُ اللَّهُ حُونَ أَعْلَانِكَ  
 و امروز که ترا شنید کرده اند عزتم تر رفتم پناه آورنده من یا عمن ایام حمایت کرده غم خورد و قول من  
 گوش داده شد غم خورد و گوشش نمیدهند دشمنان دشمنان در اندوه عذر مرا یا عذر آوردن مرا

اِنْ قُلْتُمْ قَبْلَ لَيْسَ كُنْتُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ قُلْنَا لَقَدْ كُنْتُمْ اِلٰهَ عَشْرَتًا اِثْنًا عَشْرًا  
 هر گاه بگوئید که ما نبودیم مسلمانان بگوئید که ما بیست و یک گروه بودیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم که گفتند  
 بر شما نماندند فلان قدر بر شما نماندند پس گفتند که ما بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم  
 مگر بر شما نماندند فلان قدر بر شما نماندند پس گفتند که ما بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم  
 اِذَا عَشْرَتُنَّ بَدَلْنَ اِلَيْهِ بَيْنَ سَبْعِيْنَهُمْ يُقَالُ لَيْسَ لَكَ لِعَايِنِ عَجْرًا اِنْ كُنَّا  
 و تیکه بیست و یک نام داشتند و نامم نیز بر ما بیست و یک نام داشتند و نامم نیز بر ما بیست و یک نام داشتند و نامم نیز بر ما بیست و یک نام داشتند  
 گفتند که ما بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم و بیست و یک نام داشتیم

ایشان گفتند این صریح فرما با ولاد بیغیبه صلی الله علیه و آله از رو غبار

فَاِنْ مَضَيْتَ بِرَاْحَايَ فَاَنْزِلْ هُنَّ فَاِنَّ بَيْنَ سَبْعِيْنَةٍ وَاِخْبَارٍ  
 پس هر گاه رفتی تو بر احزاب و این است که کوار و به شفت است پس بر سببیکه فرزندان شاد است و نجیبانم  
 فَاِنْ مَضَيْتَ اِلَى دَارِ الْمَرَارِ مَعَ الْاَطْهَارِ فَالْبُحُومُ قَدْ فَاوَقَتْ اَطْهَارَ

پس هر گاه رفتی تو بر سببیکه فرزندان شاد است و نجیبانم  
 ظاهر است و از تو که جانشین آنها بود در دیدن تو است که بود مرا از دیدن ایشان است و است که جانشین آن بود  
 که در امام حسین علیه السلام بر اهل بیت عز و است که بود مرا از دیدن ایشان است و است که جانشین آن بود  
 مثل شهادت همه حجت الیجب است سلام الله علیه هم چنانکه از خود جناب نبی مثل این حدیث روایت شده

الیوم ماتت حبه و اقی و ابر و اخی الحسن و حسین علیهما السلام

شوی فراقک قلبی بالوصفا نقدت فار الفراق تلظی بین اشجاد  
بریان کرده فراق تو قلب را سبب بود باطنی کردید آتش فراق شعله در کردید در میان جگر و شمع

بار برینا جگر و شمع و پاره نایشن لعلی است

وذكر كور ذنك يا عزي ملاذ مني حتى غدا ورد عتلي واسحاق  
وذكر مصيبه عزت من بتمه و دائر است بمن حقه كرايه ورد اول شها و اخر شها من شها  
كلام سكبته ان الحزن اسكنها مساكن الدل تحت المنكن الزار  
نغم فرما ياكينه بدر سبكه حزن سكونه او را در سكونها زلت در زير سكون عيب و غار نشا  
عودتها ام حن الدل فانقلب بها الليالي بخس الدل العار

عزیز داده بود در تو او را بخوبی ناز و در بخور پس برگردانید روزگار او را بخس حزن زلت و غار  
ما كان ظني ولا في ظنيها ابدا بان نزالك طرعا وسط قصار

نور همان من و نه در همان سینه هیچ وقت با اینکه بر بینیم ترا افتد در وسط میدان  
تو می سكبته تنك وه لاطمه بمد مع من جوى الفجاء ملذار

میرین سینه را که بر کند در حالتیکه بر دیش منزند با اشک که از سوزش مصیبت ریزانست  
وانت مهابك تنك و لطمها لا تحبني و محبني يا خرم البار

و نوزد ما نیکه که بر کرد سینه که بر بگرد و میسوزد او را سوزان قلب را بر کزید احد  
قد خاننا من قد كان يجعنا حتى يفترنا من غير اشعار



بتحقیق خیانت کرد ز نامه بر ما که بود جمع میکرد ما تا اینکه بر آنگه کرد ما بدون خبر کردن  
 لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ يَغْدِرُ لِي جَعَلْتُ نَعْبَكَ أَوْزَابًا وَأَزْكَارًا  
 هر گاه دانسته بودم این که روزگار بمن خیل دهد و کند شکیند قرار را دم کربم ترا اورا و از لاری خود  
 وَقَمْتُ فِي مَا تَرَمُ الْأَخْرَاجَ حَبِيبَةً وَأَنْتَ حَيٌّ لِلنَّجَابِ وَتَصَوَّارِي  
 و مراستادم در خانه مگردد حزنها در مکانیکه تو میدید در جاهات بر نوح و ندب و کرب و ناله و شسته

آواز و طرودش کرب و زار از جنم مصیبتی و به بیچ و شب صیقلدم

وَلَوْ تَرَيْنَا بِمِثْلِ الْبُحُومِ أَدْمُعَنَا عَلَيْكَ خَدَّيْ خَدَّيْ وَدَامِثِلِ أَنْهَارِ  
 هر گاه به میز ما در غل از روز که شکست ما بر تو جارت از کثرت جرم ما و ریاضت غم منم شکستند  
 هَذَا وَخَنَ جِياعٌ سَغَبٌ هِيمٌ حَسْرًا عَرَايَا سَبَا يَا بَيْنَ كَفَّارِ  
 بدین ایندی که در بار اینکه ما کسرت ما و تعب کسرت ما کسرت و نشسته در رویا ما کسرت و عریان و سیران سیم در ریاضت  
 لَكُنْتُ تُؤَثِّرُ أَنْ تَفْنَى لَنَا حَرَضًا وَخَنَ فِيهَا تَرِي مِنْ غَيْرِ أَنْصَارِ  
 بر آینه اختیار میکرد در خانه شد ز اجرت ما از حیثیت هلاکت و با اینکه ما کسرت ما کسرت و سیران سیم در ریاضت  
 إِذَا نَظَرْتُ بِمَا قَدْ نَاكَ لَكُمْ وَبِمَا قَدْ نَاكَ نَا فَالْمِثْلُ طَبَشْرُ الظَّالِمِ  
 زه بنده نگاه میکنم آنچه بتحقیق رسیده است به شما و آنچه بتحقیق رسیده است به من شد نظر ایندی چون به سیران  
 وَسَبْرٌ وَهَنْ نَحْوَالِ الشَّامِ حَاسِرَةٌ نَنْعَى عَلَى كُلِّ دَبْرِي الظَّاهِرِ حِلَابِ  
 و سیران و ندب این از بر شام در خانه کسرت ما کسرت ما کسرت و سیران سیم در ریاضت

مَشْهُرَاتِ عَرَابٍ أَيْ مَا لَهَا خَيْرٌ وَلَا يَثَابُ سِوَى اسْمَائِ اظْهَارِ  
در حالیکه مشهور بودند عربان و نبود بر ایشان منقسم و نه بکس سوار با سگها گهنگه و نه در سب و پوسیدگی

یعنی بسیار با مصرف همه و اضافه اسمال بسواظر رفایت میباغمت

تَوَقُّهُمَا أَوْ رُؤُسِ الْأَطْهَارِ ذَاهِرَةٌ قُوَّةُ الْأَيْتِنِ وَهَذَا مِثْلُ أَمَّا  
متدم افتاد با سراسر اشهد طایر نیز در حالیکه درختان بودند در بلاد نیز با در تارکیرش مثل ما ستران  
و رَأْسُ مَوْلَايَ مِثْلُ الْبَدْرِ طَلَعَتْهُ لِلْأَيِّ قُوَّةُ سَنَانِ الْأَصْحَى قَارِي  
و بر مبارک آتاشی مثل نا چهارده شب بود جایش آبان قرآن را در بلاد نیزه خول و صبح تدرت میفرمود

يَا لَلرِّجَالِ وَيَا لَلْمُسْلِمِينَ مَعًا هُجَّاجَاتُ بُرَى مِنْكُمْ وَأَنْصَارُ  
غیرت کنید بگردان و در مسلمانان جمیعاً ما هر بنظر آید از شما یا انصار یعنی هر آن م از شما باشد غیرت کند

بَنَاتُ أَحْمَدَ طَهْدٌ بَعْدَ مَا سَبَيْتُ مَكْتَفَاتِ رُؤُسِ مَحْوِ خَمَارِ  
دختران مستوره پیغمبرش احمد بنتی صلی الله علیه و آله مدینه کرده میشوند بعد از اسیر در حالیکه سر ایشان گشودند

مَشْهُرَاتِ ضَمْحَى مِنْ غَيْرِ اسْتَارِ وَالْحَرْبُ بَيْنَ رِبَابِ اِخْتِدَارِ  
در میان گشودن مشهور بودند در میان روز بدون بکس که ستر باشد و حال آنکه اولاد حرب با بسیار نام

در خانه ناز و زنجار و در غنایار بلند در پرده کاتر بیت و نشود نام بافتند

وَالَّذِينَ غَضَّ الْمَبَادِ بَيْنَ اَظْهَرِكُمْ وَأَنْتُمْ بَيْنَ سَمَاعٍ وَنَظَارِ  
و حال آنکه پیغمبر از میان شما نزدیکت گرفته و زمین او آثارش هنوز تازه است در پیش شما یعنی بارون است

و عمل و امرش در هیچ امت از بعد از او بر او برادرش جاری میکنند در آنکه شما هم خودتان از امت پیغمبر گزاشته  
باشنویید در پیشگاه خداوند عز و جل

هَذَا جَزَاءُ دَسْوَالِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ جَزَاءُ لُعْمَانَ لِلرُّومِ سِتْمَاءِ

این جزای پیغمبر خدا در پیشگاه خداست مثل جزای نعمان بن امیة اقیس است برابر آن بنا بر دو مرتبه که چشم ستار بود که عمارت  
خوب در دست کرد و خوب و بسیار و عذاب و تنگی تمام شد از عتبه نرسید این که بعد از آن عمارت را بر او بگشاید

حکم کرد که او را از پشت بام همان عمارت انداختند و کشته شد و فراموش شد

بَعْدَ الْهَامَةِ مَا نَالَ مَصَدُّهَا مِنْ فِعْلِهَا أَوْ قَدَارِ عَشْرِ مِثْقَالِ

هر روزی که در آن امت باشد از جنبت امت بودن که هر فعل بد و عمل شیعی بظهور آوردند که بر سینه  
مصدع نام از طالمین قوم حضرت صالح یا قدر نام که پاک کننده ناقه حضرت صالح است از فعل این امت بر کوه

از صد درجه عمل آنها مصدع و فذاه اسم است بر هر مرد نفوس از اسم لغت یا کنیه است از مطلق نام و

صاحب عمل شیعی چنانکه در بعضی از احادیث وارد است

وَلَا جَرِي مُنْكَرًا بِمَنْكَرِهِمْ فِي ضَلَمِهِمْ فِي بَنِي الْهَادِي بِأَقْطَابِ

و جار نشد فعل بد بر کوشید باشد بفاعل بد این در جنب فعل این در خصوص اولاد پیغمبر و این گفته  
در روز قیامت

فَلَعَنَ اللَّهُ لَعْنَاهُمْ وَلَعْنَهُمْ عَلَى الدَّاحِ بِأَصَالِ وَأَنْبَكَا

پس لعنت خدا بر این سائل بشود و بر پسران نیز همیشه در آوازه روز و او از مرشد

يَا أَلِ أَحْمَدَ يَا سَفْنَ الْجَاهِ لَقَدْ أَهْدَيْتُمْ جَوْهَرًا مِنْ مَجَرِّ أَنْكَارِ

اراد و پندیر سر با حمد کشتهها بخت بر غرق شد جان در دریا کنه هر آینه بحقیق  
پندیر  
پندیر بلای حنین من مصابکم <sup>خود را در با کله از غر</sup> آندت مظاهر اشعار با سواد

این جز بر غیر مید باینکه بحقیق فرخ خودم از مصایب اطاعت کرده ظاهر باشم از بلایها <sup>تسلط</sup> و غمت  
فان احمک بر جو من جنابکم <sup>۹</sup> ان تقباوه ان تقصیر و اقرب

پس بر رستیکه احمد بن زینم الدین امید دار است از جناب <sup>اینکه قبل فرماید هدیه بشر با تفسیر و اقرب</sup>  
و تشفعوا لى ذین الدین والذی <sup>بتقصیر و تفسیرش</sup> الذی رناکم و امی ثم للجار  
والاهل و الصحب جمعا ثم قاربها <sup>۹</sup> و السامعین لها یا جل از خاک

و شفاعت فرماید بر من و بر زین الدین بدم که مرثیه گفته بر شما و بر فارم بعد از آن بر من بکار و همای  
جمعا بعد از آن بر قرار آن و بر شنوندگانش است و فرماید بر زین و آخرت و ترجمه و لغات نیز آمده است

صلى الاله علیکم ما همت <sup>۹</sup> جون و ما ودقت حینا بامطار <sup>شفاعت دارد</sup>  
اوشیم برف و ما ناح مطوقه <sup>۹</sup> تجیب ساجعت ننع با و کار  
اولاح بحجم مضی من ضیائکم <sup>۹</sup> و ما به طبتک فی الداجی الساک

رحمت فرستد خدا بر شما را ای که بریزد بر سفید سیه و مگر ای که بباراند در وقت باریدن بارانها  
یا اینکه غبار شود از ابرها برق و مگر ای که زخم کند فاخته طوقدار و با یغش جوایمید در دریا بیکم  
موت میکند و گریه میکند در آشیانها یا مگر ای که ظاهر شود ستاره روشن از فیض نورش و مگر  
با ستاره راه میاید در شب تاریک راه روزه در شب اندر القصید انتم بهر شما و تیموا اناسم

الْفَصِيحَةِ الْكَثَّاعِ وَهِيَ أَلْيَا بَيْتًا الْمَفْضُوحُ خُذْ ثَلَاثًا وَنَسْجُ بَيْتًا  
سَلِّ الدَّبْعُ بَيْتًا الْمَالَ مَا كَانَ خَائِبًا وَعَنْ بَعْضٍ فِي الدِّكْرِ هَلْ كَانَ سَابِقًا  
پس از منزل هجرت اگر بپرسط هر دو واضح است از حال ساکنانش آنچه مخفی باشد و طول کند از هر

در ذکر منزل هجرت آن آیات است مرید از فراق ایشان

مَعَاهِدَانِ تَبَلُّغِ الْأَعَاصِمِ سَمَّهَا فَرَوَادُهُ تَحْيِيْبُهُ بِاللَّمْعِ جَارِيًا  
پس از منزل معهود هر گاه گفته و مندرس می دانند بر آنستند آنرا آن نماز را پس متردین آن منزل

زنده میکردانند آنرا باشد چشم در خائیکه جاریست

تَعَاهِدُ رَيْبًا بِالْحَمِي مِنْ عَهَادِي هُوَ أَطْلُ الْأَبْدُونِ الْأَهْوَامِيَا  
مدح خط سینه منزل را در حیران بارانند پس در سینه که ریزاننده باران از آنرا که ظاهر غر کنند مگر ریزاننده

از ابرو یا مگر ریزاننده باران چشمها متردین که بر آن آثار کرده میکنند

تَرَسَمَتْ رَسْمًا بِاللَّوِي لِلدَّوَاخِلَا بِهٍ مِنْ أَجْبَالِي وَأَهْلِي وِدَادِيَا  
رسمی عود را در لوار که بر آن رسمت که زفته اند از آن منزل که از هستان فرخ اهل مودت رخ باشند

عَلَى خَالِيَاتٍ مِنْ بَقَا عَهْوِهِمْ نَقَلَتْهَا فِيمَا تَرَى الْعَيْنُ بَاقِيَا  
هر بلا منزل خالی از بقایانست بودن ایشان در آن منزل عودت و رفتن کند اشتم در آنچه

مرید چشم مدح گفته آنرا بجز که بان عودت است منزل اعمار باشند

يُحَاكِبِينَ حَالِي وَالِدِيَارِ أَخَاكُمَا وَمَا كَانَ قَلْبِي مِنْهَا اللَّذَّخَالِيَا

بگذرید شبانه در حال خواب و ناخفته بماند که فریاد آنها را تصور میکنم و نبرده است خاله قلب من از آنجا یعنی  
از حال خود ناخفته با رنم روزگار بغیر تمام اوقات حال خود و ناخفته بماند که تصور میکنم از قلب من محو  
نشد که هر روز از هر استان خود طی بهر خاله و هر زمانه اند

خَلَا رَبِّعْمُ مِنْهُمْ فَنَطَّبْتِ فِي الْبُؤْسِ إِلَى الْكُلِّ وَإِذْ قَدْ تَقَسَّمْتَ جَالِيَا  
خاله مانند منزل این نازین پس بگذرید و هر زمانه اختلا فراق این نازین بهر واد که بتحقق با کرده است

قلب از تفکر عهد عمار و صلح خود و ناخفته با و اهل آن در حال خاله بردن  
فَانْ تَحَالَ فِي عَيْنِي بِأَرْبَعٍ مِنْهُمْ فَلَسْتُ بِجَالٍ مِنْهُمْ فِي خِيَابِهَا  
پس هر گاه خاله بشور در هر جشن من منزل هر استان ازین نازین خاله بنشیند ازین در فیصله

تَقَلَّبْتُ الْأَنَامَ حَتَّى تَفَرَّقُوا وَأَضْحَتُ مَعَايِنَهُمْ بِرَغْمِ خَوَالِيهَا  
برگشت روزگارتان اینکه تفرق شدند هر استان و کردید منزل آنها این نازین بر غم خاله کردید

فَضَى اللَّهُ لِي إِذْ اصْطَلَيْتُ نَارَ بَيْتِهِمْ وَأَزَلُّنَا سَلْوَهُمْ وَالْأَلْفِيَا  
حکم کرد خدا بر اینکه بدست داخل شوم با نازین فراق این نازین و بر اینکه تسلیم نیامدم ازین نازین و اینکه در آنجا

إِذَا سَفَعْتُ نَارَ الْفِرَافِ فِيهِمْ نَطَّبْتُهُمْ شِعْرًا لِيَبْدُو مَابِيَا  
زمانیکه فروزان کرد آتش فراق در قلب من نظم میکنم در این شعرا تا اینکه سر شود آنچه بزرگ بر سر

أَوْجِدُ أَوْطَانَهُمْ كُلَّ مَسَلِكٍ أَمْوَةٌ غَنَامٌ فِيهِمْ مُتَوَالِيَا  
مترجم بگذرید نام صاحب خود را ببین در کل راهها خبر میدهم از این نازین در این نازین پی در پی

اقول رَمَنِي النَّاسُ بِهَيْمٍ كَمَا رَمَتْ بِصَابِ السَّبِيحَةِ قُوَادِيَا

يگویم انداخت مرا عودش بر ایشان چنانکه انداخت عصبت جنابش را علیه السلام

عَدَاةٌ مَحَى الْأَرْضَ الطَّفُوفِ إِلَى الْفَنَاءِ بِأَصْحَابِهِ نَزَجَ الْمَطَّحِ الْحَوَافِيَا

در صبح که قصد کرد زمین را ببلدان آری رسید بفنا و شهرت با همای خود در حالتیکه میراندشتران برهنه

فَلِلَّهِ شَوْسٌ مُقَدِّمُونَ إِلَى الْوَعَا سِرَاعٌ إِذَا مَا التَّوَسُّتُ تَبَدَّلَ التَّوَانِيَا

پس بر او خدایان است آن مردان صاحب غنظ و غیرت اقدام کنند گمان بر خدایت که ایشان سرعت

کنند گمانند در زمانیکه شما عیان ظاهر کنندسته را بغير ترسند

مُنَاهِمٌ مَنَا يَا هُمُ لِيَضَعُوا عَلَيْهِمُ دَعَاهُمْ رِضَى عَنْهُمْ لِذَلِكَ وَمَانِيَا

آرزو و ایشان را که ایشان است تا اینکه راضی شود خدایت ایشان دعوت کرد و خدا ایشان را

بر جهاد از حقه بفرستد از ایشان بسبب شهرت و خرداد ایشان را در مقابل جهاد فی سبیل الله تعالی

صَحَّتْ لَهُمْ سُبُلُ الرِّشَادِ فَأَبْصَرُوا وَشَاءُوا لِيَعْبُرَ اللَّهُ مَا كَانَ شَاءَنَا

و افصح کردید بر ایشان راه هدایت پس دیدند حق را و خواستند بچشم عیاضات خدا آنچه نیز که خدا خواند

آنرا یعنی مشیت ایشان بطریق مشیت خدا بود در هر باب

فَكَمَّ عَانِقُوا مِنْ مِثْلَفَانِ مِنَ الْفَنَاءِ وَمَا عَانَقُوا إِلَّا الظُّبَا وَالْعَوْلِيَا

پس چه قدر هم آغوش شدند با تلف کنند گمان از فنا و معانقت نکردند مگر با دم شمشیر و نیزه

فَضَوَابِنٌ مَحْنُومٌ الْقَضَاءِ وَمَبْلَغُ الرِّضَى فَرَضُوا لِلَّهِ مَا كَانَ قَاضِيَا

فصل و ابین محنوم القضا و مبلغ الرضی فرضوا لله ما كان قاضيا

شهری شدند در میان محمود قضا را هر دو شهنشاه را بر او بردن خدا از ایشان پس رافضی شد ایشان از خدا در آنچه  
قضا او برد ایشان را است باین شریف رضی الله عنهم و رضوانهم ذلک من حسی ربی

سَمِعَ اللهُ أَرْوَاحَ الَّذِينَ تَوَازَعُوا عَلَى نَصْرِهِ سَخَّامِنَ الْعَنْبِ هَامِبًا

خدا را بر کعبه روحها که نیکه یار کردند بر نضر خدا که ولی او سید شهید است یا اینکه اعانت برابر خدا

که در یار جناب سید شهید است چنان برابر کردند که ریزنده است از باران رحمت الهی در هر جا نیکه جبار است

لَقَدْ أَفْلَحُوا فِي الْغَابِرَاتِ وَالْقَوَا مِنَ الْخَالِيَاتِ الْأَصْرَ الْأَتْرَاضِيَا

بر آید بقیستی استگاشند در زمانها گذشته و ملاقاتی که در زمانها گذشته بر مشقات مگر نایب

رافضی شدن بقدر هر دو شهیدت در رطاب بملای خود و طلب نضر خدا باینجا جانشان

وَصَارَ حُسْبَانٌ وَاحِدًا مِنْ صَحَابِهِ يُنَادِيهِمْ لِمَ لَا تَجِيبُونَ دَاعِبِيَا

و گردید جناب نام حسین علیه السلام تنها از اصحابش بعد از شهیدت ایشان ندانید فرود ایشان را چرا جواب

نزد دهید بر خدا کننده خود و یا امام خودتان که دعوت کننده است بر حق تبارش

أَلَا يَا أَصْحَابِي أَنَا ذِي وَأَنْتُمْ عَلَى الْقُرْبَانِي كَمْ تَجِيبُونَ دَاعِيَا

با خبر و آگاه باشید از صاحب شریفان من که در ظاهر عهد کردید مرا میگویند نه شاره و شما با وجود قربانی

اصدکم ذیب التوفین ام امنت <sup>باین نیکه به نزار</sup> بکنم جاریات الثائبات المرامیا

آینخ کرده و غافل و مغفول بودم که شاره از جوابی یا اینکه انداخته است شمار عصای من بر سر او روزی از نزار

إِمَّ الْحَالِ حَالَتْ أَمْ تَسَابِقْتُمُ الْعُلَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصُوكُمْ وَالْمَرَاقِيَا

یا اینکه



یا اینده تغییر یافت حال شما یا اینکه سبقت گرفتید بزرگ بپندارید <sup>تا فرستاده شد</sup> آن در آنجا <sup>بپندارید</sup> و هدنی الاعباد یطلبون اذینتی <sup>و کما</sup> و کما ارهنا الیوم منکم محامیا

و این در دشمنان طلب میکنند ازیت مرا و در عینم امروز از شما حمایت کننده را

لئن کدر العیش الطیب فراقکم فقد کان عیشی قبل ذلک صافیا

هرگاه کدر کرده فراق شما عیش و زندگی که کوارا را پس تحقیق بود عیش من پیش از این صاف بود <sup>بجمع</sup> شما

سلام علیکم غیر آنی تا لئن لم یضر علیکم حتی انال التدانیا

سلام بر شما با این غیر آنی تا اگر اینک بدستیکه من از این استم <sup>بپندارید</sup> بپوشد شما و طایر شما تمام تا اینک برکم بزرگیکه شما

وها انما ماضی القنا للفتا نکم <sup>و لکم</sup> و لکم الا حبت الفی الاعادیا

و آگاه شوید میروند ام بپوشد من بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد

فیا لبتنی لما استغاث حضرتی و کنت له بالروح و المال نادیا

پس لاش زمانیکه طلب ما کرد در خدمت حضرت حضور بودم در خدمت بر آن بیار با جان و مال ندا استرنگ

اما و یحییبه الذین توأزوا علی نصره لو کنت فیهم مؤسیبا

آگاه باشتم بدستانش چنان دوستی که اعانت تقویت یکدیگر کردند بر بار آنحضرت لاش

در بیاریش من میبودم مؤسات کننده با جا و همه اهل و عیال و مال

لکنت فداء للذین فدوا له بروحی و من لى فی الفداء و وافیا

هر آنیم مرشدیم فدایم کردیم فدایم فدایم فدایم فدایم فدایم فدایم فدایم فدایم فدایم

منسوب منند در غذا و وقایع کردن برزخ میباشند از اهل واجبات

وَلَكِنْ حَظَّ حَظِّي غَيْرِ أَنْتَ اَدَيْمُ الْبُكَائِيهِمْ وَأَنْتَ الْمَرَاتِي

و اینقدر است قسمت فرج با پادشاه این از مقام یا در غذا کردن جان و مال برابر آنحضرت آنقدرت با کفایت

از فرج خود شد که در بنده بدترین را میگویم که بر کرد در از مصیبت ایشان و مرثیه میگویم در ایشان

فَأَقْبَلَتِ الْأَعْدَاءُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ عَلَيْهِ وَكَانُوا فِيهِمْ مُؤَلَّبِينَ

پس رو آورده دشمنان با آنحضرت از هر جهت و در سید در میان دشمنان بدوست

الطَّيْفِ عَلَيْهِ إِذَا حَاطُوا بِالْعِدَّةِ وَقَدْ اشْرَعُوا فِيهِ الْقِتَالَ وَالْمَوَاضِعَا

از طرف فرج حاضر شو بر آن بیار زانیکه اهل کردند با دشمنان در حالیکه برابر میکردند در فرج مطهر آن سید و در آنجا

يَدْبُرُهُمْ دُورَ الرَّحْمَىٰ فِي دَوَائِرٍ مِنَ السَّوْءِ لَا تُنَجِّنُ إِلَّا دَوَاهِيَا

میکردند ایشان ترا مثل گردانید که آید در میان هلاکتها و عوارض که از غذا بکشد آن عوارض نیتیم غرورند که در تقاضا

و هلاکتها شد بدید که بعد از مرکز جهنم باشد از است و است تا بیشتر فریغ زانکه العذاب اللذی هو العذاب الالیم

فَلَمَّا تَرَىٰ مِنْهُمْ مَا يَدْعُرُ قَاصِدًا وَكَانَ عَلَىٰ حَكِيمٍ الْمَقَادِيرِ جَارِيَا

پس ملاحظه کرد ایشان آنهایی را که هلاک کردند بعد از در قصد و بود آنحضرت با هلاکت ایشان بگفت تقدیر است

بزرگانه مبارک شونده یعنی با قرابت الهی رفقا مرگ در کشتن را مرگ است

كَمَا أَنْزَلَ الْقُرْآنُ إِن كُؤُنُزَ تَلُوا لَعْدِبَ مِنْهُمْ كُلُّ مَنْ كَانَ قَالِبَا

چنانکه قرآن نازل شد بعد هر گاه تشییع بشود و تمیز باید مؤمنان از کافران یعنی اصحاب یک شوند

واذ غلط و طح خلص شوند هر آینه عذاب که در میشوند لکن آن سبکه بهم باشد و این نصیب و منغض الوجد  
است و است بایه شریفی که در تبتوا العذبن الذین کفروا الا ان یأتوا

فَلَمَّا رَأَى اسْلَافَهُ اِذْ دَخَلُوا الرَّحِيلَ فِي ظَهْرِ اَنْ سِرَّوْا لَآئِكَ وَاِنَّا  
پس زانکه دید اسلاف خود را و تبتکه نزدیک دید در صفتش از دارن بودار بقادر بر راه خود که فرمودند یا چنین برکن

بگو ما و است مشو بلکه تعجیل کن است و است بجهنم احادیث که مضمون آنها اینست که عمل با تقادش و است کثیر مدینه  
رَمَاهُ الْعَصَا سَهْمًا يَلْتَهُ فِخْرُهُ <sup>در عالم آخر</sup> بِكَيْفِ شَفَعِي مَتَّهِ السُّوءِ رَامِيَا  
انداخت بر او عصا تیر بر اسفید کلور مبارکش یا سینه مبارکش بدین شقی که رسید بود با و بر کشت

طینت یا خبثت نطفه با انعقادش با عذاب باشد در حائیکه اندازند بود آن تیر را  
فِي رَمَاهُ الْعَصَا سَهْمًا يَلْتَهُ فِخْرُهُ عَفِيفٌ جَبِينٌ نَاشِفُ الْقَلْبِ ظَامِيَا  
پس انقدر بر دروغی که است بر در مبارک در حائیکه پیش مبارکش خاک بود دل نمودنش از عطش خشک و کجا بود

فَاقْرَبُ بِمَا كَانَ لِلَّهِ سَاجِدًا خُضُوعًا لَّهِ اِنْ خَرَّ فِي الرَّزْهُ هَاوِيَا  
پس نزدیکتر از حال که شده است آن بزرگوار در آنها بر فراتجا سبکه کننده بر خضوع بنده  
زنا نیت که آنها از خود همین و در روز خود در حائیکه نازل شوند با به

عَلَا رُبَّةً لَا تُرْفَعُ فِي هَبُوطِهِ فَاَعْجَبُ بِهِ مِنْهَا بِطِ كَانِ عَالِيَا  
بنده شده آن حضرت بمنزله که احدی نترقاده نمیشود با نمرتبه در زوال آن نظم از خود همین و پس و عجبی که آنرا از آن قدر  
نزدل صاحب بود در عین منزلت و بر او که عزیزند ذات از تو را نفس مکتوبه الهیه در درین عالم و کمال زین

فَجَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ حُرْنَا وَخَيْفَةً وَثَارَتِ آعَاصِيرُ الرِّيحِ سَوَافِيَا  
پس فریاد و ناله لگو کردند همه مخلوقات از جهت حزن و خوف از دشت آتش صیبت بزرگ و برانگیخته

شد و بهیمان در آمد بدستند در حالت وزیدن

فَجَاءَ إِلَيْهِ الشَّمْسُ ثُمَّ أَكْبَتْهُ عَلَى وَجْهِهِ بِأَسْوَأِ مَا كَانَ آتِيَا  
پس آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و آیه و آیه و بنیسه و صها به شمر لغت آیه ابدل بدین پس اورا

کلمات سبده بر رو انداخت ای قوم چه بد طاریت که ترکیب شده و بظهور آورده

فَحَسَنًا كَرِهَتْ لِمِ السَّبِيطِ بِأَلِكِ نَكْبَةً لَهَا الْخَطُّ فِي الْأَسْلَمِ مَا كَانَ سَابِيَا  
پس قطع کرد آن ملعون سر کار بسر پیغمبر را توجبه مردم بنویسند از جهت شدت که برایش حفظ و  
نصیر در دین سگما بنوده است بلند شونده که کسی آزاد رحمت که روا و جابر داند اگر چه در حق کافر  
و دشمن باشد بلکه حکم اسلام انگیخته مصیبت را حرام کرده بود

فَعَلَاهُ فِي عَالِي الْوَشِيحِ وَلَا آتِي لَهُ مُنْصَبًا بِرِضَاءِ الْأَعْوَالِيَا  
پس بلند کرد آنسر نزل را در بالای نیزه چو بین که آهن نداشت و غم بینیم بر آنسر منصبه  
اورا پسندد و راضی شود بان مگر منصبها بلند را

وَغَارُوا عَلَى آبِيَانِهِ وَنِسَائِهِ وَأَطْفَالِهِ بِالضَّرْبِ وَالْقَتْلِ ثَانِيَا  
و بنار آیدند بر خیمه های و زنانش و اطفالش از زن اولاد و عریان کردن ثانیاً  
فَلَمْ كَأَيْ حَسْرَةٍ وَطِفْلٍ مُكْبَلٍ وَفَافِدَةٌ مِنْهُمْ كَفَيْلًا وَكَافِيَا  
پس چه قدر

پرچ قدر دختران نورس تر زده و چه قدر طفل عقید و چه قدر زنان بیره بودند ازین که کفایش و پریش  
و هفتش را مغفود کرده بودند که جمله را چنان بر و داد سر بنور و این

وَشَبَّوْا عَلَى الْاَنْبِيَاءِ نَارًا وَاَوْطُوا تَرَائِبَ شَلْوِ السَّبْطِ فِيهَا الْمَذَاكِمَا  
وزند بر فیهما این آتش او کلد کوب کردند استخوانها اعضا مجروح پس پیغمبر را در کرب و اسباب

تور و تندرو و المذاکیم نفوسیت بزغ خافض تقدیرش بالمذاکیم است

وَسَاقُوا الْاَسَارِ حُرّاً فَوْنٌ صُلِغَ نَوَادِبَ لَا يُعِدْنَ الْاَنْوَاعِبَا

و رانند و بردند اسیران با همت غصه پایست ز در بالا شتران بد رفتار نوم کنان که بکندیکه

یا در غمیدند کدر کنان که کریم اینسخ نامه دیگر بر امر افزود

فَبَادِكِبَا بِنَحْيِ قَلْوَصًا سَمِيْلَةً طَوَاهَا السُّرْحُ فِي الْعَنْدَانِ نَوَاجِبَا

و وَجَنَاءَ مَا نَنفَكُ الْاِمْنَاخَةً عَلَ الْخَفِ اَوْ قَمِ بِنَلِكِ الصَّحَارِ يَا

لِطَبِّةٍ لَسَعِ قَاصِدًا وَّمُؤَمِّلًا فَلَاحَا لَهَا فِيهَا اسْتَبَابَ الْمَسَاعِبَا

اِذَا جِئْتَ اَرْضَ الْقَدِيرِ قَبْرَ مُحَمَّدٍ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَاَرْفَعْ الصَّوْتَا شَاكِمَا

بر این شتر سوار کن بر میگردد بر راه رفتن شتر تو و بلند قائم سر بزم را که طر تراه کرده بپس کردن در

در بیاض شتران تندرو و در اطراف زمین و بر میگردد و نامش شیدا تندروند را که همیشه بر سینه کد

در حالت فراموشتر یا کشیدن بسوز زمین تا اینکه بیانند از و قطع کن این صحرای امار ابو در زمین طبع

سعی میکنند در حالتیکه نقد کنند و امید دارند پس متغیر مبالا شتر سوار را در غم و با کیزه که سحر او

زمانیکه بیاید بزمین قدسی که قبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است پس مصلوات بنویسند تا آن بزرگوار در بندگی  
آواز هوزرا در حالتیکه شکایت کننده باشد

وَقُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا	أَتَيْتُكَ أَنْسَعُ مُسْتَغِيثًا وَنَاعِبًا
حَبِيبِكَ مُلْتَمِسًا فِي التُّرَابِ مِعْمَرًا	يَجْرُ عَلَيْهِ الذَّارِبَاتُ السَّوَابِيَا
وَتَحْتَ طَهْرٍ الْعِثَانُ وَأَنْتَ مَا	فَدَرْتُ عَلَى أَنْ تَسْمَعَ السَّبْطُ نَاكِيًا
وَهَارِ اسْمُهُ فِي الرِّيحِ هُدًى وَنُورُهُ	كَبَدَّرَ لِلدَّجِيِّ لِأَزَالِ لِلدَّيِّ تَالِيَا
تَبَصَّرَ رَسُولُ اللَّهِ أَسْرًا كَتَلَقَّهَا	قَوَاطِمَ حَسْرَى لِلْعَبُورِ بَعَادِيَا
وَفِيهَا يَتَأَمَّى مَعَ كَوَاعِبِ دَابُّهَا	صَاحٍ هُدًى الشَّامِخَاتِ الرَّاسِيَا
وَلَوْ عَابَيْتُ عَيْنَاكَ مَا فُتِدَ أَصَابُهُمْ	مِنْ لِحْطِيبٍ وَالْبَلَاوِي فَهَلْ كُنْتُ رَاضِيَا

چون رسید بروضه رسول الله از کربلا و امام رسول تو با سه در حالتیکه استغاثه و گریه کننده ام و فزیر کرد  
دهند ام عرض میکنم که حسین تو امام حسین علیه السلام افتاد که در بالآخت که خاک آلوده که مرگش بر او بار آورده و زنده  
خاک و خاشاک را و خود در خود در کند او را بسبب عجز تند رفتار و حال آنکه تو فرزند توست که بیشتر گوش است  
که بپرست نام حسین را و نسبت بر جبار کشی در سر نیزه است مهدیه مر برند او را بسور او لا دز ناد در کوفه و  
و حال آنکه نور او مثل ماه چهارده شب در شب تاریک همیشه آیات قرآنی را خوانده بود به بی بی یا رسول الله ای  
اهل بیت خود را که ملذذ میگردانند آنرا که دشمنان نور سینه غصه رسید در پیش چشمها بر سر تن در در میان  
یتیمان بپرستارند بازمان جوان که دأب و عدلت ایشان ناله است که مرگش کند که کما بلند و کما بلند

ببندند

برینده یا رسول الله چشمان تو آنچیز بر آنکه بد رستیکه رسید است بر این ناز امر بزرگ و نصیب

پس آبا میشو با شمالت اولاد بی بر شیخ خویش

وَسَلَّمَ عَلَى الزَّهْرَاءِ وَأَسْفَلَ فَبَهَا لَدَى الرَّضْوَةِ الْغُرَّ الدَّمُوعِ الْجَوَارِ  
 وَقُلْ يَا بِنْتَ الْمُخْتَارِ قَوْمٌ لَتَضْبَعُ قَيْصَلِكِ مِنْ جَانِبِ دَمِ السَّبْطِ قَانِيَا  
 وَقَوْمٌ أَنْظَرِي شِلْوَالِ الْحُسَيْنِ نَدْوَسُهُ الْمَذَاكِمِ فَدَقَّتْ صَدْرُهُ وَاللَّزْأَفِيَا  
 وَلِي نِيَاهُ ضَائِعَاتٍ قَلَمَ تَجِدُ لَهَا بَعْدَ مَوْلَاهَا الْحُسَيْنِ مُرَاعِيَا  
 سَلَامِي عَلَيْهَا ضَائِعَاتٍ وَحَرِيقِي لَهَا جَائِعَاتٍ لِأَنِّي أَلْبَسْتُ الْبُؤْسَ وَالْيَا

چون تمام کرد و شکی نماند خرد را بر رسول الله پس توجیه شو کبیرت فاطمه زهرا اصلواته علیها و سلم  
 بر او و جارد و روانه کنی بسو قبر او در نزدیکی روضه نورانی پیغمبر شکها جابر او عرض کنی  
 ای دختر پیغمبر من را بر رفیز از قبرت ایستاده قرمز رنگ نماید پیر این جور از خون پیرت و بر خیزد  
 اعضا پیرت حسین که کدکوب میکنند آنرا اسباب علی پس خرد کردند سینه او را با تر قوه اش که  
 بالا سینه است نزدیک کتف و جمع کن از صحرا زنان کشته و متفند او را و پیدا کنی بر

این نابدان آقا ایشان امام حسین را عات کنند سلام فرج بر ایشان با هر کس ضایع شود اند

در صمداء و سوزش دل من بر این با که کر سینه اند غم بیخه در این روز و ای بغیر سینه یا صاحب نعمت

وَسِرِّ قَاصِدًا أَهْلَ الْبَيْعِ وَقُلْ لَهُمْ عَلَيْكُمْ أَيَا أَهْلَ الْقُبُورِ سَلَامِيَا  
 سَمِعْتُمْ يَا مُدَّصَارَ فِي طَفِّ كَرِيَا مَصَارِعُ أَطْيَابِ قُرْبِ مَثَاوِيَا

فَلِلَّهِ أَنْ فِيهَا أُرِيقَتْ دِمَائِكُمْ  
 وَإِنَّ لَكُمْ فَوْزَ النَّبَأِ لَدَى الْعَدُوِّ  
 فَذَكَرَ أَنَّ ذَلِكَ التُّرْبُ طَبِيبًا وَسَيِّئًا  
 بِنَامِي وَخَسْرًا تُكَلَّلًا وَبَوَاكِبًا  
 سَلَامٌ عَلَيْهَا مِنْ غَرَابِ شَقَقِهَا  
 النَّوَى مِنْ عَلَانِ بِنِزْلِ حَبْرٍ الْفُضَاءِ فِينَا

چون تمام کردی شکوه ما خود را بحضرت هر علیه السلام بکنی بسو قبرستان بقیع درحالتیکه قصد کننده باشی  
 اهل آنرا و بگو بایشان اهل قبر سلام من بر شما باد آیا شنیده اید آنچه را که در صحیح را که بعد واقعه کربلا در منزل  
 ایشان نزدیک منازل این شده بغیر نیز یکی ضمیمه ایشان را شنیده کرده اند پس بر فرمودت اهل بقیع  
 که چنین فرمودند در کربلا پس تحقیق است اینسخه حکم معطر و صبر شفا با مرض ظاهر و باطن و بدرستیکه بر  
 شما بلا شتران در پیش دشمنان یتیمان و زنان عجزه اند که عزیزان آنها مقتول شده و کربس کنند مانند  
 سلام من بر آنها باد که غریبان هر از وطن هستند که ضعیف و لاغر گردین از فراق در بلا شتران بر قطع می بینند

وَعَجُّهَا وَإِنْ جِثَّتِ الْغَزْيَ فَبَلِّغْ  
 بَانَ حُسَيْنًا فِي تَرَاهَا مَعْفَرٌ  
 سَلَامٌ عَلَى جَمْرِ الْوَدِّ وَمَعَالِيَا  
 وَنِسْوَتُهُ لِلشَّامِ هُدًى عَوَارِيَا  
 بِنَانِكَ مِنْ فَوْزِ الْمَطِيِّ حَوَاسِرٌ  
 فَهَلْ لَكَ فِي اسْنِدِ ذَلِكَ أَوْثَارِكُمْ وَ  
 بِنْدَبِكَ يُعَلِّقُ التَّدَا الْمُنْعَالِيَا

و میل به و برگردان ناتم خود را بسو غزیر که نجاست در هر گاه آمد در پی نجف شرف پس بر سلام مرا  
 به بهتر نیز خندید بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایام المؤمنین و آلها و عیالها السلام است و عرضها را بگو که بدرستیکه  
 اهل حسین در بلا خاک که بد خاک آلوده است و زلفش بسو شام می روید برده میشود درحالتیکه عمر با نند در دفتر



تواند با شتران رو بباران کن که دست بند کردن تو بلند میکند صدرا خود را که آن صد بلند است یعنی  
 بلند و اعینا و او غوثا و او کهمفاه که کند پس آن یا بزار تو هست میل از اراده در طلب خوننا را حق بختم  
 خودتان که افند شد را یا خلاص مرگست جماعت ایست از آنکه در زنجیران این ترا جمع و پیچیده کرده اند  
 وَجُعِلْهَا إِلَى الْأَرْضِ الطَّفُوفِ وَفِيهَا عَلِيٌّ نَائِمٌ آيَاتٌ لَهُمْ كَانَتْ عَافِيَا  
 أَنْخَهَا الشَّعْخُ فِي مَنَاخِ رِكَابِهِمْ بَقَاءَ عَاخَلَتْ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَعَانِيَا  
 أَنْخَهَا وَذُذِّهَا الْوُودُ شَعْلُ لَمِنْ قَضَى عَلَى ظَمَاءٍ وَالْمَاءُ بِرَفْوَةٍ ظَامِيَا  
 وَشَعْيَ بِيَامِي فِي الْهَوَا جِلِّ مَضْمَا الطَّوِيُّ وَنِسَاءُ فَا رِيَا تِ دَوْلِعِيَا  
 بر کردن ناقه ترا بسوز زمین که بدو بایست در آنجا بکنار خاندان این که آثار آنها کهنه و زایل شده  
 بخوابا شتر خود را در قمل خوابید شتران در سبایان در بقعها و میزله که فکر دیده بعد از این  
 و بخوابان ناقه ترا و باز دار آنرا از کردیدن تا که به کنز بر کسیکه شهید شده بحالت نشخ و حال آنکه  
 آفات نظر مید و بان در حالت نشخ بود و تا که بر کنز بر میان که در بیابان کرم بدر آورده بود  
 که سگها و کرم گند بر زنان ندید و فریاد کنند و خوانند که فریاد رسنده بلفظ او غوثا  
 فَوَائِحُ كَوُوَاللَّهِ حَمَلٌ بَعْضُهَا تُبَيِّرُ وَرَضَوَايَ كَانَتْ تَاللَّهِ طَاهِيَا  
 این فریاد کرمها و کرمها بایست بخدا قسم هر گاه حمل کرده شود بغیر از آنکه بشود شیر و کوه رضو بخدا قسم نشخ  
 إِذَا عَنَّ ذِكْرَاهَا لَوَارِدِ خَاطِرِي فَنَاشَانُ الرَّزَا يَا الْمُنْفَازِ وَشَانِيَا  
 زنی که ظاهر در ذکر آنصیب بر دارد شونده بر خاطر من پس حال مصیبت تلف کنند و حاضر است که یکدیگر را غافل

رُؤُوسِهِمْ يَا لَيْسَ بِدَرْكٍ كُنْهَهَا <sup>۱۹۰</sup> وَمِنْ حُرْنٍ فَاثَانَا لَوَا زَمَانِيَا <sup>۱۹۱</sup>  
اندر خسته شده این بمشیر کرد در گرفت و کشته آنها و از غصه در مصیبت کردن رسیدند بنا نهادند خسته است امروز که فریاد می‌کنند

بِنَيْ الْوَحْيِ تَلَوَاكُمْ نَزَبُ مَقَامِكُمْ <sup>۱۹۲</sup> وَتَعِدُ مَوْلَاكُمْ <sup>۱۹۳</sup> وَتَشْفِي الْمُنَاوِيَا <sup>۱۹۴</sup>  
این بران پیغمبر صبر و عی مصیبت ساز نیست مگر بد مقام شما و بعد کند و ستان شما و در شرف می‌کنند در شما شرف

أَمَا الَّذِي مَنَعَكُمْ الْإِيَّ وَمَنَعَكُمْ <sup>۱۹۵</sup> عَلَيَّ وَمَا أَصْفَيْتُكُمْ <sup>۱۹۶</sup> مِنْ وَا دَارِيَا <sup>۱۹۷</sup>  
عرض منم که نمی‌بخیزد از شما که شده بخون و در من نیست از من نمی‌بخیزد که در من صاف کرده ام از هر طرفی در حق شما

وَمَا بَهِنَا مَا مَرَّ ذِكْرُ بِلَاتِكُمْ <sup>۱۹۸</sup> عَلَيَّ خَلْدُ الْإِلَهِ وَهَبَّجَ مَا بِيَا <sup>۱۹۹</sup>  
و قسم افکاردی و کدر عیشتی <sup>۲۰۰</sup> وَأَسْعَرَ اجْتَالِيَّ <sup>۲۰۱</sup> وَبَلَّ الْأَمَا قِيَا <sup>۲۰۲</sup>

در با بیی ما کند زشت ذکر مصیبت شما بر قلبم کدر اینکه بهیجا در آورد چیز سیرا که بر این صبرها از غم و وزن  
برین کرد فکرم را و کدر کرد عیش از زندگانی مرا و شعله در کرد درون مرا و ترک کرد چشمها مرا با راسته

وَأَشَدُّ فِيكُمْ مَا بِيَتْ دُجْرَقَتِي <sup>۲۰۳</sup> فَمَا أُنْشِدُ الْأَشْعَارَ إِلَّا نَدَاوِيَا <sup>۲۰۴</sup>  
و اندر کردم در حضور شما چیزی که سر و فواید منند سرش بر این از شما اشعار می‌کنم کدر از مبهته ملا و کردن بدر دما <sup>۲۰۵</sup>

وَلَكِنَّهَا وَاللَّهِ بَحْرِي مَحَاجِرِي <sup>۲۰۶</sup> لَتَصْعَدُ تَزَنَارِي وَتُصَلِّي حَنَانِيَا <sup>۲۰۷</sup>  
اینقدر است آن اشعار بجز افریم بر میسازد و منم بر او تصعید کرده ام و با نشن من از اندازد و تیب و صبر مرا

وَأَلَيْ بِحَمْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ فِيكُمْ <sup>۲۰۸</sup> نِظَامِي وَزَيْنُ الدِّينِ يَنْعَاكَ رَأِيَا <sup>۲۰۹</sup>  
ای جانظر و نا و الا خلاء <sup>۲۱۰</sup> فِيكُمْ <sup>۲۱۱</sup> وَمَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ مِنْ أَحْبَابِي دَانِيَا <sup>۲۱۲</sup>

و بدترین مجذباته مسر با هم در خصوص شایسته نظام فرج با عهد کنه نظام خود در حق شاد و با اینکه فرزند است که  
 کریم بکنند بر تو در حالیکه هر شیه گوینده است بد فریاد است یا اینکه سا با هم در شان شاد و نظام فرج فرزند است که  
 بد فریاد است کریم بکنند بر تو در حالیکه هر شیه خوانست بر التفات و توجیه فریاد بسور ما و بر هستان فرج که در است  
 شایسته فرج با این و این بنام در خصوص شایسته شده ایم و دیگر کسی تحقیق دانست اید شایسته از  
 هستان نزدیک فرج نیز توجیه و التفات فرمایند

وَصَلَّىٰ عَلَيْكَ اللَّهُ مَا زَانِبَكَ أَكْثَمُ عَوَادٍ بِصَوْبِ الْوَدِّ بِخَلِّ الْعَرَابِ  
 وَمَا نَا حَكْمٌ وَوَدِّ بَشَرٌ شَانَا كُمْ وَمَا سَعَفْنَا نَبُّ تَعَامَلٌ حَادِبَا

در عهد بفرستد بر تو خدا ایضا ما را ایمنه کریم که بد فریاد است بر بارنده بر خفتی بارند چنان ریختن که شیه  
 می شود بدین روش که راوی کش که بر باشد و در بنشر او کنند و ریخته شود و ملا ایمنه نوم که بد فریاد است که بران  
 خاک از بنشر شایسته و ملا ایمنه قضا حاجت میکنند برابر حال آن شترانیکه کار کرده میشوند در حالیکه نغمه  
 صد را خواننده است بعز نغمه سوفا شتران گوینده است که نیده تمام نغمه نغمه و شرع می کنیم و هم

الْقَصِيدَةُ الْعَاشِرَةُ هِيَ الرَّابِعَةُ الْمَضْمُونَةُ مِنْ مَوَاقِفِ بَيْتَانَا  
 لَمْ يَطَّلِعْ عَافٍ طَوِيَّ النَّهْرِ بَدَنٌ كَرِيْمٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَنْفَعُ الذِّكْرُ

بر این نشان آثار خوانده است موشده پیچیده گردانیده بود خوشتر از روزگار یا در کند بمنزله حال آن  
 خانه بار الحانه که نفع نمی بخشد یا آوردن ایشان بجهت اینکه وصل و اجتماع شان مبدل شده بفرق و بر  
 بگویند کردن ایشان اختیار یا ظاهر از آن منازل مبارکه

يُنَادِيكُمْ عَهْدَ الْقَاطِنِينَ بِرَبِّعِهِ عَلَى حِينِ طَابَ الْعَبَشُ وَالسُّؤَالُ الْأَمْرُ  
بیار آورد و عهدت کنین در منازش را در وقتیکه پاکیزه و خوش بود نزد گاه و بانظام بود امر در آن زمان

فَأَسْفَرْنَا دِيهَانَهُمْ بِأَنْوَارِهِمْ هَدَىٰ لَهُمْ وَأَنوَأَ أَيَادِيهِمْ بِهَا الرَّبِيعُ بِحَضْرَتِهِ  
پس سفید در روشن شد همانل اینان با چراغ در هدایت اینان و بیار امید دستها ایشان را احسان

چنانکه باندا سبز و غم می شود منزل

بِهَالَيْلٍ زَهَادٍ كِرَامٍ أَهْلَةٍ كَهْوَفٍ وَعِبَادٍ عَطَارِ فَرَعٍ  
این سینه شریف و زاهدان و کرامها و جمیله و پناهها و عابدان و بزرگها و پیشوا بودند

سَعَى الدَّهْرِ فِيهِمْ وَالرِّزَايَا الْمُخْفَرُ وَلِلدَّهْرِ فِي نَصْرِ نَفْسِ أَفْئَالِهِمْ دَهْرُ  
سحر کرد روزگار در ابتلا اینان و در سبب فدیگی از او بر روزگار در گردانید اشال اینان امر را عیب

فَمَا كَرِهَهُمْ فِي مُسْتَفْرِضٍ صُرُوفِهِ وَلَوْ لَا قَضَاءُ اللَّهِ مَا جَرَّ هُمْ مَكْرُ  
پس حیل کرد روزگار با اینان در سرقت حراش و هر گاه نبود قضایه ایستادند کشید اینان از کد روزگار

وَلَكِنْ مَحْنُومِ الْقَضَاءِ بِجَرِّهِمْ عَلَى يَغْظِ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ مَا جَرَّ  
و اینقدر دست مخنوم نضارت اینان از اجابت بیدار بر بیوفراق از میان نیکه کشیدند اندر بیوفران

أَمْرَهُمْ رَبِّ الْمُنُونِ عَلَى الْفَنَاءِ عَلَى غَيْرِ نَيْلِكَ الْحَالِ يَا لَهْفِهِ مَرْتًا  
کشید اینان از حراش روزگار بر سر کز بغیر نهمال از تافتن کشید شد بودند

فَأَقْوَتْ مَعَانِيهِمْ فَلَا دَائِلَهُمْ وَلَا سَائِرٌ فِيهَا وَلَا أَرَادُ يَعْرِفُ  
فانگرفت معانیهم فلا داند لها و لا سائر فیها و لا اردد یعرف

پس خفا

پس خلا کردید منزل این بن بر نه متر دو دست بر آن نزل اندر کشته متدر آنما و نه وارد نیست که وارثت  
طُلُوْلُ جَرَبٍ فِيهَا الْأَعَاصِيَةُ نَعْدًا مَا نَقَضَ بَرِغْمَةً أَهْلُهَا وَأَنْقَضَ الْعَصْرَ

آنها آتند و نصابی که جار شده در آنجا که دیگر نماندید بجز از آنکه که نشند بر غم از اهل آنجا بجز بر سر عصر مایل و مانوس

عَلَى الظِّلِّ الْعَا فِي المَجْلِ لِغُولِي لِئذْ كَارِهِمْ نَظْمٌ وَمِنْ مَدَمَعِ نَشْوِي

بر و روان آثار گوشه به اهل بوم منی بر از زبان سخن بجهت ذکر کردن این ن نظم کردن

اشعار است و از چشم من اشکها بی در پی و قطرات پر کنده است

سَعَى الرَّبِّعِ الْبَابِ لِغُفْدَانِ أَهْلِهِ مَدَامَعٍ تَجْرِي مِنْ مَجْتَمِعِهِمْ حَسْبُ

سیرا بر کرد آنم نزار که آنارش گوشه بجهت مفقود شدن اهلش اشکها که جاریست از چشمها

حسن این است که آن اشکها خونین است

فَإِنْ لِيَشْجَكُمُ وَصَفِي مَا الرَّبِّعُ خَيْرًا وَمَنْ كُنْتُ أَنْبِيَهُمْ فَهَلْ لَكُمْ حَسْبُ

پس هر گاه محزون کند شمار و غمگین پس ای رخ بگریید که چیت منزل معبر غم و گریستند آنها سیکه بودم

گم بر کردم بر آنجا پس آیا بر سرش علم است غیر نزل اهل آنها

فَمَنْ لِعَمَلِهِمْ أَرْضُ الْبِلَادِ جَمِيعُهَا وَسَكَانُهُ أَلِ الثَّيِّبِ الْأَنْجَمِ الزَّهْرُ

پس منزلگاه این جمیع شهرها و روز زمین است و ساکنان آن زمین اولاد سپهر است که در زمینها

لَقَدْ مَرَّ أَيْمَانِي إِلَى مَا جَرِحِي لَهُمْ وَأَذْكَرُ بَعْضًا مِنْهُ وَالْقَوْلُ بِنَجْرٍ

هر آینه تحقیق گذشت از رخ تو بجز بارش و این ذکر بعضی از آن مابرو سخن نمبر و کشید شود

لَقَدْ شَرِدُوا بَعْدَ النَّبِيِّ وَشَتَبُوا وَضَافُوا عَلَيْهِمْ بَعْدَهُ الْبُرُوقُ وَالْحَجَرُ

بر آینه بعد و ظلم هر از وطن شدند و بر آکنده شدند بعد از پیغمبر و شتت شد بر ایشان بعد از پیغمبر صحر و دریا

فَعَمِيَ كُلُّ حَيْهٍ نَضَخَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ وَفِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ تَفَرُّقِهِمْ قَبْرٌ

پس درین صحرای هر قبلیه عیش کردند و در هر زمین از بر آکنده اینان قبر است

چنانکه در عمل فزاد قبر سید یانیز مضمون گفته است در قصیده نایب اش انا طم قوم یانیزم اخیر فاند بی

بجور سموات بارض غلده فبور بکونان و فخر بطیبته و فخر بفتح ناله صلواته و فخر بارض الجورجان و کلایه

و قبر سید فخر الدین التواریک قبور با بطن التند فخر جبهی بله مؤسسه هم فیهما شط فزات و قبر <sup>نفسی</sup> بنگلده

تضمینا الرحمن فی الفزات و قبر بطوس یلهما من مصیبه الحمت عی الا حشد با نوزات <sup>الحشر</sup> الی آخر

یبعث الله قایما یرفع عن الغم والکربات عابن نور ارشد الله امره و صح علیه افضل الصلوات

و احسنهم فی الله بلاوی و محنة حسین و فی ما ناله و شهد الذکر <sup>شهد</sup>

و حسن نریز ایشان در راه فدایتعا از حیثیت مصیبت و محنت جناب ام عین است علیه السلام

و در آنچه بر او است از مصیبت بسیار است ذکر ذکر نریز که آنرا ذات از مصیبت آن ذکر مر کنند اگر سنده <sup>بهری</sup>

صله بزانه در کربلین معجمه بگویند منزهین باشد که قرآن سده است مردهد بمصیبتش علیه السلام

متیل بادرض الطیف ظالم بعقبتیه قضاود و نریز ظایمین حواله المهر <sup>و</sup>

آن بزرگوار شهید شده در زمین کربلا بجان تشنگی با جوانان که ایشان نیز شهید شده اند در <sup>مش</sup>

در حالتیکه تشنه بودند و حال آنکه نهر فرات از اطراف ایشان جاری بود

بعوا

بَقَوَاهِ صَحَارِهَا تَنُوحُ عَلَيْهِمْ ۹ مَلَائِكَةٌ ۱۰ شَعَتْ ۱۱ لِمَصْرَعِهِمْ ۱۲ عَنِ ۱۳

باقوه اند در صحرا تا که بد نوم کنند بر ایشان ملائکه که تنوعند از عزن و غیر آنرا در وقتل ایشان و آفتند بقتل ایشان

مُعْتَرِبِينَ فِي بَقْعَا الطَّيْحِينَ جِيعَهُمْ ۱۴ وَكُلُوا ۱۵ سَوَاءَ الرِّجْحِ ۱۶ فَالْقَهْمِ ۱۷ طَرِ ۱۸

در حالتیکه عریان بودند در دروفا که هر کس بافتا بر روزگار شد بدیا که امره ثابت نایم شد و او هر که بود

خاک و خاکش که بوزن یک با آن ابدان پاک بر رسیدند بر پیشانی نزال بس که گفته یعنی عریان بودند

که هیچ لباسی نداشتند هم نبود در دروفا که بسیار گرم در صحرا که بر بدیا قوتند بودند بر خاک و خاکش

بیابانها را بوزیدن خود بر آن ابدان مطهره بپس می کرد

تَدْوَسُهُمْ جُرْدٌ سَلَاهِبٌ ۱۹ اَطْلَفُوا ۲۰ اَعْتَمَهُمْ ۲۱ يَوْمَ الْوَعَاءِ ۲۲ اِذَا كَرَّوْا ۲۳

مگر کوب کردند این نزالها نور بیگل که بام آنها را با دست کرده اند صاحب و را بیکان آنها

و زوارهم اَصْيَافُهُمْ فِي حَرِّ وِجَاهِهِمْ ۲۴ مِنَ الدَّارِ عَيْنِ الْمُفْتَعِ الذِّبْ ۲۵ وَالتَّمْرِ ۲۶

وزوار ایشان همانند ایشان بود در بر ایشان از شجاعت آذره پورتنی که تابع و پیرو آنها بود جنس کرد

که کس یعنی غیر از خوردن همان گوشت جنگلیان دشمنان زوار نبود این نزال که آنها که گمان و کرمک ن بیابانها

که بزیارت آنها و موردن اینها را میدند

وَأَرْوَسُهُمْ فَوْقَ الْعَوَالِ كَأَنَّمَا ۲۷ مَجُومٌ ۲۸ وَرَأْسُ السِّبْطِ بَيْنَهُمْ ۲۹ بَدْرٌ ۳۰

و در تابا کردن بالا نیز عاری بنند گویا آنها ستار مانند در مظهر لب زنت پیغمبر در میان سرها شده تا چهارده سوره

وَأَبْيَاهُمْ مَحْرُوقَةٌ ۳۱ وَنِسَاؤُهُمْ ۳۲ مُهْتَكَةٌ ۳۳ أَوْ دُبَاهَا الزَّجْرُ ۳۴ وَالتَّمْرِ ۳۵

دخیمها این سوز خفته شد در زبان این منک مرگ شده قریب ببلدکت کرده ایشانرا از تنها  
 دشمنان و چشم و سماعت این از ستر و المل و شرب و خواب و استراحت  
 لَدَى السَّنَةِ وَالْهَفِ فِي لَهَا وَرَجَاهُمْ لَوْ حَزِرَ الْفَلَا وَالطَّبِ فِي كَرْبَلَا جَز  
 این غمها و از تنها با اهل بیت کردند در حال دیگر کردن و از بزرگتر سفیخ برابر ایشان در حالتیکه  
 مردان این بر او عرض بیایا و طهور در کر بید زور بودند

فَمَنْ مَبْلُغَ عَنِّي جُومًا يَكْرِ بِلَا كَسَنَهَا التَّوَلَّى اذْ رَعَا مَا لَهَا اَزْدٌ  
 تَدْرُكُ قَرَاهَا الشَّامِسَاتِ بَرَكْضِهَا عَلَيْهِ هَالِكٌ اِنْ حُطِّمَ الصَّدْرُ وَالظُّهْرُ  
 وَاذْ وُسْهَا قَدْ فَا رَفْتُهَا وَتَدَبَّعُوا وَقَدْ تَرَقَّبْتُ الْقَرِيبَ بِالنَّفْسِ النَّحْسِ  
 رِسَالَةَ مَعْجُوعٍ وَضَائِعٍ مُهْجَرٍ هُنَاكَ وَمَكْسُورٍ لِيهِمْ مَا لَهُ جَبْرٌ

پس کسیت سنده از من بر جسمها که در کر بید عریان آنها که پوش نیده است آنها را بجز در عمامه که بر آنها  
 تکیده و بند نینور و بالکد کو بید ندر پشت آنها و انرا استسرا کش برودید بر ابدان این تا اینکه خورد کردند  
 سینم و پشت سر او حال آنکه سر آن ابدان ملهزه بتحقق جدا شده بود از آنها و حال آنکه بتحقق مانند بود  
 در صحر او بتحقق گذشته بود قبل از فرار گرفتن در قریب نگاه من مبارک آنها یا سرشان یا روز قریب  
 و یا قریب از نشان که آنرا رسول برساند رسالت شرف که خون و درد ناکت و قلبش ضایع شده در آنجا

در آن یکدیگر دیش شکسته شده بیسبب ایشان سلام الله علیه که نیت ایشان شکر است  
 فَهَبُوا لِاَوْلَادِكُمْ فِي ضَعْفَانٍ وَاَسْرِعْ هَذَا يَا اِلٰهَ اِنْسَانِهَا وَاَنْتَ  
 پس بگریید



پس بگوید یا جمعا افتاده در کعبه که همیا و آنگاه شود بر افش خوندار که نماند و در کعبه بر آشت  
 در زنده دشمنان صاحب کسینم و در بعضی از نسخ بدل ضغائن طعائن با طاء معوجه و عین مهمله وارد است  
 جمع طعینه معجز که باوه نشین مغز چنین میشود که آنگاه شود بر افش خوندار سر زنان و اطفال و با و غافلان  
 بیار و بی پناه خودتان که در کجا و با بس ترند و بر افش خوندار کردن اسیران که امید کرده شده اند  
 برابر اولاد زنا که پیدا نشود برابر ایشان یک نفر معجز و در سر و پناه و فوج نخواهد و در بعضی  
 بدل فیهما و اباء مؤجده تخم نیت و در دست معجز بیدار و آگاه باشد معجز است  
 و مبارک کنید بر در کعبه خونها یاد در سر غنچه و ضعف بیار و بی پناه و غفلت اسیر امید کرده شده کمان آنرا

الْأَنْصُرُ وَاللِّسْتِغِيثُ حَشْبًا طَهَامِنْ جَمِيعِ النَّاسِ بَعْدَكُمْ نَصْرٌ

آگاه شود پس یار کنید بر اطلبید که کنند کمان در کمان که نیت بر آنها از مع مردم بیدار است  
 مَضِيَّتُمْ وَقَطَعْتُمْ كَبُودًا وَرُعْتُمْ قُلُوبًا لَكُمْ طَارَتْ وَلَيْسَ طَهَامِنْ  
 رفتید و قطع کردید جگر بای را و ترسیدید قلبها که بر شاطران کرده و نیت بر آنها قرار  
 وَفِي كُلِّ عَيْنٍ مِنْ مَصَارِعِكُمْ قَدْ وَفِي كُلِّ كَيْدٍ مِنْ مَصَالِكُمْ فَطْرًا  
 پس در هر چشم از شهات شافک و خاشاک مصیبت در هر جگر از مصیبت شافک و خاشاک  
 وَكُلُّ فَرَاتٍ دَانِفٌ لِيظَاكُمُ وَكُلُّ طَعَامٍ لَدَنْ مِنْ أَجْلِكُمْ مَرَّةً

و هر شایسته با هر آبشیرینم کلد است بر عطش شاد و هر طعام لذیذ از همه شایسته است در بینی  
 نسخ راتق بهتره بدل راتق با نون بوده است یعنی چنین میشود که هر آبشیرینم کوار در نوش  
 آزند

و عن جبرائیل کشا و بر طعم لوزی از جبهه بعد بستان است که خبر که مبتدا مترس شریف  
وَمَا النَّسْلَ النَّسْلَ نِسَاءً وَصَبِيَّةً صِغَارًا عَلَى الْأَفْطَابِ إِذْ قَوَّضَ

و فراموش کرده ام و نخواهم کرد زنا و دختران را که صغیر بودند بر بالا قطبها و قیقه بر هم و تغییر کرده بود و غیر از نام در دنیا

قَوَّضَ لِمَنْ لَمْ يَخْتَارِ أَنْ يَحْوِ اسْرًا بِلَا حِظِّهَا فِي سَبِيحِهَا الْعَبْدُ وَالْحُرُّ

گوایم در بیان نخل در بوادی الوجوه بعین الله ما کنها خذ

فراموش نکریم دختران نور سید احمد رضا را که امیر و کشم رو بودند نگاه کردند ایشان را در اینها

بند گمان و آزاد با و فراموش نکنیم زنان جوان را که ایشان صاحب پر دایا در اسپ پرده نامتربیت

یا فتکان بودند که احوال در دنیا ایشان ظاهر و در ستر است قسم بذات الهی پوشیده آنها را پوش

و پرده یا اینکه رو بیا ایشان بس تر بود غیر پوشیده آنها پرده با وجه اینج در حرارت عین الله بودند

مگر که اهل حرم که برهنه بود کن بر غیر نظر بر جلال ایشان که به تیبه با او در آن فر بیشتر مریض را فر که ندرید

لَنْ سَلِبَتْ حُمْرًا فَقَدْ لَقِيَتْهَا لَقَى وَقَنَّهَا مِرْطَ الْأَصْيَانِ وَالسَّرُّ

بر گاه ایشان سلب شدن از مقنع با این تحقیق بپمپیده و پوشیده کرده است ایشان را تقوی

پوشیده است ایشان را عبا عفت و حیا و مستوره بودن

وَلَكِنَّهَا لَبَنٌ لِنَضَارَتِهَا الشَّرُّ وَالْفَحْهُ سَمُومٌ الرِّيحُ وَالْوَجْدُ وَالْحَرُّ

فتسودد فی المسر من التمر تانف ومن مفضل الاخران والجموع تصفون

اینقدر است ایشان پر سیده کرده است طراوت ایشان نزار در افر شبها راه رفتی و سوختی و در بریا

کردن

کردن کرم علی و وزن و حرارت هوا پس می باشد اندک بر کردن در پیش آفتاب ز تابش آن یکدفعه از  
در دو تاثیر عمدا و کسکه زنگار مبارک آن زرد میشد دفعه اخری

سَلَامٌ عَلَيْهَا فِي الصَّحَارِ بِأَسْمِهَا وَلَيْسَ لَهَا وَالِ دَوْفٌ بِهَا بَرٌّ

سلام مخ باریان بار در صحرا بتماها و نبود بر این زمین بزرگ که هر یک باشد یا نهادیکه و جان

و فِيهَا يَتَأَخَّرُ أَدَاهَا النَّوْحُ وَالْبُكَ عَلَى فَنَبِّ الْأَجْمَالِ مَسَامُ الْعَصِيرِ

در میان این تیمانه به که نوشته این نوم و کرم به بر بالا قشبه شتران که رسید باریان ترا

عَلَى مَا لَيْسَ فِي الْأَسْرِ لَيْسَتْ جِدُّهُمْ وَيَضْرِبُهُمْ نَعْلٌ وَيَزْجُرُهُمْ زَجْرٌ

عده و بر آنچه بر این باره از مصایب اسیر در شتم داده مرشد باریان و مرز و این ترا

هر دو از آن منفه در سرخیان باریان از اذیت آمدن این لغه همه عجباً

يُجَسَّ لَهُمْ سَبْرًا عَنِيفًا عَلَى الطَّوْلِ طَوَاهُمْ سَمُومُ الصَّبْرِ وَالْمُهْدِي الْقَفْرِ

تحریر و ترغیب کرده میشوند این بر سر شدید بکالت کسکه پیچیده در درم سرخ ترا

کرم تابان و کرم بیابان خلا از آبر و آب

فَأَمَلُ خَلِيٍّ جَاهِلٌ تَلَوْ فَادِحًا عَظِيمًا وَخَطْبًا لَا يَحِيطُ بِالْفِكْرِ

تا تل کنه چشم مخ یا اید و من در حال این اگر تا تل کنه مدقات سینه بمصیبت

بزرگ و امر عظیم که احاطه نمی کند بان فکر

لِيَأْدُبَهُمْ مِنْ كُرْبَلَاءِ الْخَلْقِ عَلَى أَنْبِيٍّ بِرُوحِ رَبِّ السَّمَلِ وَالْوَعْرِ

سیر داده میشوند این ن از کربد بسوز حقیق که اسم موصوف است از اراض شام که مقرر شدت نبرید  
و معویه عیبهما التغم بعد بر بلا شتر انه که انداختند آنها را بر اهما هموار و سخت و ناموار یعنی ایشان نزار از

از راهها غیر معروف و صحران و بیابانها بردند

فَاِنَّ النَّسَاءَ الْفَاطِمِيَّاتُ وَالْكَسِيَّةَ وَأَبْنَ الْيَتَامِ وَالْأَهَانَةَ وَالْكَسِيَّةَ

بر کجا رید بردن زنان فاطمی در آخر شب راه رفتن را و کجا رید بردن یتیمان ایشان است و شتر آه آه

سَلَامٌ عَلَيْهِمْ فِي الْعَنَاءِ وَخَيْرٌ قَمِيٍّ وَذَلِكَ بِجَهْدِ الْمُفْصِرِ وَالْقَدْرِ

سلام بر ایشان باد در حال سخت ایشان و سوزش قلبم بر ایشان باد و نیت تمسحی مقصود

غایت ندرش که بعد از فوت یار و شهادت در حضور ایشان بنیبر از سدوم و سوزش قلب از دست عیبه

لَا أَفْضِي لِي فِي ذَلِكَ لَوْ عَدَّ وَاجِدٍ تَلَطَّ بِقَلْبِهِ لَيْسَ لِي دُونَهَا عَدَدٌ

باید تقاضای جنت کنم بر ارفد و نهایت بر غم قد و جهد خود را در این مصیبت سوزش قلب محزون را که شعله کرده

قلب برابر من غیر از دل سوز عذر و چاره

وَالْأَمْنَا اللُّدَاءُ إِلَّا فِخَارُهُمْ فَكَمْ شُكْرًا مَا لَيْسَ فِي غَيْرِهِمْ صَبْرًا

بر این محبت اینست که تب باید جانف نماند و دل سوز و ناله و زاری کند و الا پس نیت مصیبت شدیدا که محزون

ایشان پس چه قدر شکر کردند بر بلا یا که نیت در طاقه غیر ایشان صبر بر آنها آه صلاه

شَنَاؤُهُمْ بِيَدِ يَحْسَنُ بَلَاءَهُمْ وَحَمَلٌ حَيْكِلِ الرِّزْقِ عِنْدَهُمْ فَخَيْرٌ

شمار ایشان اشکار کنند آنرا خوب بیدایشان و تحمل مصیبت بزرگ در پیش ایشان محزون است

مَصَابِيَهُمْ جَلَّتْ مَنَابِقُهُمْ جَلَّتْ وَالْأَوَّلُ هُمْ أَوْلَتْ وَانِكَارُهُمْ كَفَرُوا  
مصیبت ایشان بزرگتر شد منابق ایشان ظاهر در دفع شد و نعمت ایشان بهم کم رسید انکار ایشان کفر است

تَمَادِيهِمْ مِلَاءُ الْفَضَا فِلا جِلِّ ذَا عَلَيَّ مَا دَجِيهَاتِهِمْ بِهَلِّ الشَّعْرِ وَالنَّزْرُ  
و در حد ایشان فضا پر کرده پس با نهمت بر مادی ایشان آسان میشود گفتن شعر و نثر  
فَبَايَبَاهَا الْفَجْرُ الْمَجْلَى بِرُزْنِهِ حَنَادِ سُرْمَتِكُمْ لَا يَجْلِي لَهَا الْفَجْرُ

بل صبح که کشف ظاهر و هوید باشد بسبب صیبت او ظلمتها که بالاس بلند شده در عودالم باطن از انکار کفر اول

که کشف نمیکند آنها صبح افق ظاهر در این صیبت ایشان است باین شریف و الفجر و باطل شرک تفسیر شده باین سید الشهدا

مُصَابِيكَ فِي قَلْبِي مَصَارِفٌ وَقَعِي وَفَرَسَكُمُ فِيهِ مِنَ السَّبْعِ الْعَشْرِ  
مصیبت تو ای فخر در قلب من جایگزین در موقع خودش رسید و فرار گرفته بر اشرار نسبت از منت مرتبه عشر اشرار

بقاعه نوزدهم که از آن فتح باب مطاب عایه غریب میشود

أَهْيَبُ سَيَلُواكُمْ أَقِيمُوا بِحَبِّكُمْ وَدَمْعِي عَلَى الْحَالِينَ مِنْ شَغْفِ عَمْرٍ  
صیبت مردم بیهوش شد و اوست بسبب شهادتشان در دو حال از تحیر و آفات از عشق من

فرض محبت نذر بزرگ و جبار است

وَإِنِّي لَتَعْرُوْنِي لِيذِكْرُكَ هَيْتُمْ كَمَا انْتَفَضَ الْعَصْفُورُ بِلِلَّةِ الْقَطْرِ

و بدین فرض هر آنیم عارض میشود بر من بجهت ذکر کردن تو لرزه و حرکت چنانکه ممتزج میکند در لرزه باشد  
مراقتد بگشای که تر کرده باشد او باران در پیش چایش ببرد بلرزه در آید از سیر از لطمه بخون در آید

فَهَبْهَا مَا فَضَّلْتُمْ مِنْ شَعْفِ بَيْتِكُمْ مَنَايَ وَلَا نُوحِي لَكُمْ وَأَنْفِضَ الْعَمْرُ

پس اینها بنهایت نرسانم و نرسیم از فوط محبت من بنا بآرزو خود و نماز خود کردن خود بر او حال آنکه غرض از

تَقْتُمُ افكاره و عَيْشُهُ مُنْغَصٌ وَ فِي بَصَرِهِ بَرَقٌ وَ مِنْ يَدَيْهِ قَطْرٌ

پوشیدن شده قدرش و عیشش نیکتر شده و در چشمش برق است و از چشمش منگوباریست که هم اینها از نوحی و

حَرَامٌ عَلَى قَلْبِهِ السُّلُوكُ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَ التَّلَوَانُ مَوْعِدٌ لِحَشْرٍ

حرام است بر قلبش تسلط یافتن و بگونه بر او تسلط یافتن میشود و حال آنکه تسلط یافتن و عدلهاش مشرب است

فَا زِمْتُ لَمْ أَشْفِ الْعَلِيلَ قَلْبِي كَمَا أَشْرْتُمْ مِنَ الْأَسْرَارِ مِنْ جَدِّ لِي كَشْرٍ

پس هر گاه بمیرم در حالتیکه شفایافته ام از نوزش قلب پس بر این چنانکه اشرف فرموده ایلاز اسرار از

فیر خود زنده شدیم است که زنده می شویم

هُنَاكَ بَنُ زَيْنُ الدِّينِ أَخَذَ الشِّعْبَ وَ ذَلِكَ آخِرٌ فِي أَحَادِيثِكُمْ سِرًّا

در آنوقت پس زین الدین اخذ شفا را باید و این است که در احادیث شما سر است

عَلَيْكُمْ سَلَامٌ اللَّهُ مَا فَاهَ ذَاكِرٌ لَكُمْ بَيْتٌ أَوْ فَاحٌ مِنْ طَيْبِكُمْ نَشْرٌ

بر شما سلام خدا را میگذرد که در آنرا شفا را میباید یا منتشر شود از عطرش را میگویم خوش و بهرامیکه ذکر کنید

وَ مَا إِن دَعَى اللَّهُ الدُّعَاءَ بَيْنَ كُرُومٍ وَ جَاءَ عَلَى طَيْبٍ اسْتِجَابَتِكُمْ ذِكْرٌ

و حال آنکه دعوت کند همان بذر کشد و میاید در حال قبول کردن شهادت با او ذکر در رویه ذکر کند همان چنانکه در

دعا بگوید الهی حق که در آن وصل است که آله تمام شد نصیب آدم با شرفش در رعب میاید نصیب یا نرسد هم

القصيدۃ الحان بضع عشر وهي البائتة المکتوبة مائة بائتًا  
بنات الليالي لأعبان يلاعب قضة عزمه الفان بكب المطالب  
لنبيل المنه والدهر لنسب ينيله <sup>٩</sup> ولطبعه والدهر أنكر خالِب

وقرآن شهما بغر عوارش روزگار بازر کنند فامند با باز کنند که تمام کرده عمر نه خود را بکند کردن مطاب و سوسر  
بآرزوی و حال آنکه روزگار نکرند از دست برسد باد و اطعام نکرند و از دنیا در روزگار بگذرند ترس نکرند که

يصادف في الحاجات غير ما ادهم بنوه وبعينهم بكل التواب

روزگار در حاجات غیر ما ادهم و بقدر کند این نرا با هم مصایب و عوارش به

يقصو الفتن عمر اوله بفض حاجة به و يمتيه كفعل المداعب

باغوش مرشد جوان عمر خود را و بر آورده نکرند یک حاجت تا آن عمر تلف شده و بازر و مراند از دور روزگار  
شل لمار هزل و مطایبه کنند که هیچ عمر فرست نیست یا آن بکله منجم بخصومت و جند و جهل می شود

يلاطفه غدر النفس جفبه يدب له فيها ديب العقارب

روزگار باطنها لطف و مکر با بر کند با او بر از نزدیک کردن و مکرش و مکرش بگذرند بزرگ کنند در حاجتش مثل حرکت کردن

نكن حازمًا في وعد هرك اتته يحيى بو علة في الحفيفة كاذب

پس باش احتیاط کننده در وعده روزگارت بر سر آن مر آورد و مدارا که در حقیقت لاذب است

وكن حذرًا من وعد ان وفيه لانه يمج السهم وسط المراب

و باش حذر کننده از وعده روزگار اگر وفا کند با آن بجهت اینکه آن مراند از دزهر قاتل در میان چیزهای شیرین و گوارا

بارئاً اشیر بزین این شیرینار اسم میریزد و بجز نکتاتح هم برسد باینکه حوزش ستم قاتل است  
فَكَمْ مِنْ فَتْحٍ بَعْضُهُ عَلَيْهِ بَغْفَلَةٌ وَحَاجَاتُهُ لَمْ تَقْضَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ  
پس چه قدر جوانی است که روزگار حکم مکنه بگوش بگالت غنمت و حال آنکه حاجات آن برآورده نشده از هر طرف

أَلَا يَا حَذْرًا لَدَهْرٍ وَالْمَوْتُ طَالِبٌ وَأَدْرَاكَ بِيَدِ مَنْ طَالِبٍ وَمُشَاعِبٍ  
آگاه باشید بدوستان هذر کنید از دور و حال آنکه هر که طالب است و به دور کند کرده است آنرا از طایفه برکنند و با

عَلَى غَيْرِ سِرِّ مِنْ تَلْبَعِ سُرٍّ بَعِيدًا بِلَا زَادٍ مَعَدٍ لِسَارِبٍ  
بر غیر راه این میجوایم سر کن در صحنیکه هر روز آنرا و غیر از بدون تو شمش که همیشه باشد بر سر و سفر کننده

تَوَفُّوا بِالْأَفْلَاحِ يَوْمًا وَلَيْلَةً عَلَى أَمَلٍ عِنْدَ الرَّخَا وَالشَّطَابِ  
تو بیفتی مکنی بیروز و فردا و بر فردا از بر کنده شدن از دنیا در روز شب یکروز و یکشب در روز

طَوِيلٍ عَلَى حَمْرٍ اللَّيَالِي وَأَيْتَهُ عَلَى أَجَلٍ مِنْ حَزْرَهَا مُتَقَارِبٍ  
آرزو در روز که بقدر روز روزگار است و آن آرزو در این با اجل از هر روز روزگار نزدیک است

تَوَدُّ قَضَى الْإِيَامِ كَمَا تَوَدُّكَ الْمَنَى وَيَأْتِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْغَنَا غَيْرَ تَائِبٍ  
هر که میسر کند شدن ایام که از عزت تا اینکه در کنه آرزو خورد و آید از این آرزو رسید بگذشتن ایام هر که بدین

وَفِي الثَّلَاثِ مِنْ يَوْمِ الْوَلَادَةِ نَدْمٌ مِنَ الْعَمْرِ يَوْمٌ كَوْنَهُ غَيْرُ تَائِبٍ  
و در روز سوم از روز تولد تو تحقیق گذشته از عمر تو روز هر گاه بشنود و نماند کنه که رجوع نخواهد کرد

فَيَأْتِيكَ مِنْ يَوْمِ نَدْمِ شَيْبَةٍ وَفِي الْقَلْبِ مِنْ مَسْئَلَةِ حَرْبٍ  
پس هرگز



پس فرزند ارشد ما را از عمر یک کشته است در جوانی در قلب من از زمان آینه حرارت اخلاقی که فراموش  
 نمی شود که فکر میکنم از اینکه در مستقبل عمر تدارک فایده خواهم کرد یا نه یا بغفلت نخواهد گذشت  
 اُحَاطِبُ نَفْسِي بِالَّذِي قُلْتُ اِنْفَا اُحَدِّثُهَا مِنْ حَاضِرٍ خَوْفَ غَائِبٍ  
 خطاب میکنم نفس خود را با آنچه گفتم در قریب گذشته میکنم آنرا از حاضر بجهت ترس از غایب  
 تَقُولُ اِذَا مَا قُلْتُ صَبْرًا فَبَعْدًا اَطِيعُ فَتَسُو بِغِيثٍ لَنَا مِنْ مَخَاطِبِ  
 مگر بید نفس ندانیده گفتم آنرا عطا را صبر کن پس بعد از این اطاعت میکنم پس تسویح بیغیر روزی  
 و پس فراد کرد نم نماند از منی طبعی که نفس باشد

فِي اَدَبِ اِنِّي اسْتَعِينُكَ رَحْمَةً وَفَضْلًا عَلَيْهِمْ يَا جَبَلِ الْمَوَاهِبِ  
 پس برود در طایفه بدترین طلب میکنم از تو رحمت و فضل بر تاد نفسی که عطا دادی و بزرگوار است  
 لَقَدْ اتَّبَعْتُ فِكْرِي وَانْغَمْتُ لَبِّي وَعَطَّيْتُ عَلَاقَةَ فَاغْبَتُ مَذَاهِبِ  
 هر آینه ب تحقیق بعبادت خودم فکر مرا و کور کرده بهیرت مرا و پوشانیده است بر عقل من  
 غفقت را پس عاجز کرده راه مرا بجهت اینکه بشکال انداخته

وَ اِنِّي عَمَّ لَهْدِي نَفْسِي لِيَاغِلِ بِدِهْرِ عَلِيٍّ جَلِ التَّوَابِ دَائِبِ  
 و بدترین من موضع از پیک کردن نفس خود بر آینه مشغول تمام بروزها را کن بر همه مهارد و عوارض  
 جامع است در آنجا ثابت است و ترتیب دهنده است

مِنْ نَائِبَاتِ الدَّهْرِ يَوْمًا مُصِيبَةٍ لَقَدْ خَبَّاتُ حُرْنَ جَمِيعِ الْمَصَائِبِ

از مصائب هر روزی که طالب است مصیبت بر آید و خشم است از جنه عزت جمیع مصیبات از بزرگ و شدتش  
فَوَاللَّهِ مَا يَأْتِي الزَّمَانَ بِأَخْبَثِهَا <sup>۹</sup> وَاللَّهِ مَا لَنْتُنِي لَدَى كُلِّ صَائِبٍ

پس بخدا قسم نماند زمانه مثل آن مصیبت را و بخدا قسم فراموش کرده غرض شود در نزد هر عقل راست یار و حاضر حادثه  
لَهَا زَفْرَةٌ <sup>۹</sup> عَنْ حَرَّةٍ مُسْتَوْرَةٍ <sup>۹</sup> مَرَّارَتُهَا فِي مَطْعَمِي وَالْمَشَارِبِ

بر آن مصیبت آمده است از حضرت قبل که مستتر است بخوان در طعام خوردن من و آش میدان من  
مُصِيبَةٍ <sup>۹</sup> أَنْ كَى الْعَالَمِينَ أَرْوَمَةً <sup>۹</sup> وَأَشْرَفُهُمْ مُسَوِّدَةً <sup>۹</sup> وَسَطَّالِبٍ

مصیبت بکینه ترسنگ عیال است از جنه اصل زبانش زایش است از جنه مسودت یعنی مار زدن یا مار از پی  
و مار در پشت صعب صعب بران و اجدارش و مار زدن و جدانش پاکیزه ترسنگ عالم و هرگز زایش است

مُصِيبَةٌ خَيْرٌ لِّخَلْقٍ أَوْ أَوْلَادٍ <sup>۹</sup> وَجَدَّ أَوْ جَدَاتٍ <sup>۹</sup> وَصَفْوَةٌ غَالِبٍ <sup>۹</sup>

آن مصیبت مصیبت بهتر از خلق است از طرف ظاهر و پدید و جدات و مصیبت بر کینه از اولاد غالب است  
و غالب کیم از اجداد پیغمبر است میگوید محمد بن عبدالمطلب این غلام این عبد بن فنیس قریشی کلاب

این مره بنم از من غالب این فرزند کن بنی النضر را آخر الأجداد الا آدم علیه السلام  
مُصِيبَةٌ لَمْ يَلْجِ الْخَوْبُ وَالصِّدْقُ وَالنَّفَقُ <sup>۹</sup> وَصَفْوَةٌ رَبِّ الْعَرْشِ نَسِيلِ الْأَطَابِ

مصیبت را است حق و صدق و تقوی و مصیبت بر کینه پروردگار عرش است که نسل با نیت  
مُصِيبَةٌ سَبَطِ الْمُصْطَفَى نَجْلِ خَيْدٍ <sup>۹</sup> وَمَرْأَةِ الْكَبِيِّ حَلِيفِ التَّوَائِبِ <sup>۹</sup>

مصیبت بر دفتر پیغمبر است که مصطفی است و بر جدی که تنگ است و بر کیم بر بنی طایفه زهر است که نلزم  
مصائب

مصیبت است که بعد از پنجمه آخر عشق غم هفتین و نوزدهم در بیت الامران در مصیبت بر شوهر و اولادش  
و مصیبت مولای الفئیل بکربلا <sup>در زمان است بحیثه ظلم امام</sup> قتیل النوی <sup>است</sup> ثم القوی و الفواض

مصیبت مولای شهید که بعلت که شهید فراق و در زمان اهل وطن است و مصیبت قتل شناس و شیره بارتده است  
اطغی علیه و المنايا لسوفه <sup>۹</sup> و اصحابه <sup>۹</sup> من فوق <sup>۹</sup> عر التجایب

بیای تا تفنن بر در در حاکم که مراد او اصحاب او را در ابلا است سفید پیش از خود و خوشتر  
الهنفی له <sup>۹</sup> بین العدا <sup>۹</sup> بشتک الصد <sup>۹</sup> فردا غدا من فقد <sup>۹</sup> کل صاحب

بیای تا تفنن بر آن به یار در بیگ دشمنان شکوه میکرد از تشنگی تنها ماند بعد از حبه مفقود  
کردن همه اصحاب بعد از شهادت ایشان

الهنفی له <sup>۹</sup> اذ لا معین <sup>۹</sup> بعینه <sup>۹</sup> و لا ناصر <sup>۹</sup> ما بین <sup>۹</sup> راحم <sup>۹</sup> و ضارب <sup>۹</sup>  
حرف شوارح است مزج بر آن مظلوم زمانیکه مغرب بود اعانت کند بر او و یا رکننده نبود ماند بعد در

دشمنان تیر انداز و ظالمان شمشیر زن لعنهم الله علیهم  
الهنفی له <sup>۹</sup> برنوا <sup>۹</sup> الفرات <sup>۹</sup> بزفره <sup>۹</sup> تفور <sup>۹</sup> و قلب <sup>۹</sup> بالظما <sup>۹</sup> امثلا <sup>۹</sup> اهب <sup>۹</sup>

آه شوارح در دل فرج بر این که نظر میکرد بر فرات باه و حسرت و سوزش قلب که جوش میبرد و بعلت تشنگی  
و برنوا <sup>۹</sup> الى انصاره <sup>۹</sup> اذ تجرعوا <sup>۹</sup> کوس <sup>۹</sup> سب <sup>۹</sup> شیب <sup>۹</sup> بسیم <sup>۹</sup> المناشب <sup>۹</sup>

و نه مگر در بر انصارش و قتیله جرم جرم آتش بزند کار ظلم که مزوج بودند بر هر ترکان از آه  
و اذ صر <sup>۹</sup> عوا <sup>۹</sup> فوق <sup>۹</sup> الثراب <sup>۹</sup> قد <sup>۹</sup> دوا <sup>۹</sup> و بیض <sup>۹</sup> قضا <sup>۹</sup> لبعده <sup>۹</sup> شرا <sup>۹</sup> اعب <sup>۹</sup>

وزمانیکه افتارند بر بالا خاک و قطم قطم شدند با شمشیر تاریخ بعد از اینکه با نیزه بربند بدن ایشان  
و از صاف فرزند اینست <sup>چاکر زو بزدند</sup> **سَوَى كُلِّ كَلْبٍ فِي الْعِنَادِ مَكَالِدٌ**

وزمانیکه کردید یکم و تنها ماند استغاثه میکرد پس نرودید غیر از سگدار که در عناد شدید بودند  
**الْهَفِيكَةُ هَيْمَانُ مَسْعَرِ الْحَسَا** **بِرَى الْمَاءِ حَتَّى مَافَضَ غَيْرَ شَارِبٍ**  
بیا تا سوز فراز بر او در حالیکه نغمه و قلب مبارکش شعله در بره و میدید آب را تا اینکه شهید شد

در حالیکه از آب نیایش میدجتمه منع انظار لمان به ایما اشقیقا

**الْهَفِيكَةُ إِذْ خَرَّ مِنْ قَفْوٍ مَهْرُ** **فِي سَرِّ النَّعْمِ وَالْجُودِ خَرَّةٌ سَائِبٍ**

حرف شرا بحیرت برایش وقتیکه افتاد از پشت استش پس افتاد تقویر وجه مثل افتادن بر رو و یا مثل

افتادن شخصیکه به اختیار از جا بریند بافتیکه بیا رود بر عذر

**الْهَفِيكَةُ وَالشَّمْرُ يَقْطَعُ رَأْسَهُ** **عِنَادًا وَكُفْرًا وَإِعْبَابًا غَيْرَ رَاهِبٍ**

میتا باشد در درون مجاز آغظوم که شمر ملعون میبرد سر مبارکش از رو عناد و کفر در حالیکه

راغب و یاسین علی شمع بود بدون فروز و جای که اگر بر غبت و بدیل و خائف بود هم در دلش میشد

که آثار بابت حاش و کله هرگز هم نداشت با پیام رسد هم در دل طافر پیدا شود از شرم نداشت

**فِي آخِرِ قَوْلٍ عَنِ جَبْرِ حَشَا شَيْءٍ** **بِحِزْنٍ لَوْ جَلِدَ فِي الصَّمَاثِ ثَائِبٍ**

**وَجَمِيعِ كَيْسَلِهِ قَدْ تَحَيَّرَ فِي الْبُكَاءِ** **إِنْ يَنْبُكِيهِ وَالْأَشْجَانُ مَوْزِدٌ نَائِبٍ**

پس ابرار از خبر میدهند منج از حالت السوفه بحزن بجهت شوق و صرغ که در قلبها ثابت است

که انقلب

کہ انقلاب بردنا کسٹ چون مثل مخ بچھینک متحیر گشتہ در کر یہ کردن برا کسیکہ کہ یہ کر کند براد خزنہ  
 دلسوختہ وارد است بغیر محسوس سید کہ حال سوختہ دل سوختہ دل دانہ کہ در انجیل خزنہ بیشتر مژگن میشود  
 فَوَاللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ اِنِّیْ لَخَاطِرٌ ۙ فَعَلَّ حَفِیًّا مُّخْبِرًا فِی الْبُكَاءِ ۙ  
 پس بجزا قسم کہ پروردگار عرش است بر زمین خیزان قسم کہ چه طور و بچہ حال کے بہ کسم پر امید کہ  
 فرود ہندہ مہربان در کر یہ کردن بمنجہ بار کند

ءَاۤ اَنۡبَاکَ لَہٗ فِی الطَّفِ فِی خَبْرٍ نَّبِیِّ ۙ فَذَارَتْ عَلَیۡہِمۡ وَاٰتِیَ الْکِتَابِ ۙ  
 آیا کر یہ کسم پر آئے معلوم در کر بعد در یہا بہترین جہان بود از اصحابش پس زور کرد برینان دور کنند  
 شکستہ دور کردن شدید کہ مثل آسیا خورد کردند ایشا نرا

اِمَّ الطَّاهِرَاتِ الْفَاطِمَاتِ ۙ هُنَالِکَ شَعْبُ الصِّرِّ بْنِ الْمُنْتَهٰی ۙ  
 یا کر یہ کسم بر زنان طاہرات فاطمات کہ رسیدہ بر اینان در آنجا قسم مقیبا در ایشا نرا و برین

اِمَّ النَّاصِرِیۡنَ النَّاصِحِیۡنَ تَمَّ قَوًّا ۙ وَقَدْ اُرْهَقُوۡا غَضًّا کُلَّ عَضْبِیۡ ۙ  
 یا کر یہ کسم بر یاران نیکہ خوانش کہ چاکر چاکر کردید و خانہ ملا شد نماز شمشیر شمشیر داران نیز

اِمَّ الطِّفْلِ لَمَّا کَظَّ وَاھِجَ النَّظَا ۙ سَفَّیۡ مِّنْ صَبِیۡبٍ مِّنْ دِمِّ الْخَوِشَاخِیۡ ۙ  
 یا کر یہ کسم بر طفل شیر خوار ایشی زمانہ کہ بہ تاب کے دور شعلہ شمشیر سیرا کہ رہہ شد از خون جاری علیہ فروردہ

اِمَّ الْبَاسِمِ الثَّغْرِ الْجَوَادِ لَمَّا کَجَدَ ۙ اٰھِیۡنَ جِبْرَآءَ لَمَّ یُجَلِّ ۙ بَوَاجِبِ ۙ  
 یا کر یہ کسم بردندان شمشیر کنش کہ جواد بود در حال جود ایشا نرا کہ وہ شد افتراء و عیب جہان بزرگا کہ  
 خدا نرسد نیابہ بود بوجہ ان شریعت

وَلَبَّثَ عَرَبِينَ حَادِرٍ مَارُكَلَةً فَرِيَةً أَبْعَاظِ الْمَهْمَاءِ وَالْتَوَالِبِ  
 ویریزیم شجاعت و حذر کننده بود در بعضی نسخ خادری بافاء بجمع بدل حمادری بازال وارد است منزه چینی مرشد  
 محفوظ و مستور بود یا باجیا بود کردید بر عزم و اعتماد خلق جا بل مقدمات در آتش در ضیاء دشمنان منافقان  
 و کفار مدعیان خوراک و طعم افراد بقره و حشر و حمار و حشر شد

أَمْ الْأَجْدَلِ الْبَارِئِ الْجَدَلِ جَدَلْتُ لَكَ فَاخْنَاتُ فَاخْنَاتُ الْمَخَالِبِ  
 یا کریمه کنم بر شماع و صر بقره که شکا کننده ابطا بود که بناحق گشته شد و افتاد در صحرای کریمه برایش  
 فاخته یا غیر بنوع و یا با چنگالها راست کرده اند که در اشکا کنند و با بیغضاش و کرده است شیخ  
 دستها در قصیدایش فَتَكَ الْعُصْفُورُ بِالصَّغْرِ قِيًّا لِلْحَبِيبِ ذِيحِ الشَّمْرِ حَبِينًا غَيْرَةً إِنَّهُ انْغَضِبَ  
 حیدر ابرکت الله بعا الترتب اذرتك الأعداء فيهم نارة بدر و حنين  
 أَمْ أَيْبِكِهِ مِنْ فَوْقِ الثَّرَابِ مُرْتَلًا ذِيحًا وَمِنْهُ الرَّاسُ عَلَى بَرَاكِعِهِ  
 یا کریمه کنم بر آتش هیدر بالا خاک بخوش آلوده در حالتیکه ذبیح بود و از بندش سر مبارکش بریداشد  
 و بند شده بر نرزه ترا عبر اسم بر وضعیت که نرزه با از آنجا نقل میکنند

أَمْ الْجِسْمِ مَرْضُوضِ الْعِظَامِ مُحَطًّا هَشِيمًا بَرَكُضِ الْمَشْتَابِ السَّلَاهِبِ  
 بَجُولٍ عَلَيْهِ السَّابِحَاتُ بَرَكُضِهَا وَتَحْبِطُهُ قُوفُ الْعَرَابِ الشَّوَابِ  
 یا کریمه کنم بر جسم مجروحش که استخوانها را از خورد خورد و لایله کرده بودند بدو اندن بسیار شرم کننده قوی  
 بیگل و در بعضی نسخ المشبهات بباء موهله بدل المشقات وارد است منزه چینی میشود بدو اندن

سینه سیاه را که سخت می شود جلال مگردند بر بدن او و بسیار تند دونه بدویدن و خوردن مگردند  
در بالا خمر صحرایا مگردند که لاجل ولا توتة الآبانه العیة العظیم اناته وانا ابیر راجعون الالغتم انته  
عنه القوم الظالمین و سبعم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الظلمة الظلمة من امته قتلت ابن نبیهم  
اتر حوا امته قتلت حیثا شفاعة جده یوم الحیاب وقد غضبوا الاله وخالقوه ولم یخشوه

في یوم المصاب الالعن الاله بزینار واخدم جتمم فی العذاب  
اح الفاطمیان المسبان انها یحیرن لها اعداؤها فی المناهب  
یا کریم کنم بر زنان فطر بهار که امیر شد بودند بدر آن زنان مرشدید این نرا بفر و شنان

در غارت کردن فیمنها و با سها ایشان

عآبک لهما اذ سبها وها و اسیرا لهن صلح من علا کل شایب  
یا کریم کنم بر آن زنان زنا نیکه بر او دند ابن زید سر که بر ایشان ناله و فریاد بر او از بالا شران ناز  
کف الضرب بالاسباط عن ستر مقنع و دم لیسع عن سقاب المصاب  
کنیت میکند زدن بتازمانا از پوشید موی و کفایت میکند خون که در زلفها ایشان بهما ز خون  
شده یا از خون سر بر مجروح ایشان از سقاب بهر یکباشتن و سقاب بکفایت که یک سینه یا پنبه است  
که او را خون آلودر کند زنی که عزیز او را کشته باشند آنرا که در زیر مقنع بالا زلفش که غده  
باشند درین تغزیه داران که آدم او را کشته اند از ترجمه فارسی موس نقل شد  
یسر عینف غیر لخرن حالها و ضرب العک بالسوط ففوا المناک

میزند این نیز آید که تغییر داده بود وزن حال این نزار وزن دشمنان بسیار باشد از شمار این  
تَسِيرٌ وَزُرُوقُ خَلْفَهَا الْمُخَلْفِ تَرَاهُ عَلَى الْبُرْجِ بِاتِّسَابِ التَّرَائِبِ

آزنان بر بگردند و نگاه میدارند پشت سر جهت بر نهادن در میان بار و در بند او را بر در زکات سخن است و ششم مبارک و بگرد  
مَزُورٌ وَحَوْشُ الْفَغْرِ وَالطَّرِيقِ عُلْفٌ تَفُوحٌ لَدُنِّي وَكِرِهًا وَالْمَرَاتِبِ

در حالتیکه مزور و حوش بسیار بود و مرغان هوا قایم بودند نوم میکردند بر او در آشین و در خست  
فَبَصْرُ خَرَبٍ بِالْمُخَارِجِ نَاوَهِنٌ فِي ظُهُورِ عَجَائِفٍ مُدْبِرَاتٍ نَقَائِبِ

بر ناله و استغاثه میکردند بخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله از وزن و حال آنکه این در پشت ناقه را غوز خد از زینت و بگرد  
أَيَا جَدْنَا إِنْ كَمْ تَرَوْنَا لِحَالِنَا وَمَا نَالْنَا مِنْ كُلِّ سَابِ سَاجِدِ

ار حبه ما هر گاه در هم نغصه بر حال ما و بر مصیبت که ما رسید از آید کند که ما و قدر و علم کند همان که ما از زور  
فَلَا عَجَبٌ فِي أَنْ تُنْظَرَ السَّبْطُ سَلَوٌ قَدِيدٌ شَوْتُهُ سَافِيًا وَالسَّبَابِ

پس تعجب و عتاب نیست در اینکه نظر کن با بعضی پسران همین که با و پادشاهت که بر بگرد کرده او را بر بار سراج  
وَأَبْلَتْهُ شَمْسُ الصَّبْفِ وَالرُّبُوحِ وَاللَّيْلِ يَتَوَرُّ بِأَعْصَا الرِّبَاحِ الْجَنَابِ

و متغیر کرده او را افتاب صفتان و بار و فاکه بر اینچنین میشود بر بدنش بگرد و بار که از جنوب میوزند  
أَيَا جَدْنَا فَمَا نَسِطُكَ ظَالِمًا وَسَقَى صَابًا مِنْ غَرَارِ الْقَوَاصِبِ

ار حبه بزرگوار با تحقیق شهید شده پسر در زشتی و آبرو شده از دم شمشیر تیز بزند  
بِرِّي الْمَاءِ وَسَطَ النَّهْرِ يَلْعَقُ صَافِيًا بَعْلَةً مَحْرُورًا الْفُشَارِ الْأَعْيَبِ

میرسد



وفاقی غصه زان کجاست

میندایان نهر برق میدهد در حالتیکه صفت حسی با عطش جگر با سوخته و عطشان  
 قَضَ ظَامِبًا وَالْمَاءُ طَامِحٌ وَكَفَرُ ۹۹ هُوَ الْخُرْهُدَا مِنْ غَرَابِ الْعَجَابِ  
 شمعند بگالت شسته و طائفه اب بند و بلا هم است که بعد کف مبارکش در باره این از فرایب عجایب است  
 اَيَا جَدْنَا مَا ذَالَ مَجْحِي حَرِيَّةٌ ۹۹ عَلَي الْهَيْجِ اسْلُوِيٍّ مِنَ الْخَوَلَا هَيْبِ  
 ارباب همیشه حایت میکردیم خود را با طریقه اسلوب از حق که وسیع و واضح بود  
 فَجَدَلْ يَا جَدَاهُ ۹۹ فَاجْتَنِّ رَأْسَهُ ۹۹ فَالْفِي سَالُوا فِي مَجَالِ السَّرْحِبِ  
 پرگشته شد بیداره پس بریدار شد سرش بر انداخته شد جنبه اش در جولا نگاه اسبان  
 لَهَا جَفَلَاتٌ فَوَزَّ صَدِيحُو الْهُدَى ۹۹ مَعَ الدِّينِ وَالنَّفْوَى ۹۹ كَجَفَلَاتِ الْخَاضِبِ  
 بر ارباب برکت درین بود در بلا سینه جمع کرده بود هدایت برین و تقوی مثل سرعت درین

حمار وحشی تشبیه کرده اسبان را بکام و حشر در سرعت درین

فَلَوْ خَلَّتْهُ اِذَا مَازَجَ التَّرْبُجَهُ ۹۹ بِرِضْوَانِ الْمَذَاكِمِ فِي جُرُوحِ التَّوْحِبِ  
 پس هر گاه بمیال در آرد از راز ما نیکه مزوج کردید حکم کبریت او بدیدید بسیار و با آنکه خون از اندام خارج  
 لَعَايِنْتَ حَالًا يَا مُحَمَّدٌ مُنْكَرًا ۹۹ يُدْبِ بِلِقَطْرِ الْخَطْبِ صَمَّ الْأَخَانِ ۹۹  
 هر آنکه صانیه برین یا نه حال شد بدید که کوز در جبهه بسیار صحبت سنگین سخت بود بگوه ما کشت  
 اَيَا جَدْنَا انْظُرْ سَكِينَةً تَشْتَكِي ۹۹ وَتَتَدَبَّرُ حُرْنَ نَابِتِ تِلْكَ النَّوَابِ ۹۹  
 ارباب ما نظر کن بکینه که شکایت میکند و ندیده کن از غصه درین این زنان ندیده کنند کان

وَهَلْ لِي قَرَارٌ مِنْ حِكَايَةِ قَوْلِهَا فَلَا صَبْرَ وَالْتُلُوْا نِعْمَةً بِجَانِبِ  
 و آیا بر من قرار است از حکایت قولش پس مبریزت ایست یا فتن از رخ بکنر و در راه افتد است  
 نَقُوْلُ أَيَا جَدُّهُ لَوْ خَلَدَ حَالَهُ اسْتَرِدَّ وَجْهِي عَنْهُمْ بَيْنَ وَأَنْتَ  
 بگو بیا یکد آه هر گاه تصور کنی حالت مرا که میباشم از دشمنان روزی روزی از بنام خدا  
 وَيَا جَدُّ خَطْبِي فَأَدِخْ لَانُطِيقَهُ بِعِظْمِ ذِرَاعِي أَنْتَ سَوَاطِنِي  
 و یا جداه مصیبت من شد بدست طاقت غم از آنرا باستخوان ذراع خود حفظ مکنم فرور از تازانها  
 زنده منم بغیر عهد خود را بدم تا زیان من مریم و تنگ مرزند مرا

وَيَا جَدُّ جَدُّ فِي الشَّرِّ فَسَأَلْتِ مِنَ الْمَدْحِ سَائِلٌ مِنْ عَجَابِ التَّرْكَابِ  
 و یا جداه معرکند در راه رفتی در شبها پس جبار کردی غم سابق من از نشستن بر بالاشتران لاغر  
 وَيَا جَدُّ سَأَلْتِ مَا هَذَا يَا وَخَلَقُوا عَلَى الرَّغْمِ مِنْ فَوْقِ تَرْتِ الْفَلَاحِ  
 و یا جداه مدد ببردند ما را و گذاشتند بر غم من در بالا نهد که سیاهان ببرد ما  
 وَيَا جَدُّ إِمَّا ادْعُهُ مُتَجَبِّرٌ فَلَئِنْ مَجِبِي هَلْ تَرَاهُ مُجَابِنِي  
 و یا جداه هر گاه مفرمانم بپریم از درها تنگ طلبی پناه کننده ام پس نیت جواب بده بمنج ایامی بی او را  
 کناره کننده و در مریزنده از زخم چنین است بگم مصیبتش بزرگست

وَأَسْأَلُنِي لِلتَّائِبَاتِ وَلَمْ يَكُنْ إِذَا جَارَتْ الْأَعْدَاءُ بِوَجْهِ بِنَائِي  
 و پر در ایجاوت روزگار و مکن نشد ز زنده نام کند دشمنان وصیت کند بنامش در هایت من  
 و یا جد

وَبَا جَدُّ لَوْ قَدْ خَلَّيْنِي عِنْدَ مَا فَضَىٰ أَبِي عِنْدَ مَا قَدْ نَالَ نِي لَسَاءَ لِي

در عهد پهلوی تحقیق بقدر که حال برادر وقتیکه پدرم شهید شد در روز نیکه مصیبتها رسید بفرخ آنرا <sup>بجز</sup> عین

وَهَلَّا تَرَانِي بِأَخْذِ الْمِرْطَانِي هَيْهَ <sup>بجمله</sup> وَبِحُجْرَمِ أَذِي الْقُرْطَمِ مِنْ بَنِي سَالِي

این فرسخی مرا که بیکر در عمارت کنند از فرج و پاره کند گوش مرا گوشواره از کشیدن مسک کنند بفرخ یکیش <sup>بجمله</sup> ثانیاً از آنجا

أَنَا دِهِي فَلَئِمُ أَسْمَعُ وَأَدْعُو فَلَئِمُ اطع وَأَنْعَى فَلَئِمُ بِنَفْعِ أَذِي مِنْ مَجَانِي

ندایم پس جواب زده اند و میخوانم پس بار نمیکنند و گریه میکنم پس نفع نمیشد بر آذین از کشنده فرخ

وَيَا جَدُّ فَدَكَانَتْ مَنَابِقُ وَاللَّهِ بِقَصْرِ فِي إِحْصَاءِهَا دَقْمٌ كَانَتْ

و از حق تحقیق بود ناقص پدرم حاضر آمد در شمردن آنها رقم گمانت و نیز نوانست که بنویسد

فَكَانَتْ نَكْوَةٌ أَمْ الْمَصَابِيغُ مَنَقَبًا تَحْصَلُ بِالْأَخْرَانِ كُلِّ الْمَنَابِقِ

پس گردید بر این اصل مصایب منقبت شد تحصیل کرده میشود با مزنها هم منقبتها

مَنَابِقُ تَنْبِيءٌ بِعَظِيمِ مَصَابِيهِ وَمَصْرَعٌ بُوَيْعَ عَظِيمِ الْمَنَابِقِ

منقبتها او خبر داده میشود بزرگ مصیبت او و شهادت او نزدیک میکند مراتب بزرگ را یا بجز بزرگ را مرتباً

وَبَا جَدُّ لَمَّا رَاحَ مِنْ لِيَوْمِ مَلِّ وَمَنْ لَوْ فُؤِدِ لِلْمَطَالِبِ طَالِبِ

و از جد زهرا نیکه رفت بدیدم گریه که پناه و میهن امیدوارنده میشود و گریه که قصاص حاجت کند برادر دارد

که طالب مطالب است بگریه میهن و پناه دیتیم شود و گریه بر آورده کننده مطلب

فَوَاللَّهِ يَا جَدُّهُ إِنَّ خِيَالَهُ لَدَيْ كُلِّ مَرْتَبَةٍ آرَاهُ مُصْلِحِي

پس بخدا قسم بکند منج بدست خيال پدرم در نزد هر چه که من بینم اورا مصاحب نه است  
 وَ اَللّٰهُ مَا اَلَسْتُ عَظِيْمَ الْمَنَافِيْبِ كَسِرِّ عِظَامٍ مِنْ خَبُوْلِ الْمَغَانِبِ  
 و بجز قسم فراخوش نخواهم کرد و آنطور را که بزرگت منسوب است و شکسته است استخوانها را و از دستها را بشکند  
 ءَاَضْرَبَ اِذَا دَعُوْتَ ضَرْبًا مَبْرَحًا وَ شَمَّتْ يَا جَدَّ جَوَابَ الضَّالِّ  
 آيا زده شده مر شوم زنا بکنم مرغوانم ترا يا جدا آه بفری که شد بد باشد و دشنام تو اید بکند مرغوان

ضارب غصه است در عوض اینکه رحم کند

وَ اِنْ قُلْتُ يَا قَوْمِ اسْفُوْنِيْ فَهَيِّئْ لِيْ تَلْطِیْ بِقَلْبِ مَا غَيْرُ دَمْعٍ لِّسَانِيْ  
 و هر گاه بگویم ای قوم کج غم آید به من پس قلب من شعله در شده گفته میشود نیت غم از این است

برای کسی پس ناظم ای الله تمامه در انشا رحمت سکینه میکند

اَلَا قَرَّبْتُ بُوَارِاسَ الْحُسَيْنِ لِكِنِّيْ تَبَلُّ لَظَاهَا بِالذَّمِّ مَوْعِ السَّوْاَكِبِ  
 غرض میکنم و خبر میدهم که نزدیک کردم در وقت آنکه فراتر سر مبارک ام حسین علیه السلام را به پیش آنطور  
 تا اینکه ببار متاثر شود و گریه کند سر و خند شود از آن عطش او باشد که باربران

فَبُوْنِيْ بِعُرْبِيْ رَاسًا وَ فَبَغِيْضًا بِبَلِّلِ اِرْدَانِيْ وَ زَادَ لَاهِبِ  
 تنه لادم سکینه پس آورده شد بفری به سر او پس بار میگردید از آنسوی که خون آورد کرد

آستینها را و او زاید کرد آنش غصه و مزین را

وَ اِنْ قُلْتُ يَا حَادِيْ اَتَقَالِلُ اِنَّنِيْ وَ شَيْكَةً حَتْفِيْ مِنْ سُرَاكُمُ وَ رَابِيْ

از در استنزا ترجم گوید بلکه نشخوتم بودند اینرا که هر کس هر وقت این نژاد عوت کند صد مرتبه نشخو  
 و جوارید میدهند و بار او میکنند بلکه سر بریده اش را در بالا نپزه بچشم خود میدهند که قرآن خواند و سبعل آید  
 نخل را ای سفت بنفین ام حبیب ای الکف و الرقیم لما نراخ استنجا ترجم گوید که آینه برون به ادم  
 فَبَرْنُهُ إِذْ بَانَوَابِهِ فِي قَتَانِهِ خَضِبًا يَدِيمٌ مِنْ شَرَى الْأَمْشَانِ  
 پس نگاه کرد و بانس از وقتیکه مر او رند آنرا در سر نپزه بخون خضاب شده از غده زمین مزوج شده  
 لَقَدْ آتَيْتَ خَلْدًا شَمْسِ هَيْهَاتَا وَ لَفَحَ سَمُومٌ فِي الْأَمْوَامِ مَلَا عَيْبٍ  
 بر آینه تحقیق خند کرده رویا مبارک او را آفتاب تابان که در عایت شدت کرم باشد و تاثیر

اصراق بهر کرم که در هوا بازر کنند بودند یعنی هوا را پر کرده بودند

لِشَبِّ خَضِبٍ سَرَّحْتَهُ بِدِ الصَّبَا سَطِطُ غُبَارٍ مِنْ عَجَاجِ الْهَبَابِ  
 با می نگر که از خون خود خضاب شده بود که ش زه میگرد آنرا درت بهر صبا باشد نه غبار از کرد و غبار را در

که بر این حرکت باشد و خاک کد را به هوا برد

كَبَدًا لِحَجٍّ قَدْ نَفَطَ وَ هَجَّ الْفَنَا فَأَعْجَمَ بَعْدَ الْكَطْوِ عِنْدَ النَّحَابِ  
 مانند با چه دره شبر در شب تاریک به تحقیق سوراخ کرده مثل نقطه رور او را نیز با پس از کفتر مانده

بعد از نطق در وقت گفتگو کردن

تَضِيءُ بِهِ الْأَلْفُ مِنْ شَفْرِ الظُّبَا قَدِ احْتَمَّ مِثْلَ الْبَدْرِ عِنْدَ الْمَغَارِ  
 روشن میزند بر سر هزاران از شاگردان برید شمشیر تنی غیر تحقیق سوراخ شده بود مثل چهارده وقت غروب یار از

وَهُمَا مَنَّهُ شَفَقًا وَعَرْنِي أَنْفِي حَطِيمٌ عَلَى رَغْمٍ إِلَى الدَّلِّ جَالِبٍ  
و فرقی برش شوق شده بود و بیدار شکسته بود بجهت رگم که گشته است بسوی ذلت و خوارس

لَهُ شَفَةٌ مَرَّضُونَ فَفَوْزٌ سَيِّئٌ وَيَا طَالَ مَا قَبَلْتَهُمَا ضَلَّ رَأِيبٍ  
بر او برود که که بیدار شده بود در بالار دندانش در عقبه بسیار بر سینه از مثل بر سینه از غم و شوق

إِذَا مَا رَأَاهُ مِنْ قَرَبٍ دَعَا بِهِ دُعَاءَ بَعِيدٍ وَأَفِضَ لِلدُّعَاءِ  
زمانیکه دید او را از نزدیکی میخواند از مثل خواندن کسی که هر باشد تر گشته بود سلام را بر پر از شوق

و رلفظ تاراه صیغه فعل رابع است بخبر سینه الشهرا و ضمیر مفعول بسیدت جدمع بقرینه ابیات آتیه  
اذا ما دعاه لا يبين كلامه لَصَعْدُ تَرْفَارٍ عَلَى ذَلِّ نَاعِبٍ

و قنیکه میخواند او را از شوق یا غم غم گزاشت که وضع شود گلدانش بلند شدن آه شد بر کس بر ذلت و  
مشقت گشته بود بعین مدحظم حالات آید او را امید که بر او وارد شد از انانیت و شفت از غم ظالمین

فَبُؤِيْ اِيْمَاءٌ فَيَنْشَوُ قَلْبُهُ اِلَى الْكُشْرِ شَقًا لَا يُخَاطِبُ الشَّاحِبِ  
پیش او مکنش او کرد پس پاره میشود قلب او پاره شد که تا روز جزوه فتم غیر بود بر اقول که در غم از پیش

بَيِّدٌ عَلَى مَسْرِ اللَّيْلِ اِحْوَالُهُ وَتَجْعَلُهُ اَيَّامُهُ فِي الْاَفَارِبِ  
زیاده میشود بگذشتن روز ضعیف و لا غر او و بر آورد روز طار او را در مدحظم اقرار بش

و تَمَثِيْلُهُ لِحَالِهِ مَعَ اِحْوَالِ كُنَّا فَنَسَبْنَاهَا مَا بَيْنَنَا بِالتَّنَاسُبِ  
و تمثیل آنرا بر او را در سینه کار مثل چشم سیر است پس نسبت حالات ما در سینه ما با نسبت است که نسبت هر یک از آن بیکدیگر

فيا جلتنا

فِيَا جَدَّ نَاهِدْنَا هَذَا بِمَا قَبِلْنَا بِدَا بَكَاءِ حَزْنٍ فِي شَاهِدِ الْخَطْبِ نَاهِدٍ  
پس از جد این نصیحت است که با وارد است پس گریه کن بر برابر این نصیحت مثل کردن شکر کمزوری

که نصیحت شدیدا و امور عظیمه را دیده و زخم کننده است

الَا إِنَّ بَوْمَ الطَّغْيَانِ بِبُحَيْرِنِ آدِي ذِكْرِي سُرُورٍ مُّغَالِبِ  
عرض کنی بدینست که روزی که بد کردانید بجان فرزند را که منع کرد از ذکر کردن فرزند خود و آن سخن غیب  
يُطَالِبِينَ أَسْبَكِ اللَّفْعِ خَسْرَةً طَهُمُ فَأُوذِي فِيهِ حَوْصًا مَطَالِبِ  
مطالبه میکنند روزی که بد اینک بریزم اشک چشم از حسرت بر ایشان پس بجا آورم در خصوص روزی که

و مصیبتش حق مقصود را غم را بغیر کار حقتم متحمل شداید بشوم

و كَسْتَجَلِبُ الْعَبْرَانَ مَعِي مُنْشِدًا بِرُجُوعِ بِاللَّيْلِ نَارِ نَظْمِ عَرَابِ  
در کش اشک مرا از من آنرا کننده که باز میگرداند با آنها حسرت بنظم کردن اشعار غریبه  
يَقُولُ لِمَنْ بَعِيْبِهِ غَيْرُ مُصَالِحِهِمْ أَمِنْ دَسِيمِ دَارِ بِاللَّوِي فَا لِدَنْ نَابِ  
و آن آنرا کننده بزبان حال میگوید بر آنرا که قصد میکند او را غیر مصیبت شدار که بد آیا از غلظت

خانه که در دور است یا در دنا نایب است منتهی که و متاثر میباشد

لِحَسْرَتِي نَوْمِي يَتَكَدَّرُ بِرِ عَيْشِي فَقَلْبِي مِنْ لَوْعَاتِهَا غَيْرِ رَابِ  
هر آینه ذکر آن روزی که آن نظم محروم کند مرا از خواب بنا کوار کردن عیش مرا پس قلب من از سوز آن

مصیبتها روز عاشورا غیر ثابت است یعنی مضطرب و با آرام است

هِيَ الْفَجْعَةُ الْكُبْرَى عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ تَسْحَحُ دُمُوعَ الْحُزْنِ عَنِ السَّكَّابِ

آنحضرت صیبت بزرگت بر سر مؤمن که بریزد بر آغوش آنحضرت طرز ایستادن را یاد کرد و مردی از من

را گفت حاضر نشد چشم ابرها بجز اول بین مضموم و بجز ثانی عین سحر ج برع حاضر مر شد

فَبَابِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى هَدَّ حُزْنَكُمْ لِرُكْنِ حَيْلِكِ إِذَا شَادَ مَصَابِيءُ

پس از سر پیغمبر بقیه مصطفی فرمود که در حزن شما زکنی ز نزلت مر از نا نیکم کرد مصایب را

فَقَدْ مَثَلُكَ يَا نَبِيَّ فَإِنَّ بَيْتَ الْبَلَاءِ بِحَلِّ وَحَلِّ الْيَوْمِ حُزْنَ الْبَلَاءِ

پس مثاق که کردم یا تو در مصیبت پس کردید بتوانا زل شد بد زل شد امروز حزن و بد بر سر دار زنی

عَلَى كُلِّ لَذَائِكِ لِبَلْوَاكُمْ الْعَفَا وَهَذَا أَنَا ذَا حَتَّى بِحَلِّ الْفَنَاءِ

بر هر لذات من بجهت مصیبت شما خاک بار بر عرض میکنم من اینهمستم تا اینکه نازل شود مرتکب منس

أَنْظِمُ مَا لَيْسَ بِحَلِّ بَلْوَاكُمْ خَرَّابٌ تَرْتَدِي بِالْعُقُولِ الْخَرَّابِ

بنظم کنم آنچه بجزیرا که بدر در آورد بجهت ذکر مصایب که جوارات ناسفته دید است که معیوب و ناسد ناست

وَقَدْ نَزَّ نَزْرِي بِكَرْسِيٍّ مَثَلِيٍّ لَمْ يَكُنْ فِيهِ نَزْرِيٌّ فَخَرَّابٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَرَّابٌ

آیتت زبانه من زوفرت فضاها القبول ومن يزوجكم غير خائب

آوردم آنقدر از زینت کرده شده باز ناف کرده شده پس صدق آنقدر اول شایسته است هر کس امید کرد با من بیخبر بود

فَأَحَدٌ يَا مَوْلَايَ يَزُوجُكَ شَافِعًا إِلَيْكُمْ مَا لَيْ فَاشْفَعُوا يَا مُحَاسِبِ

بر احمد از اولان امید میدید بر تو شفاعت کن از ابرو شایسته رجوع من بر شفاعت من ز یادیداری منس



فَبِكَيْ لَا يَلْبَسَ لَإِلَهِ إِلَّا مُحَمَّدٌ نَلُوحُ كَوْشِمٍ فَنَوَاشِرٍ مَعْصَمٍ  
پس بیکدی بر آن محنت کشید بر آثار خانها آل محمد صلوات الله علیه جمعین که ظاهر و نهان باشد

در زمین مثل خاله که در رکعات عدیا کند آن باشد

لَقَدْ أَوْحَتْ جَعْدًا لَخَلِيطٍ لِبَيْنِهِمْ وَكَمْ بَشَّ الشَّكْوَى بَتَبِينِ أَنْبِئِكُمْ

بر آینه تحقیق وحشت آورنده شده بعد از خلط و پس از آن بر فراق و دوری ایشان و چه بسیار شد  
نشر کرده مشکور را بیست کردن کند بغیر اگر ما بدند بزبان قال بیجا نکند کس بزبان ظاهر و نهان فراق

فَادْرِسَتْ يَا طَالًا مَادُرِسْتِ بِهَا عُلُومٌ وَأَحْكَامٌ وَأُمِّيٌّ بِمُحْكَمٍ

پس هر گاه آثار آنها گفته شده اند ای قوم طول کشید در گفتن در آنها علمها با حکام شرعیه یا بحکم کردن

شرعیه و تدبیر شده آنها قرآن که محکم یک از اسما قرآن است یا آیه که در سخن محکم است

بَكْتَمُمْ وَأَنْبَكَنْ زَاوَاهُ عَلَى الْبَلَا أَثَافٍ وَنَافِيٌّ قَدْ عَفَا لَمْ يُسَلِّمْ

کریه کردن آن آثار بر ایشان و کربانیدند زایران در حالت که نیکه و آن آثار عبارت باشد از سب و شتم  
که دیک بر بالایش می گذارند در وقت طبع کردن و از کور و چالا که در کفر خفایم می کنند که در وقت  
آب یا نجس شر خیمه از دخول آب حفظ کند تحقیق لعل اینها که مذکور شد گفته و مندرس شده و ساد

نمانده یا اینکه بر آنها سلام دهند نیت بجز نبودن اهلش

وَأَنْ لَّهُمْ فِي كَوْنِ بِلَاءٍ مَعْرَسًا يُطَالَبُ فِي مَنَاجِجِ الْمَدَامِجِ بِاللَّامِ

و بدتر بر ایشان در کربان فزونی است که طلب کرده میشود آنرا زمین در شکست فزونیه یعنی هر کس

کریه شد با بنجا بیاید باید شد در چنین بریزد  
 غَدَاهُ اَفَاخَ السَّبْطِ فِيهَا بَصِيحَةٌ وَاَهْلِيهِ وَاَلَا فِدَاؤُهَا بِالْحَرِّ نَزَمْتُمْ  
 در صبح که خوابانید سبط پیغمبر سید الشهداء ام حسین علیه السلام شتر خود را اندر کمر بند و صاحبش را پیش

و در دام او آزاره را بر اندازد و بیدار

بِقُرْدِهِمْ حَيْثُ الْمَتَايَا تَسْوِقُهُمْ فَيَسْتَبِقُونَ الْحَرْبَ مِنْ كُلِّ مَعْلَمٍ  
 مرگش این ترا بکامینکه که هر اندازن ترا پس بسید یک سبقت میدهند بوجوه از هر ننگ از هر  
 اَنَا خَوَاتِمُ نَبِيٍّ مَخْطُوبٍ رِهِمْ <sup>و منازک</sup> اِلَى حَيْثُ الْفَتَى لَعَلَّهَا اُمَّ قَسَمٍ  
 خوابانید در شتران خود را بنزدیکان کوزه شدن قبر ایشان تا مکانیکه از اخت بازش مار حوازی  
 فَطَانَ عَلَيْهِمْ لِلْاَعْدَاءِ كَوَافٍ <sup>یا جنک</sup> بُوَيْدُونَ هُدَى الدِّينِ وَالْاَلَيْتِ  
 پس احاطه کردند بر ایشان ظایف یا کوه شمشیر که اراده داشتند که نیر خراب نمایند و حال آنکه دین

حایت کرده شده بود با خدا و ام حسین علیه السلام

فَجَادَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عِصَابَةً اَنَا جِدَا لَيَا لَوْنَ نَضَعَ الْمَكْرَمِ  
 پس بجای کردند در خدمت ام حسین علیه السلام کرد که بزرگواران بودند که تقصیر نمیکردند از غیر خود

کیکه مکرم و معزز بود در نزد خدا که ام حسین علیه السلام باشد بلکه با خدا پیش کردند

فَبَاعُوا عَلَيَّ اللّٰهَ الْهُوسَ لَيْسِيًّا وَمَنْ لَيْسِيًّا سَبَطَ الطَّهْرَ فِي اللّٰهِ  
 پس فروختند بر من خدا را نفسها خود را بقتل رسید و مولا مدش من و هر که کج و سبط پیغمبر با کراهت

فداي تعالی بجانش فایز و شکار شود و غنیمت مبرورد  
 لَعْنَةُ الْقَدِّ كَانُوا مَصَالِحَ الْوَعَا فَكَمْ فِيهِمْ مِنْ طُهْمَةٍ بِأَسِيلِكُمْ  
 بر آینه قسم جان خود را بستم بچقیق بودند شمشیر ناکشیده بر دشمن در جنگ پس چو بسا بودند در میان

تَوَاسُؤَاتٍ اِثْنَانِ اِزْ شَهْمَانِ قَوْمِ اسْلَمِ دَارَانِ  
 تَوَاصُؤَاعِلَى نَصْرٍ اَبْرِيْنِيْنِيْمِ اِلَى اَنْ تَضُوَا مَا بَيْنَ عَضْبٍ وَطَهْمِ  
 بجا مواسه کردند اگر تو اسوا بخوانی در یار بر سبقت پیغمبر خودشان و اگر تو اصل بخوانی بسبب یکدیگر دوست  
 مگردند بسیار بر پیغمبر خودشان تا اینکه مردند در میان شمشیر و نیزه کرده هایشان حریزید و سرهایش بریدید  
 وَصَادَفَرَدًا لَسْتُمْغُثُ وَلَا اَبْرِيْ بِجِبَابِ سُوْرٍ حَرِيْبٍ عَيْنِيْ وَكَرِيْمِ  
 و گردید یکدیگر تنها و بی یار ماندند از شدت اسوی هب یار بسبب که و فرید جواب دهنده سوار سبب که

بخش و غیبت و عنید و لثم بهره

فَشَدَّ عَلَيْنَا كَالْحَنْزِ بَرَا اِسْطَا عَلِيٍّ حَمْرٍ فَرَنْتَ مَحَا فَاذْ ضَعْفَمِ

پس حمله کرد بر ما همان مثل شیر که حمله کرده بر فرزانیکه فرار می کنند از نرس شیر

بَرُوْنِ بِيْهِمْ اِنْ كَرَّمَلَعَ حَسَامِيْهِ مَخَارِيْقٍ جَوْنٍ فَدَتَبَدَّتْ لِعِظَامِ

مردیدند هر وقتیکه حمله کرد بر ایشان در خشیدن شمشیر شارب و تار ابرو بسا بچقیق که آنجا شده در شب تاریک

اِذَا كَرَّمَلَعَ تَوْقِيْهِ يَمِيْثِلِيْهِ بِيْهِمْ مِنْ فَوْفِ صَهْوٍ اَطَامِ

و وقتیکه حمله کرد در جمع از ایشان و قایم افند کردند و حفظ کردند خودشان را از سطر و دست

آنحضرت بمثل هر دوش از جماعت دیگر در بعضی از نسخ برل توتق بقاف توتق بقاضل معلوم یا مجهول  
 از باب تفعیل وارد است معنی چنین میشود زمانیکه جمله میگرد در جمع از مهابت و سلطت آن بپایر کر نهند  
 آنجماعت کججاعت دیگر کشته میشدند از صدمه و اتقمام یکدیگر را پایال میکردند و اگر توتق از باب  
 تفعیل بخواند معنی چنین میشود که آنحضرت آنجماعت را کججاعت دیگر میکند بجهت صدمه زدن بیکدیگر  
 از مهابت آنسر و در گرداننده سرتگون فرمود این سزا از بالا را سب بلند فرید

فَمَا زَالَ يَوْمِيهِمْ بِغُرْفَةٍ وَجْهَهُ دِرَاكًا لَهُمْ حَتَّى تَسْرَبَلَ بِالِدِّمِ  
 پس همیشه آن بزرگوار مراند اخف این سزا بنور روز مبارک خود از همه درک کردن این سزا

تا اینکه پیران پوشید بخون مراعات بدن خود

إِلَى أَنْ دَعَا رَبَّهُ فَأَجَابَهُ فَخَرَّ كَطُورٍ مِّنْ عِلَاشَاهُونِ  
 تا اینکه خواند آنحضرت را بسور خود پس اجابت کرد خدا را پس افتاد از زمین مثل افتادن کوه

که از بالا رگه بپند انداخته شده باشد

عَفِيرًا عَلَى الثَّرْبَاءِ نَاشِئًا مُّجْتَبِئًا خُضُوعًا لِلْمَوْلَاهُ بِجَالِ الْمُسْلِمِ

افتاد در حالتیکه بنگار آلوده نصیب دل به از جهت خضوع برابر مولا خود بجای کیکه نسیم بود  
 امر خود را بمولایش با جان رسد کننده یا کجا پیره شده با کجا مطیع و منفذ که هم معاند کرد و مناسبت از بنام کله

فَجَجَّ جَمِيعُ الْخَلْقِ خَوْفًا وَرَحْمَةً عَلَيْهِ وَاشْفَاكَ الْفَقْدَانِ مِنْعَمٍ

پس نام و فریاد کردند جمیع خلق از جهت ترسید و مهر بآنبراد و اگر رحمت را مفهوم بخواند و اگر منفوع

بجولان از جهت رحمت برود و ترسیه از کم کردن دلا نعم خود چنانکه در زیارت جامعه کبیره  
 دارد است او بیانا نعم در دعای عظیمه دارد است و بوجوده ثبت الارض و آسماء و بنیبه رزق الود  
 در حدیث من لولا هم لاخت الارض باهلها و امثال این معضمون بسیار است در کتب علم رشتنا  
 اَلْهَفِ لَهٗ اِذْ خَرَفَ فِي الْاَرْضِ ضَاعِلًا اِلَى اللّٰهِ فِي ذَاكَ الْهَوٰى الْمُعْظَمِ  
 حاضر شواجر منج بر آن مظلوم و تکیه افتاد بر زمین و خاک الله صحو کننده بود بر او فریاد استغاثه از انقدر بزرگ  
 اَلْهَفِ لَهٗ اِذْ حَنَّ شِمْرًا كَرِيْمًا وَ دَكَبَتْ فَوْقَ السِّنَانِ الْمُقَوَّمِ

بسیار در دل خج برایش زانیکه برید سر مبارک او را شمر لکن الله و نصیب کرد او را با لاینزه راست  
 اَلْهَفِ لَهٗ كَا لِدْرِ لَاحٍ وَ صَجْبُهُ رُوْسُهُمْ نَهْدًا لِسَارٍ مُّظَلِّمٍ  
 مینا شواجر اندوه منج برایش که مثل ماه چنار دره شبه ظاهر و نمایان بود و صاحبش همچین در برابر ایشان  
 هدایت و دلالت مگردند بر کشته در شربت تارک یا اینکه هدیه برده مرشدند همراه میر کنند در شربت تارک  
 یا هدیه برده میدهند بسو ظالم میر کنند در ظلمت کفر که بزیه و این نیز لعنه الله باشند هر منغش است  
 اَلْهَفِ لَهٗ اِذْ رَضِيَ الْاَجْرُ صَدْرَهُ لَهَا جَفَلًا فَوْزَ صَدْرٍ مُّحْطَلِمٍ  
 اهل شواجر خود فرخ برایش و تکیه پایمال کرد با سینه مبارک او را که بر آن استوار افتادند بود

در مدح سینه شکسته و مجروح آن مظلوم سلام الله علیهم

اَلْهَفِ عَلَيْهِ عَارِبًا لَسَجَّتْ لَهُ الشَّمْحُ الْبَرِّحُ فِي غُلَالَةِ عُنْدَمٍ  
 اردار بر دوزخ برادر رحمتیکه عریان بود برافت برایش خاک را با در پیرایه فرزند از خون جرات

وَعَارُوا عَلَىٰ اَطْفَالِهِ وَنِسَائِهِ يَضْرِبُ عَلَى الطَّامَاتِ بِالسَّوْطِ مُؤَلِّمٌ

و غارت بردند بر اطفالش و زنانش بفری برایشان بتذیانند که بدرد آورنده بود

وَقَدْ سَلَبُوا هَآءِ الْمِرْطَ وَالْقُرْطَ عَنَوَةً يَعْنِي فَاِنْ لَمْ يُفْصِمِ الْفَرْطُ حَجْرَهُ

و تحقیق کردند از این چادر و گوشواره را بطلیم و نقره شده که هرگاه شکسته نشد گوشواره پاره میشد گوشها از کثرت <sup>ایشان</sup>

وَقَدْ اخَذُوا مَا فِي الْخِيَامِ جَمِيعَهَا وَشَبَّوْا عِنَادًا نَارَهُمْ فِي الْمُخْتَمِ

و تحقیق کردند بر سر آنکه در ضمیرها بودیم آنها را زدند از زور غدا آتش خودشان را در خیمه گاه

وَسَبَّوْا مِنْ فَوْزِ الْجَمَالِ حَوَاسِرًا اَطْفَلُهَا مَا بَيْنَ بِكْرِ وَاَيْتَمِ

و سب کرده شدند در بالا شتران در راه تنگ برهنه بدن و برهنه رو بودند بیا کجی سب و غم مزه برایشان

که بعضی دختر فرس یا کوچک و بعضی زنان بیوه دید صاحب بودند

وَفِيهَا بَتَاخِي قَاصِرُونَ عَلَى السُّرَى مِنَ الضَّعْفِ بَلَّغْنَا مِنْ ضَرْبِ كُلِّ مَسْتَأْتِمٍ

و در میان ایشان بتیمان قاصر بودند بر راه رفتن در شبها از ضعف که چکایان توانی بگذر از زدن هر دو از زنا

وَمَوْلَايَ نَبِيُّ الْعَابِدِينَ كَابِيٌّ بِهِمْ عَلَى الْأَجْمَالِ مِنْ ثِقَلِ آدِهَمِ

و مولایانم از نبی العابدین علیهم السلام که بریز باران است کرده مرشد بر شتران از سنگین زنجیرها

وَإِنْ عَثُرَتْ نَلِكُ النَّوَافِرِ آوَتْ تَقْتَعُ عَلَى هَآءِ الْهَرَبِ وَتُسْتَمُّ

و هرگاه لغزیدند این شتران لاغر یا شکسته پا و دستش و یا است و آهسته راه بردند یا تازیانه برایشان

مرزوند و شتم مر کردند یعنی دشنام مر دادند لعنتنامه

نقص

تَبَصَّرَ رَسُولُ اللَّهِ شِدَّةَ حَالِهَا وَمَا نَالَهَا مِنْ ذَلِيلَةٍ وَلَهَضَتْ

ببین یا رسول الله شدت حال اهل بیت و آنچه را که رسیدند بر ایشان از ذلت و آفات و شکستگی

طَهْرٌ صِرَاحٌ تَوَجَّعٌ الْأَرْضِ خَيْفَةً لَهُ وَلَوْ أَدْعَى كُلُّ آذَانٍ

بر ایشان ناله و فریاد است که از زهر که در زمین از زهر آن ناله و بر ایشان پناه بردند از ذلت و سرسختی

بِنَادٍ مِنْ مَنْ فَرَطِ الْأَسَدِ وَقَلْبُهَا <sup>النظر</sup> كَسَبَتْ بُوْجْدٍ مِنْ لُطْفِ الْحَرْبِ مُضْرَعٌ

ندام کردند از کثرت اندوه و در کمال این سرفته بود بجزن و غم که از آتش غم شعله در و افروخته بود

أَيَا جَدَّنَا هَلَّا تَرَى سِبْطَكَ الذِّئْبُ تَرَكْنَا لَهُ شِلْوًا مُحْطَمًا وَأَعْظَمُ

ای جد ما یا ندیده پسر که ما گذاشتیم او را در کربله که برابر او اعضا بود جز در و شکسته و اعظم این

در پیش نهادین و نزد تو یا رسول الله برابر او استخوانها شکسته بود

عَفِيرٌ بِأَرْضِ الطَّفِ تَرَكْتُ فَوْقَهُ مَذَالِكُ وَيَجْرِي فَوْقَهُ كُلُّ حُرْمٍ

فکری آورده بود در زمین کربله و دیدند در بالا اعضا او استخوانها بود و جاری میشدند در سینه

پیش هر ابرس که بناحق فکرا میشد و زمین را مرگند

وَمِنْ رَكْنَيْهَا قَدَامَ نَجِجِ الثَّرِيحِ لِيَا تَرْتَبُ كَالْمَلِكِ غَيْرُ مَلِكَةٍ

و از دوین است بمحقق فلو ط شد بگفت و بناحق همه تریش مثل شد است بدون پنهان

مَزِيدًا وَمَا ذَوَّارُهُ غَيْرُ أَضْبَعٍ تَنُوحُ وَأَطْيَارُ هِنَا لِكُحُومٍ

در حالیکه یکدیگر و تنها و بیایانده بود و نبود در ایشانش او کفتر تا که نوم کردند و مرغند که در آنجا حیران

آیاجدناها راسه مع از وئیس لاصحابه کالبدر فین بنی انجم  
 ایگه بزگوار ما اینت سر او با هر صبحش مثل ماه چهارده شبه در میان ستاره مان  
 إذا ما استعنا بالحسن وراسه لدینا وبنلوا الذکر کم نیککم  
 زنا بنده استغنا کنیم با هم حسین و زکریا پیش هاست و میزاند فرزند و حکم فرزند بکس از ما  
 عجیب و خلینا بحال شدید و بضعنا فی القفر من غیر قیم  
 عجیب است که بگذارد ما را با حیات شدید و ضایع و بی پرستار بگذارد ما را در بیابان خالی از آب

و عطف و طعام بدون پرستار و مدبر امور

وهلا تریحی انی نلب الینف و کظها فان تلو عن عین الیلب طیم و  
 ایاز بنی و قینه غارت کردند از دفتر تو عیاشی را هر گاه روز کرد انداز چشم بر من نه کشد طایفم بر زنده بر تو  
 آیاجدنا صرنا غنائهم للعید کانا بابد بهم اسیرات دینکم  
 ایگه ما کردیم غنیمتها در شمشیر شدیم گویا ما در دست ایشان اسیران دیم هستیم  
 آیاجدنا کانت بقایا جوعنا نساء واعدنا بجهنم عرجم  
 ایگه بزگوار ما استبقیه از جمع ما زمان و دشمنی ما باشد کوان بگیران هستند  
 آیاجدنا ضیعنا و شیت شملنا و ستمل اعدائنا بحال منظم  
 ایگه ما ضایع شدیم و پراکنده شد جمعیت ما و جمعیت دشمنان ما بحال منظم است  
 و الک فی حر الهجرین سوا غیب و بضعها فی سیرها کل الیم  
 و الک فی حر الهجرین سوا غیب و بضعها فی سیرها کل الیم



و اولاد تو در کمرش بدیناستان کرسنگانند نگاه میکنند برایشان در سیر آنها هر لیم تر  
وَالْزَّيَادِ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ تَتَعَمَّرُ بِالْمَمَكِ بْنِ أَبِي تَتَعَمَّرُ

و اولاد زید در قصرها محفوظ و سنور اند عیش و لذت می برند با آرام دل بغمت فراوان  
وَالْكَاسِرِيُّ فِي أَهْلِوَجَلِ مَضَاهَا جَوَامِعُ فِي الْأَعْنَافِ مِنْ كُلِّ أَهْلِهِمْ

و اولاد تو سیر کنند در صحرائی بدر در آورده این نزار از نجر یا از نجر یا جامع کرده اند با اعضاء از نقل و سنگ که  
وَالْزَّيَادِ فَاكِهِونَ بِأَهْلِهِمْ إِذَا انْقَلَبُوا جَاءُوا عَلَى كُلِّ مَعْنَمٍ

و اولاد زید با لذت می برند بهر چیزی با اهل خودش و قتیله بر گردن از کوشش می آیند بر در غنیمت  
وَالْكَافَاءُ تَخَفُ خَيْفَةً قَلُوبُهُمْ فِي كُلِّ وَجْهِ مَبْتَمٍ

و اولاد تو در برابر اربابها اضطراب میکند دلها ایشان در هر جهت مقصود  
بِكُلِّ صَبَاحٍ مُسَبِّحٍ لِقَلُوبِهِمْ يَتَوَبُّ فَكَانَتْ فِي خَوَافِهِمْ قَشَعٌ

در هر صبح غم بر کنده کننده است برابر دلها ایشان که نازل میشود بیانیاب دیگر میشود

غمره مرآت پس دلها در اضطرابها مرآت و مصایب مر باشند

وَالْزَّيَادِ أَمِينُونَ بِخَافَتِهِمْ سِوَاهُمْ فَهَلْ تَوْنٌ مِنْ عَيْنِ أَيْفٍ

و اولاد زید باطمینان و آرامند تر سرزند از ایشان دیگران پس این نظر کنند از چشم در عاب

خبیث در ننگ چشم یاد رفتند از تبت یاد در غیبت هر سه مناسب است

وَذَا دَابُّهَا مِصْرَاحٌ وَرَتَّةٌ وَأَمَّا خَيْبٌ أَوْ مَدَامِعٌ تَنْهَمُ

در اینت باب عدالت هر کس از ایشان با فریادت نامه و یا کرمی بوز دل با چشمه ایشان شکهار بریزند  
 بِقَطْرِ آبِ كِبَادِ الْمُحِبِّينَ نَدَاهُمْ عَلَى كُلِّ نَدَبٍ فَاضِلٌ مُنَوِّسٌ  
 میسکافد و لها با جگر باره سخنان از نوبه ایشان فایق شده بر هر زمه لامل صاحب عدالت از بزرگ  
 و سار و ابها للشام اسر هدیبه الی منصف العقل عن شدی ع  
 و بر نذایان از بسو شام اسیران و هدیه لبور بنید عقل ز اهل شده که از راه هدایت حرفه کور بره بنگار

عاصم که اعظم آنها قتل امام بن الامام و ظلم بر زرتیه رسول انام بود

فَلَمَّا رَأَوْهُمْ أَنشَدَ الشُّعْرَ قَائِلًا يَا أَيُّهَا أَشْبَاحُ بَيْدٍ وَسَلِّمْ  
 پس زمانیکه دید ایشان از ان شعر کرد در دهانیکه گویند بود پس لاشی شیخها را از آبا و اجداد و اعوام

و اقوال صلوات علیهم زندگ بودند که در بدر رسلم بجهنم و اصل شده اند

بِرُؤْيِ فَعَالٍ الْبُؤْحَمِ فِي أَخْدَانِهِمْ وَأَشْفَيْتُ صَدْرِي مِنْ جَانٍ مُخْتَلَفٍ  
 دیدند لاری طرد از نوز در اخذ خون ایشان و شفا دادم بینه غور را از مردانی بشمیه غوز و قتیله  
 پس تا یک غوز از من تین در شب غمهم بود غوز و ار جان کاست و سفرار ظل غار صبه نشسته بودند در دست  
 کفره کوچکی داشت که بان باز میکرد و بدندانها را شایه جفا بستید التهدیه از مرد و سر کنت  
 لعب عا شتم بالملک نفلد فبر جاءه و لا وحی نزل لیت ایشیه بر بدر شهرا و واقعه انخریج  
 رتق الأسل لأحلووا استحووا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تثل فخر نیاه بیدر مشله  
 واقتمنا مثل بدر فاعندل کنت فخر خذت ان لم انتقم من بنی امیه حالان فعل پس بنی زینب

علیها السلام

بیتهم بر بخت و در آن مجلس خطبه بیغته فرموده  
رَمُوا بِحُطُوبٍ اُصْبِنُ عَمَلِهَا اُنَاسٌ يَبُوحُ فِي الْمَصَابِ اَنْوَعِ

انگاه می شدند بر باغ عظیم از بد باغ سید مثل آنکه در روز که شد بدید

سَمِعْتُ بَعِاشُورَاعَ وَاَعْبَدَهُمْ سَقَتْنَا لِقَطْرِ الْكُرْ كَانَا عَلِيمَ  
شنیدم در روز عاشوراء و فریاد ایشان از آتش مانند بار بجهت بیایم من که سها تیرانند زهر قال

اِنَا ذَلِكُ اَلْتَّائِعِ اَعَسَمَعْتُ رُزْهَمُ وَاِلا فَلَائِي وَاَلْمَنَا يَا فِقَهَم  
منم خبر کرد دهنده آید شنویدم مصیبت ایشان را و اگر نشنیده باشم پس کار منم با هم که باشد پس

بهم پس فرمن کن که منم آن ناع  
تَقَطَّعَ قَلْبِي مِنْ تَصَوُّرِ حَالِهِمْ وَاَلَمْ يَجِدْ لِي نَوْحِي لَهُمْ وَتَدَلَّتْ

پاره میشود قلبم از تصور حال ایشان و نفع نداد نوحه من بر ایشان و اظهار غمناست من  
فَوَاللَّهِ مَا اشْفَيْتُ قَلْبِي وَاَنْتَ عَلِي اَجَلِي فِي حَزْنِهِمْ مُنْصَرِّحِ

پس بخدا قسم شفا ندم قلبم در او بدتر منم با چه استم که در من ایشان قطع شود  
وَاِنْ كُنْ اَكُنْ لَشَفِي الْعَلِيلِ فَاَنْتَ اَرْحَمُ لَشُورَا فِيهِمْ مِنْ مَسْحَمِ

و هر گاه نشدم که شفا بهم بسوزد مثل خود پس بدتر شدم از او بدتر منم از زهره  
ایشان از قبر خود یا در رحمت در رحمت ایشان از قبر بقرینه ابیات آتیه

اِذَا قَامَ ذُو السُّلْطَانِ وَاللَّيْلِ اَلْهَمِ بِخَافِئِ جَالِ بِكُلِّ مَسْوَمِ

زنا نینده قہیم میشود و بسبب سلسلت صاحب را خذ خون شهدا بالوار جبر لوان کندہ باہر لک سوم

یعنی صاحب صلوات بدرایت صاحب صلوات نعت

هُنَاكَ نَبِيُّ دِينِ الدِّينِ أَحْمَدُ بَرْتَجِي دِرَاكَ اِبْرِي فِي الْمَقْدِسِ تَقَدَّمَ

در آنوقت پسر زین الدین مرتضیٰ بعد از آمدن در لاقی شد نزد ایشان با در رک معقود خود را کہ دیدہ شد

در بی اقدام کندگان بگریختن خون شهدا بسبقت سخن

وَصَلِّ عَلَى الْأَطْفَارِ أَلِ مُحَمَّدٍ وَشَبَعِيهِمْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَسَلَامٍ

و صلوات و رحمت بفرست بر بچگان کہ ال محمدند سلام اسم علیهم و بر شیعہ ایشان انجا یافتند و صلوات

و الحمد لله ان لا باخرا و ظاهرا و باطنا و صلیا

و صلیا علی خیر الانبیاء و الذاکر و الخبایا

الاتقیاء الشہداء

تم تبید الاحف محمد و اول الاسکوی فی یوم الحنسی فی ۱۵ شمس

ب بیع الثالثی ۱۲۹۲

هفت حدیث

نعمان منذر مداینه روایت ایله در کوردوم جناب فخرات جدنخ امام زین العابدین علیهم السلام  
 و مرشد جناب پیغمبر و فریختون برابر زنده مبارک اللہ علیہم اجمعین شرح بخون شکم زنده  
 عرض ایله در سول الله بیا مریدان کر بلا ده شهید ایله در اعوان و انصار شرح شهادت  
 سیر و یله در فیم لر ز غارت ایله در و بز لر لر ایش وارث مون کویچه و بازار زنده و ولانده  
 دلار نعمان دیر حضرت بو کوز لر بز دیدر آغلده در غش ایله در صحی بدن و غلده لر دن  
 تو کلوب حضرت کتور دیلر منزله نعمان دیر منخ او حفرتون ایاقلدرندن او پدوم عرض  
 ایله دریم باینج سول الله او معیتلر کیم سیره دارد اولارن نالسه اشد دور حضرت بو یورد  
 یا نعمان انام انام عرض ایله دریم باینج سول الله سیر لره ن میدونه ظلم اولونده حضرت بو یورد  
 فَعَلُوا لَنَا سَبْعًا اَفْعَالًا لَمْ نَسْتَعْمَلْهُمَّا مِنْ اَسْرِنَا اِلَى اَرْضِنَا اِلَّا الْكَاثِرَ  
 یعنی یا نعمان بنه امیه دیر معیت بز لره زو کوردیلر که کر بلا درن مون قرینه کیم او نحو

معیتلر بز لره زو کوردیلر ایله در بز لر لر نالسه وارد ایله در  
 اَزْ لَا قَدْ اَحَا طُوْا عَلَيْنَا سَالِيْنٌ سَبُوْهُمْ وَمَقِيْمٌ اَسْنَاهُمْ حَامِلِيْنٌ عَلَيْنَا  
 بَصْرِيْنٌ بِكَعَابِ السِّنَانِيْ اَوَّلُ مَنْجَرِ ظَلَمِكُمْ اَوَّلَ مَا عَلَيْنَ لِرْدَنِ بَزْهَ بَشْرِيْنٌ  
 بز لر لر ایله در بر جالنده که قجلدر غلده فندن چکشدیلر و بز لر لر است ایله در کر بز لر  
 نیز لردن کعب ایله در واردیلر وَمَسْكُونًا فِيْ هُوْمِنِ السَّامِرِيْنِ

ان اجتمعوا علينا اهل الطنابيه والذئاب حبا كثر ايه جوه  
و بصر يون و بضحكون و بزرا اهل شامون جمعيتون ايچده ساغلا شلار

اهل طربطنبور يالودلا مع كثر نريم اير لقمه ش دلق ايدوب اوينا ردلار و كلردلر  
وتاربا قد اجتمعوا بين الروس والاسارى فخلوا داس ابي الحسين  
وعنى العباس مقام عرشه عنة زينب دامر كلثوم

ايک منج صعبت بو اير شدا نون باشلار يني اير لايچده کتور در ل ا تام صينون بنيدم عوم  
عباسون باشينه عتم زينب اتم کلثومون کي ولر نون مقابنده ساغلا شلار و داس آخه  
عليتا وانزعى قاسما محاذ بالنا فزاخه سكينه وفاطر

قاراشيم على ابرون باشيم عوم او فقا قاسمون باشينه با هم سينه ايل با هم فاطمه عرومون نام اير  
برابرينه اياوردلار و قسموا الروس بيننا و بلاعبون مع الروس فكم  
من راس بكت على الارض بين قوائم المراكب شدا نون باشلار

فتمت ايلدر ايردون برابرينه برينج ساغلا شلار و نيزه لر او بناوردلار و شدا نون  
باشلار نيزه لر دن ردا اولوب و شردلر اتملردن ايا قلدر يني و ثالنا

القوا علينا الماء والنار الموقدة من سطوح الدار واليوث  
يانما او چو منج صعبت بو ايلر او ملو نلار بزرا اير وارث مون کوم پر نيزه ه لاندردر

اللهم

اهل شام با ملدون و غز نلدون بزیم باشمز اود تو کردلر دسو تو کردیلر  
 یا نعمان حَتَّىٰ قَدْ اَوْقَدَ النَّارَ عِمَّا صِنِّي فَمَا قَدَّرْتُ اِطْفَاؤَهَا اَلَا ظَهْمٌ  
 قَدْ غَلَوُا بِدِيٍّ وَرَجُلِي فَمَارِ حَمُوَاعِلِي وَمَا اِطْفَعُوا النَّارَ اِلَّا اِنْ اَخْرَجْتَنِي  
 رَعِيصِي يَا نَعْمَانُ حَتَّىٰ اَقْدِرَ اَوْ تُوَكِّرَ دِيْلِكُمْ نَمَّ عَمَّامٌ يَأْتِي نَمَّ قُوْتٌ وَ قَدَّرْتُمُ اَوْلَاكُمُ  
 عَمَّامُ مَرُونَ اَوْ دِيْنِضُ مَوْشُ اَلْيَسِيْمُ اَوْ نَدَانُ اَوْ تَرَسْنَمُ قَوْلًا عَرَبِيًّا قَدْ اَمْلَأْتُمُوهُ دَلَارًا رِبْرًا اَللّٰهُمَّ

منه عم المیلدر عمم باند و اودون مار تندن باشمد و یاند  
 وَ اَبْعَادٌ وَ دُونََا فِي دُرُوبِ الشَّامِ مِنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ اِلَى قُرْبِ  
 الْغُرُوبِ فِي مَجَامِعِ النَّاسِ وَ مَضَارِبِهِمْ بِالطَّنَابِيرِ وَ نَقْوِ اِيْوَانِ  
 اُقْتُلُوْا هَذِهِ اَلْخَوَارِجَ الطَّاغِيَةَ فَلَا حُرْمَةَ لَهُمْ فِي الْاِسْلَامِ  
 مِنْ شَيْءٍ يَا نَعْمَانُ حُورٌ مِنْ مَعْصِيَةٍ يُوَايِدُكُمْ بِنَزْرِ طُلُوعِ اَقْتَابِدُنْ غُرُوبِ كَبْرِ  
 شَامُونَ كَوْحٍ وَ بَا زَارِنْدَه وَ لَانْدُورُورِ دَلَارِ مَرِيْرَه كَهْ جَمِيْعِيْتِ وَ اِيْرِيْرِ اَهْلِ طَرْبِ طَنْبُورِ  
 چالوردلار بزرلر اورداس خلدش لار دیر دلر اولدرون بو غایر جیلر که بولاردن  
 ایچون شریعت اسلامده حرت تالمیروب وَ خَامِسًا قَدْ اَنْزَلْنَا مِنْ  
 صُطَّانًا وَ شَدَّ دُونََا بِجَبَلٍ وَّاحِدٍ وَ دَنَّا عِنْدَ الْيَهُودِ وَ التَّنَّصَرِ  
 بو یوردیر یا نعمان بش منج مصلیت بو یویدر که بزرلر ده لردن سالوردلار یرده و اهل  
 بیتون نامنه براب باغلا مشد لار آباروردلار یهود و نصاری محکوم لر نه بولاند

وَيَقُولُونَ لَهُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ قَتَلُوا آبَاءَكُمْ وَأَهْلَكُمْ  
 بَنِيَانِكُمْ فَخَذُوا عَيْظَ قُلُوبِكُمْ <sup>۱</sup> دیدیدار ایلافیه نصاری بولار همان شخصون  
 اولادیدور که بیرون آتالار دوز اولدور و دینور باطل ایلدیر سیزده مقام مؤاخذه

مکون و داوز بولار دان اولن هر نه اذیت ایسون ایلیون  
 فَلَمَّا فِي أَحَدِهِمْ الْأَوْقَادُ الْقَوْعُ عَلَيْنَا مِنْ تَرَابٍ وَالْأَحْجَارُ وَالْأَذْيَالُ  
 طارادوا یا نهان ایلمه بود و نصاری بولار ایشنده بر نقر سیده قالمادرت تمام بزرگ  
 و رار دیلار داش آتار دلا رکن و رار دلا ر آقاج و رار دیلار

وَسَادٍ سَاقِدًا ظَبُوتُنَا فِي سَوْقِ بَيْعِ الْعَبِيدِ وَالْأَمَاعِ وَهُمْ أَيْبَانُ  
 يَتَّبِعُونَنَا فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ <sup>۱</sup> وَالتَّمَجُّعُ مَهَيْتُ بُوَيْدِ بِنِزْرِ عِلْمٍ وَكَيْزِ فَرُوشِ  
 بازارنده ساغلا شدلار و قصد ایلدی که بزرگسار تمولار انا میسر اولمادرت

وَسَابِعًا قَدْ اسْكَنُونَا فِي مَسْكَنِ عَيْبٍ مُسْتَقْفٍ لَا يَحْفَظُنَا مِنْ  
 وَلَا بُرْدٍ وَمَا رَعَوْنَا حَوْزَ غَائِبِنَا يَدْرِي مَخِيَّتِ اشْتَدَّ كَيْزِ بُوَيْدِ كَيْزِ بزرگ  
 بر فرا بدوس کنه یله دلر نه سقف واریدر نه حصیر نه ایتن ساغلا در و نه سوز و فدان  
 بزرگ همقر رعایت ایلدی و کتا میز شدت الجوع والبرد وخوف القتل  
 إِلَى الصُّبْحِ مُنْظَرِينَ یا نهان بزرگ شدت آبلوقدا و سوز لوتدن و  
 اولدور مکت غور خندن صبح کیم یا تما حوق شطر اولوق یا نهان اتونا



بجبال و ربقونا مثل الأغنام وكان للبل بعنة وعنق أم كلثوم  
 وكنف منهب وسكنته والبناءق بانمان ایلم صبح اولان ایزیرد ملعونون غلام  
 کلدیر ضایبه لکرزه چوب و طنب بزر قویون سوردر کیم بر بریمزه باغلادیلار اینون براد  
 منم بوینده ایدر بر اوج تمم ام کلثومون بوینده باغلادیلار و بالا جم اوش قلا رست برینون  
 یاننده باغلادر و سا قونا و کلا قصرنا عن المشی فصرنا حته او قونا  
 بین بدلی بنیدل یا نمان بزرین ایلمدریزید مجلته آبار ماقا هر بریزر تکلمه تقصیر  
 ایدیدوک بزر و راردیلار بزر او نولمن آبار هر دلا دریزر مجلته داخل ایلمدر سا غلادلا  
 تم وضع دوس الحسین بین بدلیته واجلس النساء خلف لئلا  
 بنظرون البریم دعا بنیدل بقضیب جنزایان او وقت حفرتون  
 باشنه برملعون کتورد قو بدین بیدون برابر نزه و عوز نلر تختون دالنده سا غلادلا  
 او جتم کم حفرتون باشنه کورسونلر بیزید ملعون دیدر

چون کونج بو کونرد شامد کالعد و بختمه      میر مجاز بشر کلوب پارتختمه  
 اینغز یاد کر چه ایروب کو کلر فلاص      لیک اوز المله ایتمشتم اوزوم قصاص  
 کو کلومده وار منوز قصاص مجازیان      یابر فنر و بیرون منه یا چوب فیزان  
 بزللم ایدیم بو ششم شهید و مرد افتمه      زینب کرک اوزینغ سالابو تخت ایاقتم

اللعنة الله على القوم الظالمین

شرح قصید غزالی نایب افصح شعرا عرب و عبد ابن علی خراسانی  
 رحمة الله بسمة الله الرحمن الرحيم عليك من طاب ثراه  
 لحمد لله الذي اكرمنا بولاء سيد المرسلين محمد واهل بيته الافاضة الاذكية  
 صلوات الله عليهم اجمعين ما اظلت السموات على الارضين ولعنذ الله  
 على اعدائهم ابد الابدين وبعد حين كويك في غير خاكسا و خادم اجبا ائمة  
 محمد باقر بن محمد نفعي شرهما الله مع مواليهما الاطهار بروح عرض اساطين  
 عظمى و حجاب بارگاه رفعت و اعلام ينكارد كه چون در مجلس هشت آيين و  
 محفل ملك از بين نواب كاميا فلک جناب مضطوفى نسب مضو كسب  
 حسنة لفتح شرع پروردگار كسرايمان مد الحسان شعا چشم و چراغ و در ما  
 مضطوفون نواب و كسنا مرتضو كل هميشه بها بوستا صفو كمشيد قواعد  
 ملت و دين مؤسس اساس شرعنا آياي طاهرين شهر بارگاه كه شهنا بلند  
 پرواهمت و الاهميشرا باعقا بخرج دعوى هميشه سب رفيع قد كيه  
 شاهين سعادت فرين اقبال هميون فالشرا باهاى سپهر و طاير زردين  
 مهر هوا بر تروى و كشت زار اما شيعيان از جدا و لانا ناضل عطايش سپر اب  
 و از صفير عند ايب خوش اكان خامه عدالت نكارش اندوه در زواياي  
 خاطر هانا ناياب و ذرة الناج افسر كپاز زيند بخش سر بر خا قاطوا و عبود  
 تيش

ادون صفحتها الخمسة

زينت أعناق سرداجها أرزوى ادراك سعاد خد من بار فغش يكون  
 خاطر خردان دور اسلطان سطان نشان ناج بخش کشور سنال معنی  
 سلطان سلاطین ظل الله فی الأرضین باسط بیاط الأمن والأیمان  
 الممثل لامرات الله بما أمر بالعدل والأحسان فرغ الشجر الطيبة الأحمد  
 محض اذ ولذ العلیة العلویة السلطان ابن السلطان ولخافان ابن  
 الخافان المشرقین باسم صاحب الکساء ثالث امیر المصطفین الشاه  
 سلطان حسین اعاده الله تعالی من شر کل حین وصفاه من کل شیء  
 وممن وشدا طاب ولنه با وفاد ظهور خاتم الاوصیاء المصطفین صلوات  
 علیهم اجمعین وقصد غر آی نائبر افصح شعر عربی علی  
 خزاعی که بخش عقیق و مذهب از اشبا و امثال خود میناز و ممد اخی  
 اهل بیت سالت صلوات الله علیهم سرفراز بود و انفضید کرد  
 مدح انهم هام بضعة حضرت خیر الانام وارث علوم اولین و آخرین  
 آثار ایا طاهرین پسر فلک امامت و خلافت خورشید سپهر عصمت  
 صاحب معجزات باهر غیبات عنرف طاهرة ضامن جرایم شیعیان مصداق  
 سند فریغ عنده فی بحر اسان امام الانس و الجن فامن امیر الهدی  
 ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلمه عزیز و علو ابابنه

و اولاده المعصومین گفته و بر آنحضرت خوانده و مورد تحسین آنجناب گردید  
 و بجواب زینب و آخر و بفرموده شد و معجزات باهره از این حضرت در این واقعه  
 بظهور آمدند که کور شده بود بنابر عموم مراسم شاهانه نسبت بجافه عباده و  
 حکم اشرف عن صد دریافت که داعی و مخلص قدیم از آنند و ما لازم الغنیمتیه  
 مذکور را با احادیثی که بنظر فایده رسیده بلغت فارسیه قریب بغیر ترجمه نماید  
 تا آنکه کانه شیعیان و عامه مؤمنان از برکات آنها بهره مند گردند لهذا  
 داعی اطاعت لامر الاعلیٰ آنچه در این باب بنظر رسیده و در کتب معتبره یافته بود  
 ترجمه نموده و انشاء الله در خاطر فائز هست که ترجمه قصیده فرزند و یکبار  
 قصه سید حمزه را که از فضاید مشهور مداح اهل بیت علیهم السلام است بیان  
 ملحوظ گرداند و من الله الاستعنا و هو حسیه و نعم الوکیل فقد تدریس آنست  
 از احوال در عجل است در عجل بکسر دال و سکون عین و کسر باء موحد است و ابوال  
 کنیت او بود و پسر علی بود و او پسر زین بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله  
 ابن بدیل بن ورفا از قبیله خزاعه و بدیل ابن ورفا از صحابه حضرت رسول  
 بود و در عجل از شعر و بلغا مشهور عربت و صاحب دیوانه و تصانیف مشهوره است  
 و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و مداح حضرت امام الجعفرین و الاثر علی  
 ابن موسی الرضا صوات الله علیه بوده است و علامه و در کتاب خلاصه گفته  
 کرد عجل

که در جبل خزاغ در مینا اصحاب مشهور است و حال او در کمال ایمان و علو منزلت  
 و عظمت شان معلوم است و شیخ نجاشی نیز از او را مدح بسیار کرده است و تقاضا<sup>نیست</sup>  
 او را در فهرست خود ذکر کرده است و سند خود را با او متصل کرده است و بعضی  
 از احوال او بعد از این معلوم میشود فصل اول در بیاسندها و اخبار معتاد<sup>است</sup>  
 که متعلق بقصیده و جبل است بدانکه اعظم محدثین شیعه مانند ابو  
 محمد بن بابویه و شیخ طوسی و شیخ کتبی و علی بن عیسی<sup>اربعه</sup> از جمله ائمه  
 و جمعی از علما سنیان مانند ابن طلحه مالک و غیر او بعضی از این قصیده و  
 آنرا روایت کرده اند چنانکه ابن بابویه در کتاب عیون اخبار رضا روایت کرده  
 که در جبل بن علی و ابراهیم بن عباس در مرو و بعد از حضرت امام رضا علیه السلام  
 رسیدند بعد از آنکه ولایت عهد مامون ملعون را آنحضرت بجز قبول فرموده  
 بود در جبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این من کور خواهم شد و ابراهیم  
 قصیده دیگر خواند حضرت بیست هزار درهم بایشان جایزه شفقت کرد  
 از راهی که با سم مبارک و سا آنحضرت در آن زمان سکه کرده بودند که برای  
 دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان و هر یک ده هزار درهم گرفتند و  
 در جبل در راهم خورد را بشهر قم آورد و شیعیان قم از برای شرافت و برکت آن  
 دار هم که بنام نامه آنحضرت منور و مزین گردیده بود هر در همی را بدو در

خریدند که صد هزار درهم بدست آمد و ابراهیم آن زر را خرج میکرد و می  
 بخشید و منم میکرد و از بکت آنحضرت تمام میشد تا آنکه خرج کفن و <sup>زاد</sup>  
 نیز از آن مال خیر مال شد و ایضا ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که <sup>عین</sup> در عمل  
 کفن من داخل مرد شدم و بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه رفتم و  
 کردم که وضو در صد شامها انشا کرده ام و تقسیم بر خود لازم کرده ام که بر کسی پیش از  
 شما بخوانم حضرت فرمود که بخوان پس بخدمت حضرت عرض کردم بفصلی که در  
 ضمن ترجمه اشعار خواهد شد پس چون از خواندن وضو فارغ شد  
 حضرت برخاست و فرمود که از جای خود حرکت نکن و داخل حرم شدند بعد از  
 ساعتی خادم آنحضرت آمد و صد اشرفی رضو آورد که با اسم آنحضرت مزین  
 کرده بود با و داد و گفت موه من میفرماید که این زر را خرج کن در عمل کفن  
 بخدا سوگند که من بر این مطلب نیامده بودم و وضو را برای طبع مال دنیا  
 نکند ام و صرة زر را پس داد و خلعت از جامها پوشید آنحضرت استعدا نمود  
 برای بکت و شرافت پسر همان کس زر را با جبهه خزی برای او فرستاد  
 خادم گفت حضرت میفرماید که این صرة را بکس که بعد از این محتاج با این زر  
 شد و با بر کرد پس در عمل صرة و جبهه را گرفت و برکش و از مرد با قافله  
 روانه شد و چون بمیان قوهها رسیدند جمعی از دزدان بغافل بر خوردند

وجمع اموال اهل قافله را گرفتند و مردم قافله را همه که دست بدست بستند  
 و در عبل از آن جمله بود و در زمان اموال قافله را منصرف شدند و شروع تقسیمه  
 پس یکی از آن در زمان شعری از بن فصبه که مناسب این حال بود خواند  
 و چون در عبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که این بیت که خواندی از  
 کس است گفت از سر که از قبيله خزاعه است که او را در عبل می گفتند و عبل  
 منم قایل آن فصبه که این بیت از جمله آنست چون آن مرد این سخن را شنید  
 برجست و بنزد سر کرده ایشان رفت و او شعله بود و بر سر تکیه نماز  
 میکرد این سخن را با او گفت چون سر کرده این سخن را شنید خود آمد و بنزد  
 ایستاد و گفت تویی در عبل گفت بله او گفت بخوان فصبه را در عبل تمام  
 فصبه را خواند پس فرمود دستها در عبل و جمع اهل قافله را کتودند  
 بمجموع اموال ایشان را برای رعایت حرمت در عبل بجا جان رد کردند در عبل  
 سلامت و آنه کردید و داخل فم شد چون شیعیان فم ورود در عبل را شنیدند  
 نزار و جمع شدند و التماس کردند که فصبه خود را با ایشان بخواند و عبل  
 همگی در مسجد جامع حاضر شوی چون حاضر شدند در عبل همسر برآمد  
 و فصبه را برایشان خواند و مردم فم او را بجمع فخره و اموال و افسه  
 نوازش نمودند و چون اهل فم خبر حبه را شنیدند از التماس کردند

از شیعیان با این نام  
 و این نام منصف است

که جبّه را به هزار دینار طلا بفرود شد با ایشان او امتناع نمود گفتند قدری  
 از آن هزار دینار بفروش باز ابا کرد و از قم بیرون رفت چون بر شاق  
 و دهات قم رسید جمع از جوانان و خورد سالان اعراب او را تعاقب نمودند و جبّه را  
 از وی گرفتند پس بعمل بقم نمود و الناس رجبه از ایشان نمود آن جوانان  
 خود را الناس او را قبول نکردند و سخن پیران و بزرگان نشنیدند و گفتند  
 از روی جبّه را از دل بد کن که ممکن نیست که پس دهیم و لکن آن هزار اشرف  
 بنو صبد دهیم و او قبول نمیکرد چون نا امید گردید از پیران ز جبّه از ایشان  
 الناس نمود که قدر از جبّه صبر که را با او دهند این را قبول کردند و قدر از  
 جبّه را با هزار دینار طلا برای قیمت بقیه با او دادند چون بعمل بوطن  
 خود معاودت کرد دید که در آن جمیع آنچه در منزل او یافتند عارت کرده اند  
 در انبوت انصاف دینار که حضرت با عطا فرموده بود بشیعیان فرستاد  
 و از برای برکت صد دینار را هزار دینار که ده مقابل قیمت سوخته بود از عمل  
 خریدند پس در هر روز هم بدستش آمد و در انبوت سخن حضرت را بخاطر آورد  
 که بر سبیل اعجاز بود و بعمل کنیز داشت که بسها او را دوست میداشت  
 در انبوت رمد عظیم در هر دو چشم او پدید چو اطباء و کمالان جنبه  
 او را ملاحظه کردند گفتند چشم راستش باطل شد است در آن تدبیر  
 نتوانیم



نتوانیم کرد و چشم چپ شروع در معالجه کنیم و اهتمام مینماییم و امید است که  
 با صلاح آید و عیال ازین واقعه بسیار غمگین شد و جنع بسیار کرد تا آنکه  
 خاطرش آمد که بقیه جبهه مبارکه حضرت رضا علیه السلام با او هست <sup>با</sup> <sup>ن</sup>  
 قطعه جبهه برد و آنرا بر گرفت و بر دپد ها آنجا برپا مید و قدری از آنجا  
 شریف لغو اعصاب در اول شب بر دپد ها جا برپاست چون صبح شد  
 بیک جانب حضرت دپد ها جا برپه صبح شده بود و بینا ن از حالت اول <sup>بود</sup>  
 بود و شیخ طوسی در مجالس از علی برادر عیال وایت کرده است که گفت  
 با برادر خود عیال در سال صد و نود و هشتم از هجرت منوجه شهر <sup>اس</sup>  
 شدیم و بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمدیم حضرت پیراهن خرز <sup>زد</sup>  
 به برادر دم داد با آنکه شتر عقیقه و کبک از دراهم که با اسم شریف آنحضرت <sup>مزیّن</sup>  
 بود و فرمود که ای عیال برو بشهر قم که در آنجا فواید خواهی یافت و فرمود  
 که این پیراهن خوب محافظت نما که من هزار شب و در هر شب هزار رکعت  
 نماز در این پیراهن کرده ام و هزار ختم قرآن در این جامه کرده ام و صادق  
 الغمّه از بعضی از مخالفان وایت کرده است که عیال گفت چون من این  
 قصیده را گفتم بجز اینان رفتم و بخدمت آنحضرت رسیدم و رسیدم را بر آن  
 حضرت عرض کردم تحسین فرمودند و فرمودند تا ترا امر نهاده بر برد <sup>بگرد</sup>

چون خبر از قصبه به مأمون ملعون رسید را طلبید و امر کرد که آن قصبه را  
 بخوان من انکار کردم بیکه از غلامان خود بطلب حضرت امام رضا علیه السلام  
 فرستاد چون تشریف آوردند بخدمت حضرت عرض کرد که من عبدا امر را  
 که قصبه خود را بخواند او انکار نمود حضرت فرمود ای عبدا قصبه را بر  
 خلیفه بخوان من جمیع قصبه را خواندم و مأموز بسبب آن تحسین نمود و پنجاه  
 درهم بمن کرم کرد و حضرت امام رضا علیه السلام نیز نزد یک با مبلغ عطا  
 فرمودند پس من با آن حضرت عرض کردم که توقع دارم که از جامها مبارک این  
 شریف خود بمن کرم فرماید که در وقت مردن کفن من باشد حضرت فرمود  
 چنین کنم و بعد از آن پیراهنی بمن بخشید که خود پوشید بودند و  
 لطیفه نیز شفقت فرمودند و گفتند اینرا بنکو محافظت نما که بیکستان  
 از بلاها محفوظ خواهد بود بعد از آن فضل بن سهل فرات را با سینه کرم کرد  
 مأمون بود حله بنکو بمن داد و آتش زرد خراستای برای من فرستاد و در  
 باران با او می رفتم باران و کلا باران که هر دو از خز بود بمن بخشید که  
 هشتاد شرفی بقیمت آنها بمن دادند و من ندادم پس اراده معاودت بسوء احوال  
 کردم در اثنای راه جمعی از دزدان گرد بر سر راه آمدند و آنچه همراه داشتم  
 همدان تالان کردند پس مانند در پیراهن کهنه و بدجا ناز و از میان آنچه  
 از من

از من بردند تا سَف من به پیراهن و دستمال شریف آنحضرت بود و تفکر  
 مینمودم در فرموده حضرت که تو بیکت اینها محفوظ خواهی ماند چو  
 شد که اینها را در زبرد ناکام بکے از گردان حرام بر من گذشت و بر آب  
 زرد من که ذوالربایسین بخشیده بود سوار بود و آن باران را نیز در  
 داشت چون بنزد یک من رسید اپنا وانظار در فینان خود مپسند  
 یک شعر از قصیده مرا خواند من تعجب کردم که آنگردان زرد را چگونه <sup>فوق</sup>  
 تشیع یافته و در اینوقت طبع کردم که شاید پیراهن و دستمال حضرت را  
 پس کرم و کفتم ای آفای من از کیست این قصیده گفت و ای بر تو ترا  
 با این چکار است کفتم سبب دارد که خواهم گفت آنگرد گفت نسبت  
 این قصیده بصاحبش از آن مشهور تر است که احتیاج به نیاداشته باشد  
 کفتم او کیست گفت دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد خدا او را جزا  
 خیر دهد کفتم بخدا سو کند که منم و دعبل و این قصیده از منست گفت  
 و ای بر تو چه مپکو بکفتم امر من از آن مشهور تر است که مخفی باشد پس  
 قافله را طلبید و از ایشان معلوم کرد شهادت دادند که این دعبل است  
 چون براو ظاهر شد که منم دعبل گفت از بر اگر امت تو آنچه از قافله  
 گرفتند پس دادم حتمه خلائی که برده باشند پس ندانند که در میان اصحابش

که هر که چیزی از این قافله گرفته است پسر دهد و برکت من جمیع اهل قافله را  
 رد کردند و تمام اموال مرا پس دادند و بیدر قه همراه ما آمد تا ما را بما من  
 رسانند پس من جمیع اهل قافله محفوظ ماندیم برکت پیراهن و دستمال  
 آنحضرت و صاحب عدد قوبه روایت کرده است که اهل قم خلعت حضرت را  
 از عیال بسپه هزار درهم بخریدند و او قبول نکرد و چون بیروز رفت  
 شهبان قم آنخلعت را از او زد بدین برکتی بالنا سرب پایک استین <sup>ان</sup>  
 خلعت گرفت که در میان کفن خود بگذارد و سپه هزار درهم را بردارد و در  
 این قصیده را بر جامه احرام خود نوشت و وصیت کرد که او را در آنجا <sup>کفن</sup>  
 کنند و ابن بابویه از علی پسر عیال روایت کرده است که چون هنگام <sup>وفا</sup>  
 پدرم شد رنگش متغیر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد چو آنجا <sup>التر</sup>  
 مشاهده کردم شیطا مرا و سوسه کرد و نزدیک شد که از من هباید برگردم  
 پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامها سفید پوشیده بود و  
 کلاه سفید بر سر داشت گفتم ای پدر خدا با تو چو کرد گفت این فرزندان <sup>انچه</sup>  
 دیدم از سیاه روی من و بند شدن زبان من از آن بود که در دنیا <sup>ش</sup>  
 بخوردم و پیپوشه بر آن حالت شد بد بودم تا آنکه بخدمت حضرت رسالت  
 پناه رسیدم و جامها سفید در بر و کلاه نورانی بر سر داشت و چون <sup>ن</sup>  
 بر فراغ <sup>مبارک</sup>

بر من افتاد فرمود تو در عید کفتم آری یا رسول الله فرمود بخوان از شعرها  
 که در مدح اولاد من گفته من این دو بیت را خواندم شعرا اَضْحَكَ اللهُ  
سِنَّ اللّٰهِ اِنْ ضَحِكْتَ : بِقَوْمَا وَ اَلْ اَحْمَدَ مَظْلُوْمُوْنَ قَدْ قَضَرُوْا  
مُشَرَّدُوْنَ نَفُوْعًا عَنْ عَقْرِ دَارِهِمْ : كَأَلْفٍ فَدَجَبُوْا مَا لَبَّيْغَتُمْ  
 یعنی خدا خندان نکند و انداندان روز کار را اگر بخندد و شادی بکند در  
 روز بیکه ال پیغمبر سلام الله علیهم ستم دیده مقهور گردیده اند از دشمنان  
 و ایشان را راندند و از میان خانها خورد بیرون کرده اند گویا ایشان  
 گناه کرده اند که آمرزیده نمیشود چون دو بیت را خواندم حضرت مرا  
 تحسین فرمود و شفاعت کرد مرا و جامها که در بر داشت بمن خلعت داد  
 و اینها جامها آنحضرت که در بر منست و ایضا رو این کرده است که قَبْر  
دَعْبِلِ بْنِ اَبِي اَتْرَا که از جمله اشعراوست نقش کرده بودند اَعَدَّ اللهُ  
يَوْمَ بَلْقَاهُ دِعْبِلًا : اِنَّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ : يَقُوْلُهَا مُخْلِصًا عَسَاءً  
بِهَا بَرِحَهُ فِي الْفَيْدِ اَللّٰهُ : اَللّٰهُ مُوَلّٰهُ وَالرَّسُوْلُ وَصْنٌ بَعْدَهَا  
فَاَلُوْصِيْ مُوَلّٰهُ : یعنی مهتر کرده است از بر خدا در روز قیامت که  
 او را ملاقات نماید و عبل آنکه خدا نیست بخواند و میگوید این کلمه را از روی  
 اخلاص شاید با این کلمه رحم کند در قیامت او را خدا حصتاً آقا و صاحب

اخبار اوست و رسول خدا هم و بعد از ایشان وصی رسول که علی ابن  
 طالب است آقایی اوست و بدانکه قصیده منبوره اختلاف بسیار  
 در روایت بعضی بیشتر و بعضی کمتر روایت کرده اند و آنچه منضمین مجموع  
 است براد مینماید اول قصیده اینست تَجَا وَبَنَ بِالْأَرْزَانِ وَالْكَزْفَرَاتِ  
نَوَاحٍ عَجْمٍ الْكَلْفِ وَالنَّطَقَاتِ چون مینا شعر معارفت که در اول  
 قصاید شعر چند مناسب طلب در عشق و شوق یاد رسوز و کداز یاد  
 شکایت روزگار میگویند و بعد از آن بر سر مطلب میآیند این ابیات را در  
 صد قصیده ابرار نموده است رنبن صد حزنین و زلفه آه درد امین  
 و نواج جمع ناچراست یعنی زنان نوحه کننده و کلام عجم کلامی که  
 از آن مغز مفهوم نشود یعنی جواب یکدیگر گفتند و صد بلند کردند با  
 ناله سوزناک و آهها در دناک نوحه کنند چند که نطق و سخن ایشان  
 فهمیده نمیشد مراد خوانند که مرغانت که عشاق واریا باند و هر  
 بوجد میآورد شعر بُخَيْرَانَ بِالْأَنْفَاسِ عَنِ سِرِّ أَنْفُسِهِمْ أَسَابَهُ هُوَ  
مَاضٍ وَآخِرَاتِهِ یعنی خبر میدادند ببنفهای خود از راز آنها چندان  
 که ایسر عشق و هو کردیده اند بعضی عشاق گذشتارند و بعضی آیند  
فَاصْعَدَنَّ أَسْفَلَ حَيْثُ تَقَوَّضَتْ صُفُوفُ الدَّجَا بِالْفَجْرِ مُنْهَرَاتٍ

یعنی آنمغان نوحه کنند کاه بجانب بالا و کاه بجانب پینے پرواز کردند  
 آنکه شکنه و پراکنده شدند لشکرها تا ریکه شب از هجوم عساکر رو  
 صبح عَلَى الْعَصَاةِ الْخَالِبَاتِ مِنَ الْمَهَائِدِ سَلَامٌ شَيْءٌ صَبَّ عَلَى الْعَصَاةِ  
 مهاجمه مهانت و مهانه کا و کوه است و کاه با عبا خوش چشم و چشم  
 بودن تشبیه میکنند معشوق را بان و شاید اینجا این معنی مراد باشد  
 و شیء بمعنی حزینت و صب بمعنی بسپامشافت یعنی باد بر آن عبا  
 خاله از معشوق من که در زمان سابق در آنجا بودند سلام اندوهناک  
 که بسپامشافت و محزونست بر خاله بودن آن عبا از معشوق  
فَعَهْدُكُ بِهَا خَضْرَاءُ الْمَعَاهِدِ الْفَاءُ مِنَ الْعَطْرَاتِ الْبَيْضِ وَالْخَفَرَاتِ  
 یعنی دیده ام و بخاطر دارم و قتی که آن عبا معشوق من و مکانها  
 و بقعهها آنها سبز و خرم و محل الفت بود بسبب لرزبان خوشبو یا  
 و سفید رویا بانهاست شرم و حیا که در این زمینها بودند زمین  
لِبَالِي بُعْدَيْنِ الْوِصَالِ عَلَى الْفَلِي و وَعَدُكُنَا نَيْنَا عَلَى الْغُرَابَاتِ  
 یعنی آنچه بخاطر دارم در شب چند بود که آنشها یار مبرگردند وصال  
 محبوب را بر هجران و یار مبرگردند نزدیک محبوب را بر دور و هجران  
وَإِذْ هُنَّ يَلْحُظْنَ الْعَبُونَ سَوَافِرًا و وَلَسْنَنُ بِالْأَيْدِ عَلَى الْوَجَانِ

یعنی در آن هنگام که معشوفان از زیر چشم نظر میکردند بگوید <sup>بدر</sup> همان نظر  
و تماشا کنند گنابار و بپا کشود بیخجا و از رو چاکونها خود را میپوشانیدند <sup>بدر</sup>

وَاذْکُلُ یَوْمٍ فِیهِ یَلْخُضُ نَشْوَةٌ ۖ بَیِّنَاتٌ بِهَا قُلُوبُ عَلَی نَشْوَاتٍ ۖ  
یعنی در روزی که هر روز آن بمشاهدت جمادیلیر ایدی من نشاء هم میرسد  
که در شبها بسپا بر آن نشاء میبرد و چون از نتر فارغ شد بر سر مطالبه

فَاکُم حَرَافٍ هَاجَهَا بِمُحَسَّرٍ ۖ وَفُوْهُ یَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَافَاتٍ ۖ  
یعنی پس چه حشرنها و اندوهها که از بر من بپیمان آمد در وادحی  
که منتها من است از جانب شعر الحرام بسبب اجتماع که مردم در روز  
عرفه در عرفات کرده اند و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود

مغلوب بشمنان بود ۖ اَلَمْ تَرَ لَیْلًا یَاْمَ مَا جَرَّ جِوْهُهَا ۖ عَلَی النَّاسِ  
نَفْضٌ وَطُولٌ شَتَاتٍ ۖ یعنی آیا نمی بینید روزی که جور و ظلم آن  
بر مردم از نفیض عهدها که در باب ما ضرائم علیه السلام از ایشان گرفته  
شده بود و بطول انجامیدن بر آکنند که مردم و احوال ایشان

وَمِنْ دَوْلِ الْمُتَمَرِّئِیْنَ وَرَعْدًا ۖ یَهْمُ طَالِبًا لِنُورِ الظُّلُمَاتِ ۖ  
یعنی و از دولتها خلفا جور که بشرع و دین و ائمه مسلمانان سخن  
و استهزا مینمایند تا بخواش نفس خود عمل مینمایند و از گمراهی انجماع

که طلب



که طلب مینماید بسبب متابعت آن خلفای ناحق نور هدایت را در تار یکجهالت  
 وضلالت: فَكَيْفَ وَمِنْ آيَاتِ يَطَّالِبِ لِقَاءَهُ ۖ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الصَّوْمِ  
 وَالصَّوْمَاتِ: یعنی پس چگونه و کجا بپسند طلب امر که موجب قرب باشد  
 بسوخته بعد از روزه و نمازها بگذرد و سینه فرزندانش پیغمبر و خویشا  
 نزدیک او: وَهِنْدٍ وَمَا آدَتُ سُمَّةً ۖ وَابْنَهُمَا: اولو الکفر فی الاسلام  
 وَالْفَجْرَاتِ: یعنی بغض و عداوت هند که بنوار که مادر معویه بود و آنچه  
 صادر شد از سمیه و پس او که زیاد باشد و ایشان را کفر و فجورها  
 بود اند در اسلام: هُمْ نَفَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ فَرَضَهُ: وَشَدَّ بِالرَّيِّ  
 وَالشُّبُهَاتِ: یعنی ایشان شکستند عهد و واجبه را که در آیات محکم  
 واضح الدلالات قرآن مجید برایشان واجب شده بود که آن خلافت و امامت  
 ائمه علیهم السلام بود به بلهنا آنها که بر پیغمبر بستند و احادیث دروغ که بر  
 حضرت افترا کردند و شبههها باطل و اه که بر مردم ظاهر ساختند  
 وَكَمْ نَبَأٌ الْأَمْحَنَةُ كَشَفْنَاهُمْ: بِدَعْوَى ضَلَالٍ مِنْ هُنَا نَشَأُ بِعَنْ  
 نبود غصب خلیفان کردن آنملا عین بان وضوح مکر امتحان از خدا که کفر  
 منانها را ظاهر گردانید: تَرَاتٍ بِلَا فَرْجٍ وَمَلِكٍ بِلَا هُدًى: وَحَكِيمٍ بِلَا  
 شَوْرٍ بِنَبِيِّ هُدَايَاتٍ: یعنی آن کسراهان میراثی بود که از حضرت رسول

در غرض صحت آیه است و ظاهر  
 و در غرض صحت آیه است و ظاهر

بُردند بدون قرابزه و خویشته و پادشاه بود و خلافتی بود که مُنصف شد  
 به هدایت و دانای و حکم بود که در میان ما اجازت ساختند بدوز مشور  
 با هادی و رهنمای دین رِزَايَا اَرْتَاخُزَرَةَ الْاَفْئِيْ حُمَرَةَ وَرَدَتْ اَحَابَا  
طَعْمُ كُلِّ فُرَاتٍ یعنی اینها مصیبت خندانست که نمود به اسیر افق آسمانرا  
 شرح و کرد ایند طعم و مزه هر آبراشور و تلخ ممکن است که اشارت باشد  
 با حار پسته که وارد شده است که زیاد بی سخره افق مشرق و مغرب بعد از  
 شهادت حضرت امام حسین علیه السلام برسد و چون غصه خفت جناب  
 علی بن ابی طالب علیه السلام کردند آسمان بر طرف شد و ابرها آب شور از  
 دریاها بر میبارند و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که خویش  
 بر میگرد آید شهرین از آسمان میبارد و بر که نمازین مضاعف کرد انشاء  
وَمَا سَهَّلْتَ نِذْلِكَ الْمَذَاهِبَ فِيهِمْ عَلَى النَّاسِ اِلَّا بِنِعْمَةِ الْفَلَكَانِ  
 یعنی آسان نکرد آئیند هبها و بدعتها را که در میان ایشان بر میسید است  
 بر مردم مگر بپخته با طالع که به تامل و تدبیر با بویگر لعین کردند و باز چسبید  
 و ستیان در کتب خود از عمر لغم و او تکرر اند که گفت سَعِيْتُ اَبُو بَكْرٍ فَلَمْ  
 یعنی امر بود به ندی بر خدا مسلما تا انرا از شر او ننگه دارد پس اگر بعد از این  
 کسی خواهد چنین کار بکند مکن از دید و او را بکشید و این شعر اشاره است  
 وَا

وَمَا قِيلَ لِأَصْحَابِ السَّفِينَةِ جَهَنَّمَ بِدَعْوَىٰ تَرَاتٍ فِي الضَّلَالِ تَبَاتٍ  
 یعنی نبود گفتار آنها که در سفینه بنی ساعد گفتند با و از بلند  
 وقتیکه معارضه با انصار میکردند که دعوی امیران حضرت رسول  
 کردند بسبب کراهی و گفتند ما خویشا حضرتیم بلند مرتبه یعنی این سخن  
 فایده بخشید و این اشاره است بآنکه حضرت امیر علی علیه السلام مکرر در نظم و نثر  
 میفرمودند که حججه که قریش را بنصرتا تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم  
 برخلاف آنحضرت همان حجرات من برایشان دارم که اگر شما از قبیل آنحضرت  
 دعوا احقی میکنید من که پسر عم و داماد اویم چون احق و اولی نباشم قطع  
 نظر از نصر و زغد پر و غیر آن و افضل بودن در جمیع کمالات و وفلدا  
 الْمُؤَصِّلَاتِ أَمْوَرَهَا كَرُمَتْ بِأَمْوَرٍ عَلَى الْعَشْرَاتِ یعنی اگر این  
 امت پیشتر میکند امورشند امورش خود را با آنکس که حضرت رسول او را وصی  
 و سفارش است با و کرده اند چسبانند بودند بکسی که امین بودند  
 از آنکه خطا و لغزش و اعتشود اخه خاتم الرسل الصفة من القدا  
 وَمُقَرَّرَاتِ الْأَنْبَاءِ فِي الْعَمْرَاتِ یعنی برادر آخر پیغمبران بود و پاکیزه  
 از هر یک که بخاطر خلد و درند شجاعا بود در چند ما عظیم و از محمد و  
 كَانَ الْعَدُوُّ شَهِيدًا وَبَدْرًا وَوَأَحَدٌ شَامِحٌ الْهَضْبِكِ یعنی پس

انکار کنند خلاف: استخفافا و انصر و زعد بر که در عالم مشهور است  
کواه اوست و جواتنها او در جنک بد واحد که کوهها بلند دارد شاه  
و کواه استخفافا خلاف اوست وَ اَيُّ مِنَ الْفَرَزِيِّ تَتَلُّ بِفَضْلِهِ  
و اشاره بِالْقَوْنِ فِي الْكِرْبَاتِ یعنی و کواه میده بر خلاف او  
این چند از قرآن که مردم منخوانند و دلالت میکنند بر فضیلت او در شمار  
کردن او مساکن را بقون خود در شدتها و تنگها و غیظها اشاره است  
بقصه نزول سوره کریمه هلالی و غیر آن از صدقات انحضرت که عاده  
روایت کرده اند و عَزَّ جَلَالًا در کنگه اِسْبِغْهَا منافب کانت وِنِه  
مُوْتِفَاتٍ یعنی و بزرگوار که دریافته است آنرا بسبب گفتن کفر بود  
منقبه چند که در انحضرت بود و کس دیگر پیش از او آن مناقب را در نیافته  
مَنَادِبٌ لَمْ تَدْرِكْ بِكَبْدٍ وَّلَمْ تُنَلِّ بِسَيِّئِ سَوِيِّ حَدِّ الْقَنَا الذُّرْبَاتِ  
یعنی آنچه من کور شد منقبه چند است که نمیتوان یافت آنها را بچیزی  
مگر به پایمال دنیا و نمیتوان با آنها رسید بچیزی بدم نیز هاشند برین  
یعنی از جمله منقبهها انحضرت شجاعی نه نهایت بود بِحَجِّ الْجَبْرِ بِالْاَمْرِ  
وَأَنْتُمْ عَاكُوفٌ عَلَى الْعَرْشِ مَعًا وَمَنَاتٍ یعنی حضرت امیر المؤمنین  
هم از جبرئیل امین بود زهرا که صد او می خدا که بر حضرت رسول خرام  
نازل

نازل میشد و میشنید چنانکه خود فرموده و شما ملازمت من بودید بر  
 سجده کردن و پرسید عزیزی و منافع که هر دو بیت بزرگ و فریاد بود  
 و الخطاب با جمعیت که غصبت خلافت آنحضرت کردند مانند ابوبکر و عمر  
 و عثمان و معاویه علیهم السلام و الهارون و بکیک لرسم الدار  
 من عرفات و اذربت دمع العین بالعبرات<sup>۱</sup> آنمطلع دوم این  
 فصد است یعنی کریم برای آثار خانه خراب ال پیغمبر <sup>صلی الله علیه</sup>  
 و پاشیدم آب چشم خود را بگریه کردنها و بان عری صبری وها  
 صابیه رسوم دیار فد عفت و عرائ<sup>۲</sup> یعنی و برید شد حلقها  
 صبر من و بیجا آمد شوق من بسبب نشانها منزلهها که اثر آنها محوشده  
 و چو و ناهمواشده بود مدارس ایات خلقت من نل اوده و منز  
 و حی مفر العصات<sup>۳</sup> یعنی و آن خانها محل در کف من ای چیدن  
 که اهل بیت رسالت سلم الله علیهم در آنها تفسیر ایات مینمودند  
 خاشد اند آنها از تلاوت قرآن چه جا تفسیر آن و محل نزول وحی الهی  
 بود و اکنون عرصها آن از عبادت و هدایت خلایق و بران و بیابان  
 شده است لال رسول الله بالجیف منی<sup>۴</sup> و بالبيت و العرف  
 و الجمرات<sup>۵</sup> یعنی آنخانها ال رسول خدا بود در حیف یعنی مسجد منی

ودر خانه کعبه و در عرفات و در جرات منی دِیَارُ عَبْدِ اللَّهِ بِالْحَيْفِ مِنْ مَنَى  
 و لِلسَّيِّدِ الدَّرَاعِ إِلَى الصَّلَاةِ : دِیَارُ عَلِيٍّ وَالحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ وَحَزْرَةَ  
 وَالسَّجَّادِ وَزِيَّ الْكُفَّيَّاتِ : یعنی خانهها بود از عبد الله پدر حضرت رسول<sup>ص</sup>  
 در حیف منی و از سید و بزرگی که مرد مرا خواند بگو نمازها یعنی حضرت رسول<sup>ص</sup>  
 و خانهها علی بن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و حضرت  
 امام زین العابدین که بسیار سجده کنند بود و از بسیار سجده کردن  
 در پیشامبارک او پینهها بهم رسیده بود مانند پینه زانوی شتر و هر سال  
 چندین مرتبه بمقراض میبردند : دِیَارُ عَبْدِ اللَّهِ وَالْفَضْلِ صِنُوكَ  
 نَجِيِّ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْكَلَوَاتِ : یعنی خانهها از عبد الله عباس عموی پیغمبر<sup>ص</sup>  
 و فضل برادر عبد الله که هم از حضرت رسول خدا بود در خلوتها و  
 ظاهر ادعبل را اینجا نقیبه از مامون کرده است که از اولاد عباس بود  
 و سبطی رسول الله و ابنی و صبی و وارث علم الله و الحکمت : یعنی  
 و خانهها دو فرزند رسول خدا و دو پسر و وارث علم خدا و سایر نیکو  
 منازل و محالیه بنزل بینهها : عَلَى أَجْمَلِ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَاةِ : یعنی  
 آنجاها محل نزول و محض بود که و محال شد در میان آنها بر احمد که  
 مذکور میشود نام او در نمازها مَنَازِلُ قَوْحٍ هُتْدَى هُدَاهُمْ

فَبُؤْمِنَ مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَشْرَاتِ ۖ بِعْنَهُنَّ مَنْزِلَهُنَّ فَوُجِي بُؤْمِنَ كَه  
 هِدَايَتِ مِبَافَتِنْدِ مَرَمِ هِدَايَتِ اِيْشَانِ وَايْمَنِ بُؤْمِنِ اَزْ اَنْكَ اَزْ اِيْشَانِ  
 لَغْزِ شَيْءٍ وَاغْشُورِ سَبِّ عَصْمَتِ ۖ مَنْزِلِ جِبْرِيلِ الْاَمِينِ بِحَمَلِهَا  
مِنْ اللّٰهِ بِالِتَّسْلِيمِ وَالْبَرَكَاتِ ۖ بِعْنَهُ اَنْدِ بَارِ حَمَلِ نَزْلِ جِبْرِيلِ اَمِينِ بُؤْمِنِ  
 وَحُلُولِ مَبَكْرُدِ دَرِ اَنْخَانِهَا اَزْ جَانِبِ حَقِّعَابِ سَلَامِ وِبَرَكَتِهَا مَنْزِلِ رَحْمَةِ اللّٰهِ  
مَعْدِنِ عَلَيْهِ ۖ سَبِيلِ رِشَادِ وَاَضْحِ الطَّرِيقَاتِ ۖ بِعْنَهُ اَنْخَانِهَا بُؤْمِنِ  
حَمَلِ وُحُودِ اَوْ مَعْدِنِ عِلْمِ اَوْ رَاهِ اَصْلَاحِ كِه رَاهِهَا اَنْ وَاَضْحِ وَاظَاهِرِ  
مَنْزِلِ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَاَلِصَّوْمِ وَاَلتَّطَهْرِ وَاَلْحَنَانِ ۖ بِعْنَهُ  
 مَنْزِلِ چِنْدِ كِه بُؤْمِنِ بَرَا اَنْهَارِ وِبِرَهْنِ كَارِ وَاَزْ بَرَا رُؤْزِه وِبَاكِ كِرْدَانِ بُؤْمِنِ  
 اَزْ صَفَا ذَمِيهِ وَاَرْتِكَابِ اَمُورِ كِه مُوَجِبِ ثَوَابِ وَحَسَنِه بَاشْدُ مَنْزِلِ الْاَلَا  
تَمِّمْ بِحَمَلِ بَرِيْعِيْهَا ۖ وَلَا اِبْنَ صَحَّاحِ هَا اَنْكَ الْكُرْمَاتِ ۖ بِعْنَهُ مَنْزِلِ چِنْدِ  
 كِه نَزُولِ نَكْرُدِ دَرِ سَاحِ اَنْهَارِ اَبُو بَكْرِ كِه اَزْ قَبِيْلَةُ نَبِيٍّ بُؤْمِنِ وِنِ عَمْرِ كِه فَرَزَنْدِ  
صَحَّاحِ حَبَشَه كِه زَانِبِه بُؤْمِنِ وِهَنْكَ كِنْدَه حُرْمَتِهَا اَهْلِبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
دِيَارِ عَفَا هَا جُورِ كُلِّ مَنَابِيْنِ ۖ فَلَمْ تَعْفُ لِلْاَيَّامِ وَاَلتَّنَوَاتِ ۖ بِعْنَهُ  
 خَانَه چِنْدِ اَسْتِ كِه اِثْرِ اَنْهَارِ اَبْرَطْفِ وُخْرَابِ كِرْدِ اَسْتِ سَمِ هَرِ شَمْعِه كِه دَرِ  
 مَقَامِ مَحَارِبِه بَاشْدِ وِعَلَانِيَه عِدَاوَتِ كَنْدِ وِصْحُو وُخْرَابِ نَشْدِ اَسْتِ اَنْكَنْدِ

رُوزَهَا وَسَالَهَا بِسَاءٍ قَفَانَسَلُ الدَّارِ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا مَتَى أَهْلُهَا  
 بِالصَّوْمِ وَالصَّكَاوَاتِ ۝ در میان عربها شایعست که خطاب عام را به تشبیه میکند  
 یعنی با پسنید ای برادران ما سؤال کنیم از خانه که اهلش سبک و کمشمارند  
 چند کاهیهست که روزه و نمازها بر طرف شده است غرض بیان آنست که سالها  
 بسپاست که از اسبیل مخالفان مغلوب گردیدند اهل بیت علیهم السلام آثار دین  
 اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است و این آیه شریفه لَهُمْ غَزَبٌ  
النَّوْثَى أَنَانِينَ فِي الْأَفْطَارِ مُغْتَرِفَاتٍ یعنی و گجایند آنها که دور  
 گردانید ایشان از اعزب مکان و پراکنده نمود در اطراف عالم ۝ هُمُ أَهْلُ  
مِيرَاتِ النَّبِيِّ إِذَا غَزَبُوا ۝ و هم خبر سادات و حجرات یعنی ایشانند  
 اهل میرات پیغمبر هرگاه که از اخبار در بیان کنند و ایشانند بجز بر سر و در  
 و حمایت کنندگان ۝ إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَكَاوَاتِنَا ۝ بآنها هم که یقیناً  
 الصَّكَاوَاتِ ۝ یعنی هرگاه مناجات نکنیم با خدا در نمازها خود بنامها مبارک  
 ایشان خدا قبول نمیکند نمازها ما را مَطَاعِيمٍ فِي الْأَعْسَارِ فِي كُلِّ  
مَشْهَدٍ لَقَدْ شَرَّفُوا بِالْفَضْلِ وَالْبَرَكَاتِ ۝ یعنی بسپا طعام دهند  
 و ضیافت کنند اند در پریشانیهما و قحطیهما در هر محلی بجهت حق که شرف  
 یافته اند بفضل بر دیگران و ببر که آنها که از ایشان بمرم رسیده است



وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَمَلَدِيْبٌ وَمُضْطَغِنٌ ذُو آخِنَةٍ وَتَرَاتِيْبٌ  
 یعنی ونبشند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غضب کنندگان  
 حق ایشان و تکلیم کنند یا کینه ور که عداوت ایشان را در دل داد  
 و طلب کنند است خونها را که رسول خدا و امیر المؤمنین در راه خدا  
 یعنی در چهار بجهت اند: اِذَا ذَكَرُوا قَتْلَ بَيْدِرٍ وَخَيْبِرٍ وَهُوَ حُنَيْنٍ  
اسْتَبَلُوا الْعَبْرَاتِ یعنی هر گاه پیاد میآوردند کشته شده ها جنک بد  
 و جنک خیبر و جنک حنین که بردست امیر المؤمنین علیه السلام کشته  
 جا میگردانیدند آب بد ها خود را اما جنک بد و حنین برای آنکه  
 پدیران و قارب ایشان در آند و جنک بردست آنحضرت کشته شدند  
 و اما جنک خیبر بسبب آنکه دیگران گریختند و فتح بردست آنحضرت  
 جا شد و اگر بجای خیبر احد بود مناسب بود زیرا که در جنک خیبر  
 از فریب کشته نشد مگر آنکه در ضمیر ذکر و امانت فان اهل کتاب نیز  
 داخل باشد: فَكَيْفَ يُجِوْنُ النَّبِيَّ وَرَهْطَهُ و هم ترکوا احشاءهم  
 و عزایت یعنی سپر چگونه دوست دارند حضرت رسول را و خویشان  
 قبیله او را و حال آنکه پر کردند احشاء خودشان را از کینه و عداوت و زال  
 رسول بسبب پدیران و قارب کشته شده در جنک بد و احد و خیبر

لَفَدَ لَابُوهُ فِي الْمَقَالِ وَأَضْرَبَ : فُلُوبًا عَلَى الْأَخْفَادِ مِنْ طَوْبَانٍ  
 یعنی بختیونی بزیم و هموار میکردند در ظاهر کلام و پنهان میکردند  
 عداوت و حسد را در دلها که بچیده شده بود برکنند و برکنه  
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا يُعْرَبُ فِي مُحْكَمٍ : فَهَاشِمٌ أَوَّلِيٌّ مِنْ هَرِ وَ هَنَانٍ  
 یعنی اگر نبود خلافت مکر بقرابت محمد صلی الله علیه و آله بر بنی هاشم  
 اولی خواهد بود بخلاف آنرا جماعتی که خویشی دارند و در نسب ایشان  
 كُنَّا كُوهَا هَسْتُمْ : سَأَلَ اللَّهَ قَبْرَ أَبِي الْمَدِينَةِ غَيْبَهُ فَقَدْ حَلَفَ فِيهِ  
 الْأَمْرُ بِاللَّيْلِ كَانَتْ : یعنی آب دهد خدا قبر را که در مدینه طیبه است  
 بیاران رحمت خود بر نازل شد در آن قبر یعنی بابر که ثانی است : نَبِيُّ الْهُدَى  
 صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةٌ وَ بَلَغَ عَمَّا رُوحَهُ الْخَفَاتِ : یعنی نبوت هدایت  
 درود بفرستند بر او ملائکهها و برسانند از ما بروح مقدس او با درود بختها  
 وَ صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ سَارِقٌ : وَ لَأَحْتِ بِجُودِ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتٍ  
 صلوات فرستند بر او حقیقتاً ما دامیکه طلوع کند خورشید از افق و مادام  
 ظاهر شود دستارها شب مبادرت کنند کان طلوع آفتاب : أَفَاطِمُ  
 لَوْ خَلَّتِ الْحَسَنُ بِجَدِّهِ وَ قَدْ مَاتَ عَطْشًا نَابِطًا فِرَاتٍ : إِذَا لَلَطُّ  
 الْحَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ وَ أَجْرِيكَ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ : یعنی ای فاطمه

اگر خیال کنی حسین را که بتیغ بیدریغ اعدا برخاک کربلا افتاده و در کما  
 شط فرات لب تشنه جان داده هر اینه طبا پنجه بر کونه کلکون خود خوا<sup>ه</sup>  
 زدای فاطمه و طرها از آب بد مخزون بر کونهای کلکون خود جاری <sup>خواه</sup>  
اَفَاطِمُ قَوْمٍ يَا بَنَةَ الْخَيْرِ فَاَنْدَبِي : نَجْوَمَ سَمَوَاتٍ بِارْضِ فَلَاحِ  
 یعنی ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خالق خدا و بوحه کن بر فرزندان خود  
 که ستاره ها فلک امانند و در زمین چول و بیابا افتاده اند  
قُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَاخْرَى بِطَبِيبَةٍ : وَاخْرَى بِبَغْدَادٍ نَالِهَا صَلَوَاتٌ  
 یعنی قبرهای چند در کوفه است و قبرها در کوفه و طیبیه و قبرهای دیگر  
 در فتح مکه مشرفه برسد بانها صلوات من : وَقَبْرٌ بِارْضِ الْجَوْزِجَانِ  
مَحَلُّهَا : وَقَبْرٌ بِبَا حَمْرِي لَدَى الْعُرَابِ : یعنی و قبر چند که زمین  
 جوزجان محل آنهاست و قبر یکی در با حمریست در غربت و اول اشاره  
 بقتل یحیی پس زید شهید که بعد از شهادت پدر بخراسان رفت و در آنجا  
 خزوج کرد در زمان ولید پلید از خلفا بنه امپه در جوزجان خراسان  
 شهید کردند و بردار کشیدند و بردار بود تا ابو مسلم مروی خزوج  
 و او را از دار پایین آورد و دفن کرد و در دم اشاره بقتل ابراهیم پس  
عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ الْحَسَنِ که بعد از کشته شدن برادرش محمد <sup>رفت</sup> که پنجم و بعد از آن

در ریاضه که در شانزه فرسخ کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون است  
 و تفصیل این قصه ها در حیا الغلوب شاید و باید ذکر شده است : و قَبْرُ  
 بَعْدًا دَلِيْفَقْرِكَيْهٖ : تَضَمَّنَهَا الرَّحْمٰنُ فِي الْعَرَفَاتِ : یعنی و قبر که در بعد  
 است برای نفس پاکیزه که او را خداوند بر جنت خود فرود گرفته است در عرفه  
 هشت و ابن بابویه روایت کرده است که در جبل کعبه چون با بنام وضع قصه  
 حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که میخواهم که در این موضع روییت الحاف کم  
 که قصه تو تمام شود عرض کردیم بلی یا بن رسول الله پس ایندی و بیدر  
 وَ قَبْرُ بَطْوِسٍ يَا هَا مِنْ مَصِيْبَةٍ : الْمَتَّ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفْرَاتِ  
 إِلَى الْخَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا : بَفَرَسٍ عَنَّا النِّعَمَ وَالْكَرْبَاتِ :  
 یعنی و قبر بکه در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است که پیوسته اش  
 حزن در درون میافزود باناها جانوز ناروز حشر ناروز بکه حق  
 برانگیزد قایم بر آنکه فرج میدهد از ما غمرا و کربنها را علی بن موارث الله  
 امْرُؤٌ : وَ صَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلُ الصَّكَاوَاتِ : یعنی صاحب آن قبر علی پسر موسی  
 خدا با صلاح آورد او را و درود بفرستد افضل برود : وَ آتَا الْمَضَاتِ  
 الَّتِي لَسَتْ بِالغَاثِ مُبَالِغًا فِي بَكْنِ صِفَاتِ : قَبُورِ بَيْطُنِ النَّهْرِ  
 جَنِبِ كَرْبَلَا : مَعَسَّرَهُمْ مِنْهَا شَطْرَاتِ : تَوْفُوْعَ عِطَاشًا بِالزَّفْرَاتِ  
 فليتنه

فَلَبَّتَنِي تَوَفِّيَتْ فِيهِمْ قَبْلَ وَفَاتٍ بِعِنِّي لِسَانِ مُصِيبَتِهَا كَدَلِ مَرُوحَةٍ  
 وَبَدَا وَرَدَ اسْتِ اَلْاِخْتَانِ مُصِيبَتِهَا كَدَلِ وَصْفِ اَنْهَا جَانَا كَدَلِ بَايَدِ نَبِيْنَا  
 بَلَكُم فَبِحَسْبِ اسْتِ كَدَلِ وَافِعِ اَنْدَرْدَرْدِي كَدَلِ هَمِي كَدَلِ اَزْ يَهْلُو كَدَلِ اَلْاِجَارِ  
 وَرَا خَرِشَبِ اَكْرَدِ اَلْاِخْتَانِ وَنَلَمِ اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي  
 وَفَاتٍ اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي اَنْدَرْدِي  
 پيش از هر يك مبردم اَلِي اللّٰهِ اَشْكُو اَلْوَعْدَ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ سَقَنِي بِكَاسِ  
التَّكْلِ وَالْفِطْعَانِ بَعْنِي بِجَدِ اَشْكَائِي مَبْكُم سُوحْنِ دَلِ خُودِ رَا دَرْدِي  
 وَتِي كَدَلِ بَايَدِ مَبْكُم اِيْشَانِ اَكْرَدِ مَبْ مَبْ اَشْمَدِ كَسْمَا مَبْ مَبْ مَبْ مَبْ مَبْ مَبْ مَبْ مَبْ  
اَخَافُ بَانَ اَزُورَهُمْ فَتَشَوَّفِيْنِي مَصَارِعُهُمْ بِالْجُرْعِ وَالْاَلْحَارِ اَنْدَرْدِي  
 مَبْ  
 اِيْشَانِ وَقَبْرِهَا اِيْشَانِ كَدَلِ وَافِعِ دَرْدِي اَوْدِي وَنَخْلِنَا تَقْتَمُهُمْ  
رَبِّ الْمُنُونِ فَمَا تَرَى لَهُمْ عَفْرَةَ مَعْشَرَةِ الْاُجْرَاتِ بَعْنِي بِرَا كَدَلِ كَدَلِ  
 اسْتِ اِيْشَانِ اَحْوَارِثِ رُوْزِ كَارِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ  
وَارِدِ شُونَ دَرْدِي حَجْرُهَا اَنْ يَادِرْ جَوَانِبِ اَنْ خَلَا اَنْ مِنْهُمُ بِالْمَدِيْنَةِ  
عَصْبَةِ مَدِيْنِيْنِ اَنْضَاءُ مِنَ اللَّزْبَاتِ بَعْنِي بِغَيْرِ اَنْ كَدَلِ جَمْعِي اِيْشَانِ  
 كَدَلِ دَرْدِي مَدِيْنَةِ مَشْرِفِهِ هَسْتَنَدِ بَا مَدَلْتِ وَخَوَارِي وَلا غَيْرِهِ اَنْ مَحْزُ وِشْدَلِ

روزگار فلیکله زوار سیوی آن زوراً من الصبغ والعقبا والرخا  
 یعنی کم کسی زیارت میکند ایشانرا مگر آنکه زیارت کنند چند دان  
 در آن بیابانها از کفتارها و عقابها و هماینها که در ویرانها بتند  
 لهم کل يوم تربة بمصاحح : توت في نواحي الارض مغزفات  
 یعنی از برای ایشان هر روز تریه بهم میرسد در فترت چند که افاقت  
 مینماید در نواحي زمین جدا از یکدیگر : تنكب لأواء السنين  
 جوارهم : ولا تصطليهم جمرة الجرات : یعنی دور میشود  
 و بلاها سالها از جوار آن صاحبان قبرها زیرا که در رحمت و نعمت  
 پروردگار خودند و حرارت خنجرها جهنم با ایشان نمیرسد  
 وقد كان منهم بالحجاز وأرضها معا وپرتخارون في الأوقات  
 یعنی و بتحقق که بودند از جمله سادات رفیع الدجانات که در حجاز  
 و در حوازی زمین آن بیابانها کنند دشمنان و بسیار کندیگان  
 شرانرا در محط سال : حي كم نوزة المذنبات وأوجه تضيء  
 لدى الأستار والظلمات : یعنی ایشانرا بارگاه و حریم سر بود که زنا  
 گناه کاران زیارت ایشان نمیتوانستند رفت چه جا آنکه اهل گناهگان  
 در وچند داشتند که روشن میبخشد در زبر پودها و نار یکهها

إِذَا وَرَدَ وَأَخْلَا بِسَمِّ مِنَ الْفَنَاءِ مَسَاعِيرِ حَرْبٍ أَفْتَحُوا الْعَمْرَاتِ  
 یعنی هر گاه وارد میشدند بر لشکری بانبزها کندم کون این صغیر را  
 آن نبزها که افزونند از جنک خود را بباکانه داخل میکردند در  
 جنک فَاَنْ فَخْرًا يَوْمًا اتُوا مُحَمَّدًا وَجِبْرِيْلَ وَالْمُرْقَانَ وَالسُّورَةَ  
 یعنی اگر فخر کنند روز میاورند محمد صلی الله علیه و آله و جبریل و کلام  
 و سوره ها کلام مجید را وَعَدُّوْا عَلِيًّا ذَا الْمُنَاقِبِ وَالْعَلِيَّ وَفَاطِمَةَ  
 الزَّهْرَاءِ خَيْرِ نَبَاتٍ یعنی و می شمارند علی علیه السلام که صاحب منافع و  
 بزرگیست و فاطمه زهرا علیه السلام که خیر نبات است وَخَزْرَةَ وَالْعَبَّاسِ  
 ذَا الْعَدْلِ وَالْتَفَّةِ وَجَعْفَرَهَا الطَّيَّارِ فِي الْحِجَابِ یعنی و می شمارند  
 حمزه و عباس که صاحب عدالت و پرهیزکاریست و جعفر ایشان را که پوز  
 کنند است در حجابها عزت و شرف اُولَئِكَ لَا مَلْفُوحٌ هِنْدٍ و  
 حُرِّيَّهَا سُمَّةٌ مِّنْ نُّوْكَأٍ مِّنْ فُنْدِيَاتٍ یعنی آن بزرگواران که  
 ذکر کردیم نه از زنان هند زناکار و بجز سبک اند مانند معویبه و نه از  
 گروه و اشباهند مانند سمبه مادر زباید از احمقان قدار و تنجاست  
 در ضل و نسب سَتُّلُ تَيْمٍ عَنْهُمْ وَعَدِيَّتُهُا وَبَيْعُهُمْ مِّنْ  
 أَجْرِ الْعُجْرَاتِ یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابو بکر

که از قبیلۀ قبیلهٔ بنی نضیر بود از عمر که از قبیلۀ عدیته که چراستم بر اهل بیت گردید  
 و بیعت ایشان بدترین کنایان بود از ابو بکر و عمر و هم عدل و ها عز و  
 محمد فَبِعْتَهُمْ جَانَتْ عَلَى الْعَدْرَاتِ و لیسیم صِنُوا النَّبِيَّ مُحَمَّدًا  
 ابو الحسن الفراج لِلْغَمْرَاتِ یعنی ایشان کشند و عدول کردند از وصی  
 پیغمبر بیعت ایشان آمد بر سبیل بکرها و جمله ها ولی و امام ایشان  
 همتا رسول و ابو الحسن که فرج دهند غمها عظیم ملامت فِي آلِ النَّبِيِّ  
فَالِهَمُّ اجتنابی مادام و اهل ثقات تَحْتَرَهُمْ زشت نفسی أَنَّهُمْ  
 علی کل حال خیره الخیرات یعنی دوردار ملامت خود از من در محبت رسول  
 سلم الله علیهم بر ایشان دوست منند تا هستند و معتمد منند اختیار کرده ام ایشان  
 از بر اصلاح نفس خود ایشان در هر حال بر کز بدکان میباشند نَبَذُوا إِلَيْهِمْ  
بِالْمَوَدَّةِ صَادِقًا وَسَلَّمَ نَفْسَهُ طَائِعًا لَوْلَاتِ فیا رب زنی فی هوای  
 بصیرت و زوجه هم یارب فِي حَسَنَاتٍ یعنی افکنند محبت خود را بسوی ایشان  
 از روضه و تسلیم کردم جان خود را بطوع و رغبت از برای امامان خود  
سَابِكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبًا و ما نأح قمری عَلَى الشَّجَرَاتِ و لانی لمولاهم  
 و عاهد عدوهم و لانی أَخْرُونَ بِطُولِ حَيَاتِي شبر ایشان که به خواهم کرد  
 مادامیکه حج کند از بر خدا سوارها و مادامیکه بخواند و نوحه بکند قمری در  
 شامها



شاخها درخت و بد رستیکه من دوستم باد و ستان و دشمنم باد شمشیر  
 و من محزونم بد رازی ندک ز براکه ایشا نرادر این احوال نمینوار دید عظم  
 بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كَهُولٍ وَفَيْبَةٍ لِفَاكِ عَيْنَاهُ أَوْ لِحَمَلِ دِيَارَةٍ وَاللَّيْلِ  
 قَبْدِ الْمَوْتِ حَطْوَهَا فَأَطْلَقْتُمْ مِنْهُ بِالذَّرِيَّاتِ يَعْنِي جَانِ خَوْرًا  
 فدای شما میکنم ای پسران و اچوانا اهل بیت علیهم السلام کنید مسلمانان را  
 چنانکه عادت شماست از خلاص کردن اسپران باد یعنی که بر کسی لازم شده باشد  
 و قادر بر او نباشد شما متحمل پش او بشوید و از برای نجات دادن سواران  
 چند که در محصر افتاده باشند و تن بمرن و کشته شدن داده باشند بجای  
 گو بامرک با اسپران در بند و زنجیر کرده است گفتار آن بر که بچین نداشتند  
 و شما بنده از برای اسپران بر دراید و از کشته شدن نجات بخشید بکار فرمود  
 نَبْرَهَا وَشَمِيرَهَا أَحِبُّ قِصَمَ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ وَأَهْجُرُ فِيكُمْ زَوْجِمُ  
 وَبَنَائِي یعنی دوست میدارم آنها را که خویش من نیستند با خویشی درند  
 هرگاه دوست شما باشند دور میکنم از زن خور و دختران خود اگر آن  
 شما نباشند و اگر هم حبیبکم مخافه کا شیخ عیند لاهل الحق غیر مؤمنان  
 یعنی پسران میکنم محبت من شمارا از ترس دشمنان همچنان دشمنی پنهان میکند  
 دشمنی خود را و معاند اهل حقست و موافق در مذ هب نیست فیاعین

بکفهم وجودی بعینه فَقَدْ اَنَّ لِلتَّكَابِ وَالْهَمَلَاتِ یعنی پس اید  
 که به کن برایشان و بخش کن بآب پده پر تحقیق که وقت آشد انت  
 که فرود بر آب پده را و نهزها از اشک جاز کردانی لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا  
وَاَيَّامِ سَعْيِهَا وای که لازجوا الامن بعد وفات یعنی سو کند مجبور  
 که ترس بودم از دشمنانم در دنیا و روزها سدر دنیا و بدستیکه اید  
 که این باشم ببرکت شفاعت پیشوایان از خوف عذاب الهی بعد از وفات  
 من و عبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که  
 این کرد اندر روز ترس بزد یعنی روز قیامت الْمُتْرَلِي مَذْثَلُونَ  
حِجَّةً اَرْوَحُ وَاَعْدُو دَائِمُ الْحَرَاتِ یعنی آیا نمی بینی که مدت سه سال  
 که شام میکنم و صبح میکنم پیوسته در حسرتیم از مظلوم بودن اهلبیت  
 ادری فینهم فِي غَيْرِهِمْ مُنْقَبًا وَاَيْدِيَهُمْ مِنْ قَبْلِهِمْ صَفْرَاتِ یعنی  
 حضور ایشان از خضر و غنایم و غیر آنها که مال امام و اقارب اوست در میان  
 غیر ایشان قسمت میشود دستها ایشان از حق خود خاد عبل گفت چون  
 بهتر خواندم حضرت کردی و فرمود الْحَزْنُ عِ رَأْسِ كَفْتِ وَاكْرِبُ نِزْ حَضْرَتِ  
بِرْمُصِبْتِ اَهْلِبَيْتِ است نه بر چیز دیگر و کف داوی من جوئی لِي وَالْجَو  
اُمَبَةَ اَهْلِ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ وَاَلْ زِيَادِ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ وَاَلْ

رسول الله منهنكاتب یعنی چگونه دو کلمه بسوزش دلی که دارم و سوزن  
 دل من از آنست که بنوامد که اهل کفر و لغتها بوده با ال زیاد و ولد الزنا  
 در قصرها مصوز باشند و ال رسول خدا را هنک حرم نمایند سائیکم  
 ما ذر فی الأفوشارق و نادی مناد الخیر بالصلاوات و ما طلعت  
 شمس و حان عزوبها و باللیل آیکمهم و بالغدوات یعنی خواهم  
 کرپست مادامیکه طالع شود در افق آفتاب و مادامیکه ندا کند مناد  
 خیر بسو خیرها دامک طلوع کند آفتاب یا نزدیک عزوب آن شود و در  
 و شب کرپه خواهم کرد و بار رسول الله اصبحن بلقعا و ال زیاد  
 تسکن الحرات و ال رسول الله تدعهم خورهم و ال زیاد ربه  
 الحرات و ال رسول الله بسبب حرمهم و ال زیاد اموا السران  
 خانها رسول خدا و دبر اگر دبد و ال زیاد در حجره خورد نشنند  
 و ال رسول خون از کلوها ایشان میچپ ز فید و ال زیاد صاحبان  
 جمله هاناز بودند و ال حضرت رسالت پناه حرمها ایشان اسپر شد اند  
 و ال زیاد در راهها ایمن بودند اذ اوتروا مد و ال و اترهم اکفا  
 عن الاذنا و منقبضات یعنی هرگاه جناب یافتنه برایشان وارد  
 نمیتوانند دعوا خون و دبه برایشان بکنند بلکه محتاج میشوند

نبارك رسول الله في الصلوات  
 و بار زیاد اصبحنهم

که دراز میکنند بسوا ایشان از برای سؤال دسته چند را که در طلب جنایت  
 کوناها و منفیض بود و عبل گفت چون این بیب را خواندم حضرت دستها  
 خود را مپگردانید و مپگفت بیه والله کوناهاست دستها ما از گرفتن عوض  
جنایتها که بر ما وارد شده و مپشود فلو لا الذی ارجو فی الیوم او عند  
نقطع نفساً ترهم حرات یعنی پس اگر نبوا آنچه امید وارم من او را که  
 واقشود با فردا پار مپشد جان من از بی ایشان از جهنم حراتها: خروج  
ایام لا محاله خارج: بفوم علی اسم الله والبرکات بمیز فینا کل حق  
و باطل و بجز می علی التعماء والتقیات: یعنی آنچه امید وارم بیرون  
 آمدن امامیست که البته بیرون آید و قیام نماید با ما متبنام خدا و یار  
 او و با برکتها و ثبته دهد در دنیا ما و ظاهر کرد اند هر حق و باطله و جزا <sup>دهد</sup>  
مردم را بر نعمتها و بر عفوئنها فیا نفس طیبه تم یا نفس فابشر: فمن بعد  
کما هو ان: ولا تجزع من مد الجور انی: اراقول قد اذنت لیلنا  
 یعنی پس ایجان من خوش باش پس ای نفس شاد باش پس در نیست هر چه  
 آمدنی است و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان بدرستیکه من مبین  
 فوت خود را که اعلام میکند و خبر مپدهد که ثابت و باقیست فان  
قرب الرحمن من نلک مدی: واخر من عمری و وقت وفای شفت  
 ولم

وَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي غَصَّةً ۚ وَرَوَيْتُ مِنْهُمْ مَنْصَلَةً وَفَنَدَيْتُ ۚ لَيْسَ كَرِيهُنَ  
 نَزْدِيكَ كَرْدَانِ دَر حَمَنِ بَانْدُ وُلْتِ مَدَّتْ عَمْرًا وَنَاخِرَةً نَهَائِدِ اَزْ عَمْرٍ  
 وَوُفَّتْ وَفَاتٌ لَشَفَعِ خَاطِرِ حُفُودِ مِهْكَمِ اَزْ اِيْشَانِ وَاَزْ بَرَايِ نَفْسِ حُودِ  
 غَصَّةً وَاَنْدُوْهُمِ مِهْكَ اَزْ اِرْمِ وِسْبَرَابِ مِهْكَ وَاَنْهَمِ اَزْ خُونِ اِيْشَانِ شَمِشِدِ  
 نَبِيْةً حُوْدُرًا ۚ فَاِيْ مِنْ الرَّحْمَنِ اَرْجُوْ بِيْجِهَتِهِمْ ۚ حَبُوْةً لِّدَا اَلْفِرْدَوْسِ  
 غَيْرِ تَبَابٍ ۚ عَسَى اَللّٰهُ اَنْ يَّرْفَحَ لِّلْخَالُوْا اِنَّهٗ يَلِيْ اَكْلِ قَوْمٍ دَا اَنْتُمْ  
 اَللَّحٰطَاتِ ۚ بِعَنْ بَدُوْ سِتِيْكَ مَنِ اَزْ خَدَا وَاَنْدَا مِيْدَا وَاِرْمِ لِيْ سَبْحَتِ  
 مَحَبَّتِ اِيْشَانِ زَنْدِ كَا نِيْ دَر رُطْبَشْتِ كِهْ مَنَفْعُ مِيْشُوْدْ هَرْ كَرِ نَشَائِدِ  
 حَقْتَا حَمِ كَنْدِ بَرِ خَلَا بُوْ وِبَرَا نَكِيْزِ دِرْ بَرَا اِيْشَانِ چَا رِهْ كِهْ سَبْحَتِ اِلَا صِهْ  
 اِيْشَانِ اَزْ جُوْرِ مَخَالِفَا بَدُوْ سِتِيْكَ حَقْتَا نَسَبِ طَهْرِ قَوْمِ بِيْوَسْتِنَا  
 لَطْفِ دَارِدِ ۚ فَا زَقْلَتْ عُرْفَا اَنْكُرُوْهُ مِمَّنْكَرِ ۚ وَعَطَّوْا عَلَيَّ التَّحْقِيْقِ  
 بِاَلِشِيْهَاتِ ۚ بِعَنْ لَيْسَ اَكْرُوْهُمِ سَخِيْ نِيْ كِيْ رَا اِنْكَارِ كَنْدِ اَنْ اِسْجِنِ بِيْكَ  
 وِبِيْوَشَانِدِ حَقِيْقُوْ حَفْرَا بِيْشِيْهَاتِ ۚ تَقَا صَرُ نَفْسِيْ دَا اَمَّا عِنْ جَدَا لِهْمِ  
 كَفَا نِيْ مَا اَلْفِيْ مِنْ الْعِبْرَاتِ ۚ بِعَنْ كُوْ نَاهِيْ مِهْكَ نَفْسِ مَنْ بِيْوَسْتِنَا  
 جَدَا لِ كَرْدِنِ بَا اِيْشَانِ لِيْ اَسْتِ مَرَا اِيْجِهْ مِهْ نِيْزِمِ اَزْ اَشْكَ مَا اَنْدُوْ حِيْثَا  
 اُحَاوِلُ نَقْلُ الصَّمِّ مِنْ مُسْتَقَرِّهَا ۚ وَاَسْمَاعِ اَحْجَارِ مِنَ الصَّلْدَانِ ۚ

یعنی اراده که من کرده ام که ایشان را بجزه و برها و موعظه هدایت کنم مانند  
 آنست که کسی خواهد که سخن را از جای حرکت دهد و بستگهای  
 سخن بشنوند فَجَبَّ مِنْهُمْ أَنْ أَبَوْعَ لِعَصِيٍّ تَرَدَّدَ فِي صَدْرِي وَفِي  
لَهَوَاتِي یعنی پیر بخت مرا از ایشان آنکه بر گردم باند و هر که در کوه  
 که شده باشد و نتوانم فرورد و نتوانم انداختن پس تردد باشد  
 میا سپند و حلقه من فِي غَارِي كَمْ يَنْفَعُ وَمَعَانِدِي بِمِيلٍ بِهِ الْاَهْوَاءُ  
لِلشَّهَوَاتِ یعنی بعضی از مخالفان عارفینست بچو که بعلم خود ضنفع  
 نمیشود و بعضی معاندینست که میل میدهد هواها نفسا و اربابو  
 شهواتها و خواهشها كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ ذُرْعَاهَا لِمَا  
حَمَلَتْ مِنْ شِدَّةِ الزَّفَرَاتِ یعنی نزدیکست و کوبایمی بینی که زندانها  
 پهلو من عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام بر آنها و پنهان کرده ام  
 در آنها از آه سوزناک و ناله درد آمیز چنانکه چنانکه شاعر گفته است  
 ناله راهر چند میخواهم که بندها مینگشتم سپند میگوید که مِنْ شِدَّةِ مَدَامِ  
فَرِيَادِكُنَّ و در بعضی از روایات اینند و بیست مذکور است فَبَادَرَتْ  
عَلِيمَ النَّبِيِّ وَاللَّهِ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ رَأَيْتُمُ النَّفْحَاتِ لَقَدْ أَمَنَّ نَفْسَهُ  
بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا وَإِنِّي لَأَرْجُوا أَلَمَّنْ عِنْدَ مَمْلَكَةٍ یعنی پس یارانان

علم پیغمبر و آل او بر شما باد سالک که شمشیر پیوسته در روز بدین  
 باشد بخفیف که این بود جان بیکت شما در حال حیات من و  
 بدو سبکه امید دارم که در امان باشم بشفاعت شما از عذاب خدا  
 نزد مردن من انشاء الله تعالی

تمام شد ترجمه فضیله غزای و عیال رضوی الله عندهم سبیل اخضا  
 والتوکل علی الله العظیم الغفار

واقعة قیامت بسم الله الرحمن الرحیم من کلام مه ففناح

حدید و چرخ آباغ عضدن	فصبح بلیل کل بوته اما مثلن
که چون نهال قیامت اولور بهما افشا	نور حلم خدا در ظهور اید طوفان
فضا شش هبنده مؤجد الم ساچلور	جهان بان اوزنیه باب در دروغ اچلور
سالور چو طنطنه نفع صو اسرافیل	تمام قافله کاینات بانک رحیل
عدم دیار بنده عالم روان اولور بکسر	چه عاصی چه مطیع چه مؤمن و کافر
فنایه باش چکر کاینات هر نه که دار	بغیر ذات خداوند واحد القهار
پسر سر و شریلی چجاب و حندن	خطاب لم بنزل بار کاه عزندن
که ای مقرب در کاه کرد کار جلیل	مهمین فرشته در کاه حق اسرافیل
یتور سوامع امکاته بانک نفع صو	چه کافر چه مؤحد کون اولو انخو

ہر جناب سرافیلہ چوں خطا بخدا  
 تمام خلق سراپہمہ و پریشان حال  
 کید قرار لگ نہ توان و ناب فالور  
 زبر کہ تلخ کچے خلق ایچون او کوز اوقتہ  
 بان کور و حداد او لور زین زمان  
 ہزار و مدہ عتاب مہیب قہاری  
 درون یاغہ و دیوان کبر یا پیکون  
 آچوبد و چتر بو کوندہ لوا ای جبار  
 بوجانکد اعتاب خطا بدین مردم  
 چہ پنختے و چہ ہما جملہ بر برہ فار شور  
 ہر ملائکہ دوزخہ اور مدہ خطاب  
 جہنمے کہ لبالب دوقہر و کین ایلہ  
 حد ہند و رکہ او کون یکدین ملائکار  
 ہند محشر چکوب او جگر مدہ مہیب  
 ایدندہ دفعہ اول خروش در باجوش  
 شاہ لرتو کولوب باشہ جرح اخضر دن  
 ابد قیام ایسندہ رستخیز اولور سید  
 مزار دن چقاروب باشہ مضطر اجوال  
 نہ برسور و شمعہ فرصتہ بر جوا قالور  
 بنا عرصہ شرطیج اولور تمام مات  
 چقار دوزخ فلکہ نالہ و نقان و امان  
 کہ اپکروہ بیک خطہ کنہ کاری  
 توقف الہیب و موقف جزایہ کلون  
 مطہعن آبرون جو قہ کنہ کاری  
 الورد کلافہ پیچیدہ کیے سردر کم  
 سالور نقاب ہوزندن او کوندہ خشر  
 جناب خالفدن کافی شتکان عذاب  
 چکون بو محشر زنجیر آتشین ایلہ  
 جہنمے چکون ہشر کاہہ ایلقالار  
 ہر سدا اوز ولوب خالفدن قراروب  
 حرارتندن اونون جملہ خلق اولور مدار  
 نغان و نالہ ہر شہ اہل محشر دن



اسر سموم مخالف بسان شعله نار  
 ایکنجه دفعه چکیده ز فیر نه هر شکاف  
 تکرک ناک تو کولو ب پر یوز بنه هر نه که وار  
 صد اولو نیسه قان دن دونار نایاف  
 در شوب نزل لزه ده شدن انبیا جلیل  
 در شوب سجود دهر جمله انبیا کبار  
 صغ و نوح و کلیم و خلیل واسمه عیال  
 اهل مخ عبادک فناعذاب النار  
 جهان دن کچو بن رخنه آسمانه سالو  
 اولور تلام دریا قهر دن مبهوت  
 اولور اولو بدستان زورق ملکوت  
 مقرر بین سر ابرده الوهیت  
 حفیظ ولوح و قلم حاملان عرش جلیل  
 امین سر خدا جبرئیل و در راسیل  
 تمام ذروه کرد بیان عرش مکین  
 ظهور کلشن نزهت سر اعلیٰ بین  
 هر اسل اولو بان ربنا ظمینا خوان  
 در شوب سجود دهبوب بخناض الزمان  
 او کونده خلق جها سطوت قیامدن  
 تمام لال اولور شدت حرارندن  
 حرار نوز سببند دخی نفس کلشن  
 بله دوشند اوداناله جرس کلشن  
 زبس حوشن فالورا اهل خرا کون بکس  
 اولور دبان حوشان واری محشر  
 اسر سموم بله متصل چو باد شمال  
 شراره لر تو کولو چرخل سما مثال  
 او کون سموم فیلور اهل خرا بی آرام  
 حرارندن اولور مضطرب چه خاص وجه عام  
 کلور ترا که اول مله قطعه قطعه شرار  
 بلوت کچه یقلوب باش ادر شبر خردار

اروفتد کس مگر دهشت فبامند  
 نزل حادثه شدت حرارتدن  
 کل اوز لوجهر لره بکسر کثور برقا  
 حر بر سپنه لری غصده دونا رخفان  
 بو ماجرا کوروب انبیا فالور خاموش  
 توان وقاب و زولوب الن و جن اولورده  
 حد پندرد که او کون جمع اهل محتردن  
 نجوم سعد سپهر تشیع ایمان  
 دور و بشفاعین بر و سبله آخدارالا  
 جناب حضرت آدم حضور بنه وارا  
 که ای صنعی الهی مقرب درگاه  
 خلیفه احدی لوح کبج ستراله  
 بو کونده سن همه انبیا یه سن مقدم  
 سفوند و رتبه خمر طینه آدم  
 سنکا اولوبد و مفوض خلافت کبری  
 کلوبد و شانکا توقع علم الاسماء  
 جسته مطلع انوار ذوالجلاله سن  
 کرایه نخده اوصاف لایزاله سن  
 یافد و موجه دریا قهر سبحان  
 نکارخانه ایجاد ایلله فانی  
 توفیق ایتمه داخه باب کبریا پیتور  
 توجه ایست اوز و در که خدایه بنور  
 شفاعت ایلله تا منبند امت قبل  
 اوزون بو فاخلف اولانکا چینی  
 آچار بو فوعله آدم زبان کوه بار  
 ابد سر شکله رنگین صفحہ رخسار  
 اسپرام بلاها ترک اولایم  
 که منده سبز ثکے سر کشته بو صحرایم  
 خلاف حکم خداوند ارتکاب ایتمدم  
 مقیم جنت ایکن امرنا صواب ایتمدم

بولغز شنگ سببیدن هنوز منفعلم  
 بنده سگوت قهار دن هر اسم وار  
 صواب اولد که بند کنا ایلپه سوز  
 کورنده خلق که آدم ایلد بونوع حد  
 وار اولا قاطبه انبیا په عجز کنان  
 دوشوب تظلمه الحاح بیغیر ایلر  
 بیغیر ان اولو العزمه بوز و پرویت  
 اودمک اهل قیامت تمام اولور یا بوی  
 امید دهکنر خلفچون اولور مسدود  
 که ناکهان غزال عنایت آزلی  
 پیرد ماغله دمبدم نسیم عطا  
 پیر خطاب خدا فخر انبیا یه عیان  
 تا پویدور و نوبازار رسنخبر انجبا  
 دور و بی مقام شفاعتله التجا ایله  
 سالتوبلا اولر پنه سایه حمایتکا  
 مباح سگوت قهار دن هر اسم ایله سن  
 ندامت ایچره قلوبی والجلال الدنجم  
 آلودر جانم غم خوف بهیچ اسم وار  
 بوما جرایبه واروب و نکه چار ایلیه سوز  
 دوشوب نزلله برهم بی صفت محشر  
 بسا زلف پریشا تمام سرگردان  
 شفاعت اتمکه تکلیف و التماس ایلر  
 شفاعت اتمکچون کسه فلیتو جرت  
 آچار امید نهما شکوفه افسوس  
 بیغیر در که احسان ادر معبود  
 ساچوب شمبه ناف نوبدیم یز  
 فضا محشر ایلر اوردن دشت خطا  
 که ایشفیج صفت صفر کنده کاران  
 دور و بی شفاعتچون وعد کاهه ایله  
 بور و سیاهلرون در رینه در و ایله  
 تمام خلق بوکون کوز تکوین شفاعتکا  
 قبولدور بزه هر بوع التماس سن

ارزنگ ایاغدر در بر متضرر علیے کو تور  
 سلام ابدون انکا بدن هم ایستون <sup>حالی</sup>  
 دیون که فیر ایچنک ندر و منس آرام  
 بولونده حضرت حواد مریم و سارا  
 توچه ابله که عالم سنوز لصفندور  
 اولور روانه جناب مقدر نبوی  
 باساز زمانده قدم فیر عرش و نساپه  
 و پرور جواب سلام علیک یا ابناء  
 عجب عجب که بوکون باد و دوستان <sup>ابتلا</sup>  
 بنکا بو تور که علیک ندر و در خبرن  
 نه اولک اول حکرم پارسه امام حسن  
 بچون سنونکله دکول البه هنش کونیز  
 مکر که معرک کر بلاد و پابر حبا  
 مکرهنوز اونکله سنان و ابنز یاد  
 جناب فاطمه ابلر شکایتی تمام  
 که اصبیة مرضیة رسول خدا

شنا بلن از وی مرند بتولر پتور  
 ایدون جانبنده حقیقت احوالین  
 بوخوردن آج کوز و کیم قیامت <sup>قیام</sup>  
 بوز اشتیافله دور مش خدیجه کبری  
 تمام منظر مقدم شریفندور  
 بئول جانبنده هم جناب مرتضوی  
 و پرور جناب رسالت سلام زهرایه  
 اولوم ندا سنکا هر دمه یار سول الله  
 قدم با سو بو پرورشک کلستان <sup>ابتدا</sup>  
 نه کلک باشنه اولشاه لافنه اثر ون  
 شکفته غنچه کلزار شادمانه من  
 ضیاء مریمک دبه ام امام حسین  
 مکرهنوز اونکله فئال ایل اعدا  
 اید حبال بحکم بن بیدیه بنیاد  
 کلور تکلم اولدمده هبیر بن انام  
 خلاصه الشیم الاممه النجباء

تعلل ایتمه که در کافیه سنجانے  
دروب اطاعت فرمان کردگار ایله  
قرار دونه در آیش فراردن اوتدے  
جناب فاطمه چون قبر دن قیام ایلر  
کوررکه عرصه محشره باغم واندره  
زبان خموش ودها بسنه بدخوناشنا  
اسر سوجهیم آنلری کتاب ایلر  
کورر بو حال غم اندوزی حضرت زهرا  
برالده کوه دندان ناک بیچنبره  
قرار دوشه و پرور ایله قانلو پیراهن  
لوا چی چتر آچار باشنه اوسنه میکا ایلر  
دروب یا غم منزاقه طهشت برین  
بو ططر ائله بوز محشره قور پر زهرا  
پتند محشره اولمغی صغار و کبار  
کلور صبیئه مرضیه رسول امین  
نظم ایله اوکون بانوی دیار الم  
کلوب تموجده دو تبش جهان امکن  
فضا محشره کلکت فوبها ایله  
نرحم ایله که خلق اخبار دوز کینده  
دروب رسول خدا بوز ن سلام ایلر  
دروب و خلق جهان هر طرفه کوره کوره  
قدم شکسته جگر تشنه و بدن عربان  
دگر بری برینه حله اضطراب ایلر  
ایدراراده محشر بچشم خون با ایلر  
برالده قانه بولاشمش عامه حیدر  
بری نشان حسین و بری نشان  
رکابده یوکور و رطرتو کان جبریل  
باسار رکابنه حور انصهر علیین  
یا نجه شهر خدا بر طرف رسول هدک  
پنر صدگ سمان که یا اولوا الاصباء  
نئون نشین سر ابرده سراق دین  
قوباندا حکمه عدل کبریا بیر قدم

دودوب شکایت و باشد آچار رو پاک  
 الیلہ قابمہ عرشیدن دوتار چالاک  
 زبان نبع شر باربند و پرور صیقل  
 یاوخ اولور بنہ ارکان آسمانہ خلک  
 دودوب مقام شفاعتہ النجا الیلر  
 سر شک آل توکوب عرض مدعا الیلر  
 کہ ایچیل آدون پرچم لوائی شنا  
 جناب مرچمنک ملجاء سپارغا  
 رباح مرچمنوندن کل لهشت برین  
 حجم سطوت قهر من شراره سے سجین  
 کیچر شنا بیلر لیل و نهار کونا کون  
 بو چشمه سارده بر پر شکسته بو قلمون  
 طهور کلشن تغدیس الجحیم افلاک  
 فرشته و ملک و کاملان خطر پاک  
 مقام فکرث ذاتونده ما عرفک خون  
 فضا بادیه و خلد تونده سرگردان  
 نظلم الیلر بودر کا هر کلسه هر مظلوم  
 نوال مرچمنوندن دکول سنون محرم  
 نه جور ایشک امتد رسول امین  
 اودم که ایلدی عزم دیار علیتین  
 تمام عاق اولوب مرضی علی پوزینہ  
 نغاب کفر چکوب رحمت حلی پوزینہ  
 که ناخوش اولوب شمع محفل ایمان  
 زرشنه نفس ابن ملجم شیطان  
 حسن که روشنه دیدہ پیغمبرید  
 روان فاطمه و جان جاز حیدرید  
 هوسله باشر چکر جام سوده الماس  
 بکر و چله و تزویر سے شر اتناس  
 توکولد چون کل صد برک باره پار هکر  
 و لے به پیش کذاری به پیش بی همتا  
 یوموب کوزینہ اولوب عازم دیار لفا

حسرتش نلب آسرو شادمان  
 صفا آینه خاطر رسول الله  
 الوب قوجا فنه هردم او نے رسول  
 نہ اہلستد کہ بوقوم مرند و ترسا  
 نہ خوف سندان ایدوب نہ حیا پیرن  
 بو ظلم بوجفال رو قوم روار و بنکا  
 پندک بویره طورہ اشکوہ ز ہرا  
 یز خطاب اطمی کہ خازنان سقر  
 اید احاطہ محشر فرشتگان عذاب  
 پناہ تا پمؤ ایچون هر رب قاچار سچا  
 بو کہ و دارده ناکہ بلند اولور غوا  
 کلورند آساردن کہ ایتها الثقلین  
 قویار بواد ایچن مشرق قدم امام مجید  
 دولو جراح تلہ پیکر ہما بوئے  
 او کینجہ بیتر ایکی تن جمعہ وانصار  
 صاغند قاسم غلطاد و شور علی  
 شکوفہ چین باغ کامرانے من  
 ضیا کرم مک دہلہ ولی سالت  
 با سارک باغ نہ ہردم دپردہ فراتہ عین  
 دپار غریب ارچون او نے کور و رب تنہا  
 نہ انفعال نہ اندیشہ روز محشر دن  
 شکستہ کونکلی بچوق خبر رواد و شکا  
 کلورنلا طہ دریا و ہر چیز خدا  
 کماہ کار لکری کہ نہ دن ایرہ لک  
 ہر اس و خوفہ روشو باہل خشار قلوب <sup>بتاب</sup>  
 ولہک وادی محشر کجا پناہ کجا  
 کہ بر طرف دن اولور دشت کر بلا پیدا  
 درون یاغہ کلور حضرت امام حسین  
 اوہبتیلہ کہ اولمشد کر بلا <sup>شہید</sup>  
 تمام قاندر نکین قباہ کلکوئے  
 کرو جہ جملہ اسیر اہل بیت اطہار  
 صولند حضرت عباس اولمہ انور

یا بنجد نوحه کذا سکینه و کلثوم  
 شکسته حال و پریشان آدم و اولاد  
 بوهیئتیله کلور حشر سیدالشهدا  
 مقام شکوده درو مشرباله فزار  
 شتابن بو کور و ریافتا که با آناه  
 سالوب قولین و نون بو بنده اولوب  
 دیوب بغا بنده کاما دیکن پده من  
 شکسته ما اینستهم کم کباب اولوب  
 بو وقتک سید سجاد و زینب و کلثوم  
 شتابن بو کور و ریافتا و چشم خون  
 کور بو خالبله اولادین و عالیشان  
 دوشتر تظلمه سوزیله عرض حال ایله  
 کلور همو خیر دریا و قهرجه هسنا  
 که جو قه جو قه ایدون زمزه کنه کار  
 دوشتر تزلزله ارکا حشر و هشتدن  
 کور دتباہ اولور کشته رجا بکسر  
 سینه اتمک مشغول بنیب مظلوم  
 چراغ محفل ایمان سید سجاد  
 کور که قاهمه عرشین دوتوب زهر  
 ایدر شکایت احوال حضرت بار  
 جناب فاطمه و جان بنده باغم و آه  
 صور و بوزین بوزین باد و چشم خون  
 ایندی و مولس و یار ستم رسیده من  
 بو عرض کا هک معویکن خراب اولوب  
 تمام ال علی و سکینه مظلوم  
 بناله و یقنان و سوک خضر زهر  
 ایله ایله دوتار ساعرشین کربان  
 تمام مطلبین عرض ذوالجلال ایله  
 فرشتکا عذاب بهر خطاب خانا  
 سالون جهمه بکسر بو قوم سکنا  
 امید و زلور شافع و یاستن  
 آچار لوک شفاعت جناب پیغمبر  
 بنان



سنا آہ سحرگاہ ساق عرشہ تین  
 کہ اہصبتی مظلومہ پسندید  
 بو ما جرادہ منم خاطر ہل کر دگخواہ  
 بو آہ و نالدن ای نور چشم ہو و نالک  
 کور رملول اولور حضرت رسول اللہ  
 دور ارا یا غدر رسول این باتمکین  
 انور لوی شفاعت الینہ شیخ خدا  
 دور و ب مقام شفاعتک بہتر ز رسول  
 اولور قبول شفاعت اہم نین عطا  
 ہمنا احدی قادر اعدا و ندا  
 تمام شیعارون در دینہ راقیلہ سن  
 حضور و سپہ روز لشکر فنا ہے  
 اگر چہ مفلس و عویہ جگر و چوخ اہم  
 رحلت فرمودن جناب سالت ماب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ  
 روایتید و کہ چون فخر و درمان خلیل  
 نسیم رحمت گلستان عرش مبین  
 جناب حضرت زہرا دین النما سے کید  
 شریف خاطر دین اولیش اگر چہ پیغمبر  
 منم رضام ایچون ایلہ شکایتون کوناه  
 یا و عندی او بلا شہ جز کا نیکون فلک  
 جناب فاطمہ اہل شکایتین کوناه  
 یا نجمہ ال نبی شافعا یوم الدین  
 اولور و انہ دیوان پارشا جزا  
 جناب حضرت جعفر ایل شفاعت کل  
 یتر نوید آچلور باب حبیب الماوی  
 امید ہن کر مندک بور و کہ روز  
 شنبع روز جزا ایلہ آشنا قبیلہ سن  
 کہ مہر ال علید ورائند مفنا ہے  
 محبت شہ مرد اند و نوشہ راہم  
 جناب عرش ماب رسول رب جلیل  
 شہم مغفرت نوبہار علیتین

سکون بخشردم انقلاب و حساب  
 محمدری مغز اولوالباب  
 بحکم لم یزل لا یزال و بی همنا  
 واروب مناسک حج و داع ایتدی  
 دوئوب بل بندہ بعد از آداج مقام  
 و پروتد ملتہ تزیین و دینہ استحکا  
 رجوعدان او قدر و فیکچستد غرض  
 کہ عارض اولاد وجود مقدسین رض  
 اود مد حضرت جبریل نازل اولاد اونکا  
 پیا بلہ ادا فیلد کامر حبیب خدا  
 جناب خونسکا تعظیم ایدوب سلم ایلیز  
 اگر جوا الہی لقای سبحانی  
 ہر سہ خاطر نکاشون از بیلہ راہی اول  
 ندیم محفل نورانی الہی اول  
 چقار لباس عناصر بو قدر بیارن  
 اولوب محلیع تشریف ندر والدن  
 دم و صائبوب قابون باد مجاہد  
 تدارک ایلہ وصیت بو پور قبل استجال  
 ایستند چون بو پیکر حبیب با تمکین  
 اولوب حظہ فردوس ایچون تدارک  
 کوررد زون او زبلہ اوضیع برکات  
 ہتہ سفر شہر بند تقدیسات  
 وصیت ایتد او کہ لازم وصیت ایلد  
 بیان فیلد او کہ لازم بضعت ایلد  
 ایدوب خلافتہ تعیین شاہ مردانی  
 داخہ سفارش ایدوب اہلبیت و قرانی  
 ایدوب رعایت زہلانی امتہ تا کید  
 یستد کیم اید اقبال عالم جاوید  
 ظہور کلد وجودندہ نوع نوع آلا  
 تا پوب ارجسم شریف ایچرہ درد استحکا

اور مدّ چهره کلفام زعفرانه دنوب	بها عافیه پوز قوپور خزانه دنوب
بتشد کیم ابد عزم دبار علیّه	قد و میلہ مشرف اوله شنت برین
جناب فاطمه انزو هکین و اشک افشان	او تور مشید او نوز باشه او شکر کریم <sup>کمان</sup>
اودم که کتشد هوشه سید ثقلین	قدم قوپوب او جابون حضورینه <sup>حسنه</sup>
هر ایکسید کیم قوپونه اچره ناز کما	بری پوزینه او پر بره دبره او یان
سانوردر مکر اولخواب خواب احدثه	خیال اید دیلیم کیم رسم اسرا احدثه
خیاله سالماز دیلیم که وقت چلند	دیمزدیلیم که بویا تمانی دکول قیامت
جناب فاطمه فع ایلر بید کای حسنه	چخونکر کوجیه ای نور دیده ابونین
که جد اگر مونکر دن قرار اید و بد فرار	تیور مونکر او نکای نور دید لوان
ایشید یلر بو کلامه اوردم چوز حسنه	کلوب فغانه آچوب کوز لرین شکر <sup>نور</sup>
کورو که اولار اماندر حضرت <sup>نور</sup>	توکلاشک چکلر فغان یا جده
خطاب ایلد زهر اهر سپد ثقلین	کدای کوزوم ایشغ اولما مانع حسنه
بو کوند پرلر نیه دکه قومیه اغلیلر	لسا اولوب که فغانه اخیار و کوب <sup>میلر</sup>
کیدن زمانده من یوسرک محندن	بیز حفا و ستم اولار ا بو اماندن
برایم که بر بر مزله و داع کای ایلر	دو بو خچر بر بریمه قوجا یوز ندن <sup>یک</sup>
داغلاک مجلسه صحت پوز ولد بو بازار	سین و نله محشر ا اولد و عدّه دید

اور دملہ ہر برینون بو پنے الوب قولینہ	برپنے سا فند الگ برپنے سولینہ
خزانے ایک کلون نو بہا کے یا سمنون	کے حسنون اور زندان او پور کے حسنون
جناب فاطمہ در کاہلن ایشدہ سے ش	ہجوم در دالمکن پنے اولوب ملہوش
ایدوب حیدر خلد در دوجننے طغیان	بو پور کے فاطمہ کیمن ایشون ندر زفا
و پرو ب جواب کہ بخد و صر د و صغ معذور	رجوع ایت کہ سنکا کور یک رکول مقدر
بو کفنگورہ رسول خلد کلور ہوشہ	کہ من رسولم و مامورا و لشم برالیشہ
او کیمد و در کہ قیودہ در و بد و اذن البتر	سور پشد فاطمہ اولن ماندہ فخر بشہ
ولے در و بد و قیودہ دپر رسولم	جناب فاطمہ ایتد کیم اولد و قین بلن
در و ب قیودہ سے کور و سچہ قایتمز	ہر آنچہ عد کتور دم اور کا قبول ایتمز
بو اول رسولد و کیم سبز لری یتیم ایلم	خطاب حضرت زہرا پہ ایتد اولسر د
بو اول رسولد و سبز دن بنے بو کدن ایور	بو اول رسولد و شاہ و کدا یہ حکم برور
ہر ایو کہ اولسر و نکا اذن احتیاج رک	حصا و لشکر و تدبیر و نکا علاج دکل
ار ب طر بقیلہ سنک الستیو ب ستور	ولیک حوتہ بو فاندان ایلور منظوف
طلوع صبح سعادت رسول رب جلیل	صدایتور کے حیدر خلد کا و غزائیل
اجیب دعوتہ لا الہ الا اللہ	توقف ایتہ تقدّم الے بسم اللہ
و پرو ب جواب سلامین نبی علیہ سلم	چواذن نابلد قدم ایچر قویلد و بر سلم

بشا شتیلہ سو در شد شفیع پونم نشور  
 کہ بوز بار نند و یا کہ اولسن مامور  
 دہوباد بلکہ کہ ای ختم انبیا کرام  
 بو طور لہ بتور و وحی لا ینام سلم  
 ہشت و عرش برین و سرد قات حلالہ  
 ملا یک و رسل وفد سپاز و الا جلالہ  
 چکر لہ مقدمونک انظار لہ بکسر  
 کہ ناسن اہلبیہ سن ملک اسمانہ سفر  
 اگر رضا و پرورسن بوا سر جرات ایدہا  
 و کر رضا بوخوند و واروب کرد قابلا  
 بو پور کفر رسکای عزیزیم عزرا ایل  
 بو کونند ہم اول اغمخوار روز فرندہ  
 بچون کہ ہر اوج ایلد و نیم ز فیلد  
 بنکائتہ و در درک ہمیشہ محندہ  
 صفا و خرم و وفہر اب مشعر و حرمین  
 علی و فاطمہ و نور دہام حسنہن  
 یتیم اولور لا بو کوندہ تمام احباب  
 دو شریک اللہ جمع منافع اصحاب  
 و داع باز پین دور عجب دکل پاران  
 کہ بارہ پارہ اولاد اغ و دانش اغلیہ تان  
 و پرو و سلام دیدک اچچید رب جلیل  
 یتشد عرش برندن بود ملہ جبر ایل  
 و داع باز پین دور عجب دکل پاران  
 کہ از حضیض فلک تا باوج علیین  
 یکہ صفر حکلبلد و صفو کرین  
 افاضل ملکوت اعظم جبروت  
 تمام غزہ نشینان سددہ لایوت  
 دروب کذر کمندک اوستہ بعزم  
 کلوبد و قاطبہ انبیا ذوالاجلال  
 ویربد و غلدرہ آراشہ ریاض جنان  
 سنوز خرامنک لچون اچچید صوا  
 استقبالا

دی کل خرامنکا باعثند و در که لیتین  
 نه کورسن بوجفا خاندن که کنترسن  
 طوطو بون درو یا قوت و کوه و مرجان  
 نثارا بتمغه دور مشله حور و علما  
 آچوب زبان که بر بار سید ندرسا  
 که ایچیب فلک بی هینق راه و فنا  
 غرض بود و رای بیک ربم عزرائیل  
 که سهلان آلاسا جان چو نایدنم <sup>مخوب</sup>  
 بنم بوا متمر او لزمان که جا آلاسا  
 دخی توقع اولدیکه مهر با اولان  
 که جان و بریکه آسان ایلد امته  
 اهل مرهنگله بنم بو حرمته  
 خطاب اید و بشر مران سید کونیز  
 کما علی بوز ما جا سنون جا حسنیز  
 همیشه آرخامدون جانفا و یاقدم  
 کیچ آرخامد که ایدم جا او کچ من <sup>تلم</sup>  
 آلوب قوجا قره جیب خدایه شپردا  
 برابر اکلشوب ایلر که جبرئیل دعا  
 کنور دبلر نظر ندن حجاب پرد غیب  
 سانا شد کوز لر نیزه فر کلش لایب  
 صد ار جمعیت حجاب و خندن  
 که کل بو پرده نو تو ای نفس مطمنه <sup>طن</sup>  
 اشاره ایلد اولده حضرت جبرئیل  
 و پروب ماغینر سپه شینت عزرائیل  
 چو آچک طا پر روح مقدسه پروبال  
 اید و ملائکه مرسلین استقبالی  
 بنوب جیب حبه کیچند رازونیا  
 ولک کلک دیشره او پر دن آواز  
 بو داستا اگر چه عریضه در فتاح  
 و لے تا بولماد بوسر کنجند مفتاح  
 و داع نمودن جناب سید الشهدا با هلیبت علیهم السلام  
 دم

رقم نکار ستم نامہ دیار بیلہ	الم شمار مقام هجوم جور و جفا
مثال شمع اولویہ بد شرک نشا	بوغم فراخیں بیلہ ایلو بند و بیل
کہ چون کرامہ بخد و مرادہ تغلیز	ذبیح ال عبا حضرت امام حسین
کور و ب شہادتہ بتیک تمام احباب	امید کشتی اولد کتابہ کر دای
پنوید و راولشہ مظلوم نو بیصد	ابد و ب شاہد احوالینہ قالوب
نظر سالوب شہدانون نکارتلرتیہ	طیان پراوزن و روشن باشسبز بدلت
شرک خون تو کوب و نلر ایدر خطا	اونوع کیم کوونون باغریه ایدر کبا
کہ ایکر و وفادار و ناصر و پاور	وفا بولند اولان جان قشامص حبز
بکم تفاخر الاسلام ایتها الاحباب	بحسن الاسوہ طوبی لکم و حسن آ
براقدر مزج عساکر دشمن ارا	نه خوش کاور سپرہ من سپرہ بیت
دیون نہ نوع کوارا او نور سپرہ کوثر	کہ من بوکوندہ قالد لفکار تشنہ
بتن زماند جدم رسول خدا متنہ	ایدن سلام و پیامی عر حضرت
کہ ایشہنہ کونین و والی کوثر	کلور جنابنکا او غلوز حبر تشنہ
اونو بچون ایلد مہیان لال کوثر	کہ او دلا شو بکیم تشنہ بر و بر
کو پوبلد و دشمن بلالین سکا اولوبد	بزا اول کباب حکر شاہد سپرہ خانہ
بونوع علن انشورک امام تشنہ لہان	سکیند دیشہ چو خیمل حکر افغان

که ای امیدیم آنارحم قبل خرابیدم	هلاک ایتد سو سو ز لوق بنه کباب ایدم
اونکائے و بروب ایتد اچگر گوشه	تجمل ایله که شاید اولاکه سو بپشه
که منده سز تک افسرده حال و عطا نم	جگر کباب و دل آزرده و پریشا نم
کوروب سکنه نه بو حالده امام زمان	تو کند طاقت و صبر اودم اولوب کز
فرا ت جانبنده بوز قویوب فئلا کمان	او قوم شویم پراکنده ایلیوب هرمان
فرا تیر چونکه بپشد امام عرش جناب	اراده قیلد سودان ایلیه اوزن پیران
سکینه نشه لو نه خاطر نه قیلد کذر	تو کوب شویم نه الفور ایتد پور لب
اراده قیلد ایدد ذلجناح اوزن پیران	اوشا نشه جگر ذلجناح ایتد خطا
که شرم قیلد سن ایدد ذلجناح اچرین سو	مگر که ال رسولد رفاقت و نذر بو
اوی زبانه سورن اچیبو باشن کوروب	خجالت ایتد داغ اولوب برشا کوروب
کوروب امام زمان ذلجناح کوبه کمان	تلفظیلد بو بورد اولاکه ای حیوان
کبا اولوب جگر دن قالمایوبد طاقت و تاب	سنگامضایه بوخ ایتکن اوزون سیران
اوی زبانه نخرچ ایدد کوروب جالین	تفقدیلد بو بار دیلد کمال بالین
اراده قیلد امام امم که سو کوروبه	که بلکه جرعه سو تشنه لبیه سیوره
یتوب قولا غنبر اولسور دنک اوردک	نزد و رسن بیلد ای یاد کار ال عبنا
که خیمه کاهه تو کولد بودم سپا شیر	حرم سران آوب اهل بیتون اولد اسپر

بو جانکلز



تو کوب و کوبه تجمل ایمن کرو قایدت	بوجانگه از صدای امام دین ایشدوب
یقین ببلد کیم ال ایلس اعدا	یتشک خیمه که هر چون امام اهل هد
سکیندن او تانوب کلمه برابرنه	اشاقه انمده انگان او تور مد برینه
که ایچین داغ چاره قالمیوبد و سکا	بره او قوم جفا پیشدن یئورد صدای
پزنده بیعت ایلدی یاکه ترک بوجاز قیل	ندرور من عورتا ایچره عزم میدا قیل
سلالة اسد الله سید الشهدا	هنک بحر شجاعت هنر بردش هجا
اوز اتد خیمه باش اهل بیشر و پودی سلم	ایشنگ چون بو صدای او اولدی بی آرام
بوز ایتد باجبارینه پوردر قتلن	وداع باز پین ایلدی امام زمر
یتیم فاطمه و هم سکینه مظلوم	که ایصفیه و زینب کبری و کلثوم
سزه پناه بو کون حی لاینام اولسون	حلال ابد و نبی بند سزه سلام اولسون
وروب طباخه پوزه ایتد ایتمظلوم	بو خونچکا و داعی ایشنگ چون کلثوم
که اولکنه معین بیایوب یقین ایلر	سون و داعون او شخص و داعنه نینر
براقمه نزلری بو چولده بیکر و تنها	ترحم ایت بز ای نورد بده زهرا
شکایه ایله ساغ دا خواهر بو خدو	که سندن اونکه داغ بر پناه بو خدو
بحق تربت پرفور جیدر کوار	بحق مرقد جلدن محمد مختار
به تربت حسن مجتبه امام هدی	بحق قبه عرش آستانه زهرا

داخ بود شت بلا جان پینه ایتمه سفر  
 واروب شهید اولوسا جمله بنز اسیر اولورون  
 داخ تا پلبها جفدر و بز اهل پینه پناه  
 بنه امیر ایتر نذ کایتمه سیر  
 نامل ایله بو یور که نه نفع نایب ایدک  
 فولور که اینهم سن بو نذر بلیه جک و حلا  
 اوشاه شش لب ایتک اونکا که ایکلثوا  
 ایتمه سپر لر بغض اوجیلر دویمز لر  
 بو قویون تشور سبز لر جفا و عنا  
 چوفر شهید اولور ارم سبز لر الم تشور  
 مباد نانه چکوب شپون و فغان ایدسون  
 اودمه زینب کحون فغان و ناله الین  
 که الهجوم بلا یی دوچا اولان قرداش  
 مکر که بیلسن ای نور دپنه حیدر  
 شهید اولاند اولور اهل پینه پناه  
 اسیر اولاند ایتر بز لر جفا و عنا  
 که سندن اوز که بز قالمیوبد و هیچ مغز  
 بو قوم شومر کرفتار و دستگیر اولورون  
 دوشتر جفالره ذر تپه رسول الله  
 هزار عجز ایلسون ظلم قاتیمیر لر  
 هر ایله یتیمو ایچون کیم انتخاب ایدک  
 واروب مد پینه اولساغ مقیم و فارغبال  
 پهنر ایتل ورنکا کیم بو فرقه مشوام  
 دنوب مموکلر مزدن نشانه قومیز لر  
 کر کرد و صبر ایلک ایسلا لزه هرا  
 ستم ستم کرو سنجه غم اوشه غم یتیمو  
 مباحا ک کر بیان اولوب امان دپه سون  
 قوجا قلیوب آتون بو پینه ایدون  
 جکر کبا عطشند نکار اولان قرداش  
 که قالمیوبد و بز سندن اوز که بریاد  
 کیمه پناه اباراق کیم اولور بز غمخوار  
 تمام خیمه و خر کا هیز اولور یغنا

کوروم عباکو دستکهر و چمنکے نالان  
 نولایک کیم یتہ فریادہ بو کوندہ اجک  
 اولایک کاش رو بزله جهاد ایتمک  
 ویر و بتیل او مظلومیه امام هدی  
 رضا قضایه و پرو صبر قبل شعا و زکا  
 بری که جده اول حضرت خلیل الله  
 بر توکل این ناک کلستان استی  
 بو کوندہ سن بو ایکه سر و روز سلاسن  
 وار و ب توکل و صبر ایله اضطرار ایته  
 دنوب ادبله کینه عرض ایته ابروز  
 نه چاره ایلیک ای نور دین زهر  
 دیند نابوسوز اولغیور کونین  
 کما یکرانه بانوی خاندان کرام  
 که سهر سر رسالند سر خطه سوز  
 مهن سلا نه زهر اشپه مرهم سوز  
 نه حد و اردو کیون ایلیه بو نوع حفا

نجه تحمل ایدیم من اولوم سنکا قربان  
 نولور دیر لکه اولملککم اولایک بدک  
 ول نه چاره کونک حقه انقاد ایتمک  
 که بعزیز تر از جان سلا نه زهر  
 بیلور خباب الهی غمگسار اوز نکا  
 بیله اوز نه جگر کوشه رسول الله  
 بر لبه صبر ایله آهنک آسمان ایته  
 بو ایکه فرعون مغبر قباله سن  
 که اوردو تو ب حکرم باغرم کباب ایته  
 که بزخیانت لندن ایدک نه قسم حد  
 اگر بو ظلمه بزه بر لعین کور سر روا  
 با خوب اوز نکا نظر ختمن امام حسین  
 عقیقه ثقلین و نجیبه اسلام  
 مخدرات امامت مهد علیا سوز  
 نظره احوار عن بز عالم سوز  
 الینه دامن ناموس نبیا یه ورا

مکربون کو تورو رغبت شہ مردان	قضا بونوع جفلا مکر بیلو آسان
نفاق و کفر ستم دوسرے عالمے بکسر	محال دور پنے ناموس اہلبینہ ضرر
ولیک اورن کہ جفالر بوقومد کورہ	کرک کہ صابر و ہم حمد کرد کار ایتد سو
وصبتنے چو ایتد تمام شاہ شہید	وداع اهل حرم ایلپور کیوب امیل
نہ کلک باشلر پنے ونر کچک مالری	اودم کہ شاہ شہید ایلک و داع اولاد
حدیث ہجر و فلاح داش بارہ لنور	برنک شمع قلم اود دیوب شرارہ لنور
کنز لری ہومغہ کر چہ چشم تر بکدر	ولے بو واقعہ نون شرح مختصر بکدر
مکوب فرسارن جنار فاطمہ علیہا السلام از ہدینہ بجد مت بک بزرگو اہل خون	
بریدر چلہ پیمالک درد و الم	پیام نامہ رسان دیار محنت و غم
دیاکترب فرندان ایلند سفر	عراق محنت و عمل و پرو بونوع خبر
کہ من تجارتچون کوفلن حجازہ روان	اولوب مد پنے وارد کن دیابو بھان
مد پنے کو چلرین سپر ایلکن ناکاہ	ساناشد کوز لومہ در کہ رسول اللہ
اید و بنظارہ کہ برد خرفر شہر لقا	باشند چادر اور پنے دیوب نیقات
قوجوب پنے تو کرا شک چشم ایدر شو	کوروب صی دیک ہانفہ دیارہ سن
دیدم کہ کوفہ دنم اعترزہ دوجہان	معاودت ایدم کوفہ نند و فرمان
بنکا دیک اوزمانیکہ کوفلن کلک	بنکا د بولدا شہ کہ سپاس کور د

دیدم بلے کہ نہ کیمن کہہ پڑ نسو	نر نسے سنکا وار دور امام تشن بو
دیک کہ فاطمہ ام من عزیزہ کو بن	مہین صبیہ مرضیہ امام حسین
او کون کہ اولدک اتام عازم دیار	من اولز ماندہ ایم زار و ہمنشین
بنکا پور مشید کو فہ فیلند مقدر	کلور سہ کثور و فر دستور علی اکبر
کچو بلد و ملک بو خدو او شاپد خبدا	نہ بر پیام نہ بز نامہ فان اولو حکوم
بو کچہ واقعہ هولناک من کور روم	کمال وحشت و خوفیلہ بو فلند دور
غرض کا نام طرفندک بنہ ہر اسم وار	اگر قبول ابد سن سندن الثمان اسم وار
بو پورک کو فہ چون اولز مان کہ سن	وار و بو نامہ تسلیم و سر و آید
بو نے دیوب دور و باک لدا اخل حرم اولد	کیچو ز مانے اللہ بو نامہ کلد دیک
پلندہ کو فہ بو نامہ کثور در دم	قو بو با و در کہ جبریل با پسبانہ قدا
ایدوب جنابنہ بو نوع عرض حال اطہار	کہ ایچراغ شبستان احمد مختار
مد پلندک بنی بر دلشکستہ مجبور	سنون جنابنکا فیلمش روانہ عرصہ
کہ ای بو پسنہ مجر و صد سالہ امرم	شکستہ خاطر محزونہ اولان ہمد کم
ترحم ایت کہ سنون فر فیلند محزونم	کباب اولو بجکم خشہ حال دلمونم
چو اللہ نا طلن نامنا و اعرا بلے	کنورد ہوز پولہ با صد شتار بی تا
اونو محی کون ابد نامہ محرمون او عرب	یتشد کر بی بلا یہ بصل جفا و تعب

نور دیکه چال نور طبل جنک بوق	نقییر
کوروب بوجاننده نور دیده زهرا	
سپاخصم دوتوب چور سینه اولسرد	
نه بر رفیق نه بر همکاب و نه عنخوار	
او قوم شومه بضیحت فیلور خطاب	الیر
کوروب بوجالده اولسرد کباب اولور	
قدم قویوب ایره لوپه و پروپ سلم ددور	
بنکاشفت اوز پله بوپورد اولسرد	
تعجبم بود و برد و شقا لبوب نراچون	
و پروپ او شاه جگر تشنه بو نوع جو	
مد پندک کلورم قاصدم پیام وار	
مد پنه کو چلرین سپر ایدرکن ایسرد	
او آسانده بر عودت فرشته نهاد	
در دبد و نوحه فیلور له و زار یلین اغلا	
او کونکه عزم عراق ایلدک شر حرمین	
بو کون که خشر و بیمار سن مد پنده ق	
قتال فیلور صفه صفه دود و سپاه کثر	
دور دبد و خصم قبا فنده یکر و تنها	
قالوب او عرصده بالغوز مالور تشنه	حکر
تمام قتله بیتمش معاروز و انصار	
او نوع کم ایشدک باغرینه کباب الیر	
با خوب بوجالده جگر و مضطرب قالدن	
او یوب رکابنه اولدم با خوب ایا م درور	
بنم کمانه یمز بو کونده بر یارور	
بیان ایله صر یجن که کلسن نراچون	
که ایشد و سرا و امام عرش جناب	
سنوز جنابکا ایمکجا اصغار و کبار	
سانا شد کوز لر پهر آستان پیغمبر	
باشینده چادر او زینده نقاب دلدن	شاد
سنوز مفار فتونده جگر کباب و فکار	
بنکابو پورد که ای نور دیده ابورین	
جو صحته تا پاشا نندست و فار عبال	
تارکون	

نذار کون کور و دم قریشون علی اکبر  
 کچو بد و ملامت بوخورد او شاه خیر  
 او نوز جنا بنه بر نامه باز مشام در دم  
 آلب بونا فیه منگ چو کوفیه کپدس  
 سفار شبنه هم ایتد بونا من و پرد  
 آلب المذن اونون او بد فو بد کون <sup>اوسته</sup>  
 قدم قویوب ابر لو اب سعد فیل خطا  
 مد پنه دن بز بر نامه اولوب کسول  
 بونا فیه آپاروب تا که اهل پنه و پرو  
 دید یله سه لاد و بو با چپن خیمه کیت  
 کونورد نامیلن قاصد او عشر نیا  
 فغان و ناله ایلن ایلدیر استقبال  
 حضور زینب کسینه و اسیر محن  
 سالوب شاقه باشینه او سر و آغلار  
 بوز اهل پنه دنوب با جمال خزند <sup>لال</sup>  
 آلب و ناضه زینب او بوب قویوب <sup>کوزینه</sup>

کلوب سنه کور و رایله سن عرامه سفر  
 کوزوم قالوبد و پولنده کباب اولوب حکم  
 چخارد ناضه و پرد بنکابورده هم  
 تکاهل ایلدیر تسلیم او سر و ایله سن  
 او شاه تشنه جگر چونکه ناضه کورد  
 چکرده آه سانار سا سوتو کد کوز او <sup>سته</sup>  
 که ایتد ششم پیشه نفا و آب  
 اولور سه ملت سمن با نوز دکر مقبول  
 ایدوم ادا امانت دنوب کور قایدوم  
 او ناضه آپاروب اهل پنه تسلیم ایت  
 صد ایپورد که ایعترب رسول الله  
 تو کولد پلر ایاغینه او سر و روزی اله  
 قوجا فلیوب انون بو نینه چکوب <sup>شون</sup>  
 تو کور سر شک نظر اهل پنه ایلرد  
 که فاطمه سینه مکئوب ایلش ار سال  
 ایلرد کور تو کورده سر شک آل یوز <sup>ینه</sup>

الورد هر يك اولنا او پوپ او خوب	چكوب فغان كوزندان سرشك انور
كوروب كه نامه يان مشك اول ملك	كه بعد حمد خداوند لغت سغير
اتام امام زمان خدا منبند عن اولسون	سوروشه حاشفته يوز بله پين بسون
كه اشبا جا لوزله بيفر ارم من	هم آرزو وصال لوزله دلفكارم من
الوبل وچور غم درد و محنت چو خور	بنده حضوره طلب قبل كه طائفم بو خور
نه ناب ارد و منده كه كور صم اوزو	مكاله ابد سن استماع ايدوم سوزو
بونامه خرم طافلر نينه ساله شرار	ز بسكه ارد محنت بو هم اولوب سربار
بوها فاصل صاد و پرو بونوع خبر	بنمله نانه الله امام تشنه جگر
دوشوب كابينه مبدل كر بلايه كيد	مشاهده ايلتو هر طريف نظر ايدوب
ايدوب نظرانه كور و دم كه دشك كور و بلا	كلوب تلاطم غانندان چو مو حبه دريا
دوشوبد و عرضه ميدانده باشينر	بدنلر درد او غم نيزه و خنجر
بوخبد كمسه بيا ايد سر كز شترين	مضا فائيله بو ممش خط سرون شلر
مكر كه زغم جراحت آچوب اولد دها	ايدرك مهنر بيلان سر كز شترين بيا
پيشد چوز شهدايه امام عرش جناب	ايدوب خطاب على اكبره بچشم پر آب
كه فاطمه سنكا مكنوب شو فندانه	يان و بدو حشر اولد بيلن او كجا بون
اونكله شرط بو ايدن دار كين كوس	مدنيدن كوزوب بو درياه رس



تکویب دگوز بولنکا فاله شانتظار حکیر	قالوبد وحسرتیله سوزن بولنک
او حسرتیله قالان یا جونکا ایله معلوم	نور سارینه نوری برنده اوج وظلوم
اوارمغا که کورده سنکا بو اهل دیار	اوج حقه لکنه سنکا اهل کوفه فیکر نشا
او احرام او عزت که کورده ایله خبر	او تحفه لردن اونکا پاپا ابر اولوش کوندا
اونون بو حالنه قاصدا باخوب اولونبدا	یکان بکاشمه ایله ایدوبونوع خطا
رجوع خیمه ایدوب با دو چشم اشک فشان	وداع ایدوب شهید امام تشنه لبان
بغشده اهل بیت کرب که کانا	واع باز پیر ایتمه کلوب اولونما
بری دوشور بیل اقلاره اضطرار بند	بردی و قوب تکلیف بری و کابندن
بر بولارده ساچ و زلف و عنبر افشان	بر خراش ایدوب دونا غیله رخسارین
بر پسه صورت دیوارنک ایدوب سکوت	بر پسه روح بدنن او چوب فالوب صیوت
بر پسه نوحه و افغان یار سول الله	بر پسه جبدنه فریاد ایدر که یا حداه
صد ایدوب چا عروبا غلابور حکیری	بر پسه فاطمه نه بر مریضه علینه
وداع ایدوب اولد خیمه چوب مغطور	اوشاه تشنه و بری و نلوتس لری
او پور کابنا اولس قورون اولو کربان	با خوب بو حالنه قاصدا فالوب افکار
مرخصیت که سنکا جانم نثار ایدوم	تضرع غیله ایدوب عرض کای امام امم
قوبوب دینج قیلام عیاشیه دوسرل	رواد کل که بوجه الله منهنه تنها

او شاه تشنه بو پورگداونگا کرک کیدین  
 و لیک دورمه و تعجیل ایت بو جمله  
 بچونکه هر کیم ایتسه بزیم فغانم  
 بیغیز که هالک دار بند و تبا هید  
 بئند فاطمه بئند ایت دورد و سلام  
 او شاه عازم میدان و من بو یا اولرد  
 زیاده آچه بو طومار مخنه فتاح  
 که بوجد و بوشب هجران اوزره ننگ

بیان شهادت جناب سید شهاد علی کلام

هندی ر قم داسنان غم پرور  
 که چون کر امه خدام سید شهاد  
 چو با خلد کورد تمام مولای و احباب  
 آچوب نهال امید شکوفه چیرت  
 خیاله بید بر چاره قلوب هجران  
 و راع ایتک ایچون خیمه کا اولد روان  
 تمام ناله چکوب چاک ایدوب کربانین  
 حضور محنت سیر ستم گرفتاری  
 بو نوع کرب و بلا حالین بیان ایلر  
 قلوب و دشت غم افزاده بیکس و تنها  
 زلال خنجر بیدادن اولوب سیراب  
 و پرو بده باض حاله شرو له محنت  
 اراده ایتدی که اولسون مصمم میدان  
 یقشد بلی باشنه اهل بیت نوحه کنا  
 دو قوب و تشنه لیون کرب یا یلده مانیز  
 دیار غربت ارا اهل بیت عنقوار

غریب دشت بلا مبتلا که در کرد و تعب  
 در توب فغانیله اولده که قره شیه اتکین  
 سمشهد دوزان ببنوا ز بنب  
 شکر الیلده ایلر که عارضین تکین  
 دپر که کای سبب کامرانی ز بنب  
 لته دل امیدوار که ز بنب  
 داغ اراده میدان کر بلا ایتمه  
 بوغلو مر جلدن قان ایله کلور کتمه  
 سپا خصم کور و رسن که باغلیق بید  
 اسر بود شت خطر خیزده سموم اجل  
 بو قوم دوز سینه عاقبت شهید ایلر  
 سوزن چراغ شبستان ال پیغمبر  
 نخلدات رسالت تمام اسیر اولور  
 تفاقر بوز و لور خانانمز داغ اور  
 چوکور که سرورد بزن بنب اضطر ایلر  
 یا زار یا خار دیو شور علی کباب ایلر  
 او شاه تشن لبر غم ان ال دپر و رقت  
 بو پور که باجسنه کای سلاله عصمت  
 اولور پناه سپنه کرد کار غم چکمه  
 کفیل عملر اولور قل کفر الم چکمه  
 قوجوب کنار نر اولد لشکسنه و زار  
 ساچوب بربشک کوزن دپر و رددلا  
 دپر که کای انامون مایه کار دلبند  
 حسین تشن لیون نخل عمر پیوند  
 بو عرصه کله که غم ایتشم شهید اولور  
 فئیل معرکه زمره عنبد اولور ام  
 بود و رسفارشتم ایهو نرس شهید  
 بو قومل سپنه جوخ محنت و بلا تیئور  
 عناد جور سم ظلم نار وایتئور  
 رضا فضا یه و پر و بر صبر اختیار ابد  
 تجمل ایلپوبن مسکن شاعر ایلر

نزد اجداد شده محکم و محبوب و اولاد	که بپز سلاطین عصمت کر کنصب و اولاد
قبول محنته توفیغ عزت مسجید در	بزوک که در دویلا بزله موکل در
جفا قبول فیلوب محنت اختیار ایتام	کر کرد و بزله بوغمه اضطبار ایتام
دلایل وادی سرکشکی امام عباد	ایدوب اولتشنه جکر میل سید سجاد
ایدوب و سروده ستر آمانتے تسلیم	آچوب زبان کھر بارینه امام علیهم
امام مفضل الطاهر بوامت سن	خطاب قیلد که ای نور دین بعد از من
آلوب قوجاقه اوکلد شنه نواز ش ایدوب	سکینه نه چاقور و بابینه نواز ش ایدوب
نقد کلسه الو نوزن او نکان نواز ش ایدوب	سینغور کونکله او نو نکلده همیشه سازش <sup>ایدوب</sup>
نهال عافیه کور محبوب ستم هر کن	که ناز ایلن بویوب جکی بو بد غم هر کن
دعا پندده او نون اهتمام ایدوب نایک	دوشرمان لته مندن صکره تا پار خوار
یتوب قول اغنه اولتشنه لب سالوب	بو و فنک لغره هل من مبار زد دشمن
کونن دیر کلوقر بانکاهه ستم عیل	چو اولد عازم میدان ز بیج ال خلیل
زمانه اولد پشیمان بیلده جز نند	بو کولک فایضه چرخون اودم خجالندن
مصور ایتدی جماله فضاه میدان	کنار معرکه سالد سایه ارزانی
جدایه تکیه ایدوب لمحہ دودوب مغنوم	پتند عرصه میدان او لشکر مظلوم
آچوب زبان کھر بار ایدوب افند نقره	سپرز سپهر خلد و ندر کرد کار لطیف

خطاب قیلد که ای اشقیای پر و	منم حسین جگر کوشد رسول الله
منم که نورد و چشم اعلیٰ اعلایم	منم که بلبل کلزار باغ زهر ایم
منم که تا بکشف مولده در ائیل	منم که دایه لقیم ایلیریک جبرائیل
منم که باره جان رسول مختادم	منم که زینب عشرت محمد جتادم
منم که یثرب و بطحا و کعبه و زخم	صفا و مروه و حجر و مقام و محل و خم
منم او مسجد و منار و مشعر و عرفات	حطیم و ابلیح و رکن و تهامه و میقات
خطیره بخند و کوه طور و قدس خلیل	همه زمین و زمان و سپهر و عشرت جلیل
منم تا نون که منم انگرامه کونین	سر و سپهر و الایه سید ثقلین
حیا و شرم رسول خدا دن ایله سوز	هر اسر و خوف و خطر که با دین ایله سوز
نه بختی کوزلد و نکز حرمت رسول خدا	نه لکه کور ملک سپردن سلازه زها
الله سپهر و قهر کرد کار اولاسوز	ایکجه جانده کوروم خار و شمشیر اولاسوز
یتیم چون بو مقام امام عشرت خباب	سالور عیان تکاور تکان و پرورد
لسان شریفان بغره مهیب جکوب	سوله ساغر کفور و سلاقه قلبکاهه شوب
قویارده هر کیمه بود اول امام راهبا	اونکا نشان و پروردگه دیار فنا
اورادده هر کیمه ضربیه تیغ خوز افشا	ایدر که خانه زینب دن جهیمه نقل مگا
اید و مشاهده چون ابن سعد <sup>مقلد</sup> دن	دیوبلد و جاننه فرزند چیدر کراز

مقرّرايتك دورت من لعين نپانداز  
 عفا بے شست جفا دفعن ايدوب پرکوان  
 سالوب قلیچنه لنگر تکارتابه و پرو  
 جناح لشکر برهم وروب تپه داغرد  
 اودمه ایتک بچد کافر کامل  
 بضر ب تیغ سرافشان جهنم واصل  
 چو خصم تاپد پراکنده لوق چورده عنا  
 لست و پرمق اچون خیمه کاهه اولده  
 ایدوب ارتش نه لیه اهل بیت استقبال  
 آلوب آدایه او ماه منبره هاله مثال  
 کیم رکابین او پرد کیم ایاغندن  
 کیم صولینه دو نایرد کیم بیست سافندن  
 و پرو ب مقام تسلیمه اوندره تسکیر  
 آچوب زبان کمر بارنه امام مبین  
 هر اس ایلیمو کیم سینه نله حقلد و نایر  
 دپرد سوز یله کای اهل بیت بی غمخوار  
 سینه اسپر ایدوب کوره بی ملت  
 درون ایاغنه چکون باشه جادر عصمت  
 بوکونکله داشردون اشقیایه یالوار اسون  
 مبارد ناله چکوب بیقرار لوق ایدوسون  
 اوزونکزه لطف الهینه غمکسار بیلون  
 و داع باز پسندورده حلال و تیلون  
 بعزم معرکه اشقیای چورده عنان  
 محذرات و داع ایلیمو ب اولوب کرمان  
 اجل مجسم اولوب مرکز عام اولد عیان  
 تو یوب اولشک بیدینه تیغ صاعقه  
 اوشپر بلیشپر هیجا الله اولد کزبون  
 حد پتدر که اوکون مندره قوزلور  
 او شپر بلیشپر هیجا الله اولد کزبون  
 کدکله بر برینه لشکر شقاوت کپش  
 ایدوب مشاهده چون ابن سعد بداند  
 کدکله بر برینه لشکر شقاوت کپش  
 مقرّرايتك که بوردیم سپا کفر انجام  
 اوشا تشنه لیه آلدیلر آرایه تمام

تمام تیغ زن و نیزه دار و تپرا انداز	هجوم چار طرف ندن اید و چکوب آواز
تمام کوزلد لر پیکر مقدّ سنی	ایدوب نشانه سپکان ظلم سپننی
وجودناز کنه بسکه اکثوب سپکان	اولوب معاينه بردسنه غنچه خندان
اير شد پیکرینه بین دو قورا و زالی	سنان و تیغ جفادن جراحت بله
اولوب و تشنه جگر بسکه زخمین <sup>پهوش</sup>	بسامه رچوب خاک تپریه اعوش
کوروب و حاک چون اوچ منافق غدا	سنان و خوله پید بن و شمرله کردار
همان مثلک مخوسار تداد انجام	اوشاه تشنه جگر فئلنه ایدوب اقدام
شهادتین بیان ایتمقد دلم و دتمز	صریحی سولسم اولاشور قلم و دتمز
ایشتم که اوکون شهر نخر نامقبول	اوشاه تشنه لبون فئلنه اولوب <sup>مشغول</sup>
مخدرات حرم خیمه نظاره قیابوب	با خوب حواله میدان چوبو حاکوروب
فغان و ناله ایین زیند خجسته نهاد	قرار سپریو کوروب داد ایدوب حکوب فریاد
بیتشد قرداشنه کوردر اولفرشته مقا	دور و نظاره اید ابن سعدنا فرجام
خطاب قیلد که ای عجبیا سنکین دل	با خوب بو تشنه لبه هیچ اولماد و منی <sup>مجل</sup>
کس حسنه باشین شمرش و بی پروا	دور و نظاره اید برین یوز و نده <sup>خلو</sup>
عربه غرت اولور نوکله غرتوز اید <sup>ن</sup>	اولوب دوداش کیسه سخت کوکلوز ایلین
بواود لوطعدان اول نادر تشنه اید <sup>ب</sup>	توکوب بشرشک کوزندن یوز بن کور و چور <sup>ب</sup>

مگر که واقعه کربلا بیانه کلور  
 کلنده محشره بو شمع یانه یانه کلور  
 بینه ییز که پاناخ نخل شمع تک فتاح  
 حسین تشنه لبون ماتهده شام و صباغ

د پرندہ راورد سور کربلا خبرین  
 چکنده رشته بحر بره دروغم که برین  
 قیل از مانده شهادت صحیفه سین بحر بر  
 بوغم فزا خبرین بیلده ایلش تقریر  
 او کون که شاه جگر تشنگا عمر شجناب  
 زلال خنجر بیدارن اولوب سیر آب  
 رکاب سست نلیوب نور چشم پاک ستول  
 لبان آیه رحمت ایدوب پراورد نزل  
 در شوب پراورده اودم سرو کاشن ایمان  
 بیل پراورده درو شریوز آفتاب عیان  
 بوغم فزایه سردن بوموب کوز ایتد سفر  
 فضا کاشن فردوسه سبط سنجین بر  
 آسوب شتم بیل سوئد کچراغ فاطمون  
 پوز و لدر و نق کلزار باغ فاطمون  
 نور کرب و بلادن ظم و ایدوب طونان  
 کلوب نلا طهر دوند جهانه موصی تان  
 فضا شش جهته پرده پرده قان داشت  
 زمانه تنکه کلوب موج باشد آشد  
 د پانک کچرخ اوز بینه ظلم تا پیکار کمال  
 سپهر عز و شرف آفتاب بولد زوال  
 ایدوب اراده تاراج اوز فرقه میثوم  
 تقا قیله کوتور در د بیله خیمه کاهه هجوم  
 محلات حرم خوز و اضطر ابد و شوب  
 کویون یوز دوتولوب چیخ انقلا بده شوب  
 صدای واعلیا عنرت نبوتدن  
 فغان و ناله سرا پرده رسالتدن



سپهر تیره قیلو بیچهره مکتد رتک	عروج هرش برز ایلو بیچهره تیک
بلا تکه اولانانل پراوزه طاو فلک	بشد که دکه بریره ندر و از فلک
اسرک باد مخالف چکره برز امان	پتره ناله سمان اهددک یل طوفان
او کونده کون دوقولو بیهم یا تاردی <small>کرده تا</small>	هوره جن و ملک یلر بیک آونغا
ایتیک کور شنی چرخ پیرو هشتند	زمانه اولدک سر سیمه بو علامتند
یتیک کاش سراسر ابرو سپهر خلل	اولادیک کاش اودم سر نکوز رواق <small>زحل</small>
اولادیک دوزق خورشید و ما طوفان	دونا یک موج غضبین دشنامکانه
عدم دیارین عالم رواز اولادیک <small>کاش</small>	فضا کون و مکان قانلر اولادیک کاش
اید و بارلده ناج خانواره دین	خلاصه آنکه همادم اوقوم بدایین
قالوب آبد برکنده چون بنات <small>التیش</small>	بنات شاهیده دوشوب تیئل لاش
احاله ابلدک اولدمه کفر ایمان	آرایه آلد پلر اول جمع پریشان
بورستکبر لغت چرخ دوز پرفانس	او محشر ملر دستکبر ایلو بیچهره
یتیم پروردلسون خاندان بتوک	خصوص اسیر یلاغ کسارال رسول
ستم سیده دوران زینب بی عم	انین نین عیبا با تو دبارالم
سرساک ال کوزند تو کورده <small>حسا</small>	ایتیک هر طره فیه عاجزانه نظاره
شتر سوار قیلو بی کجابه و محمل	رسول عترتی اولکرو سنکیز دل

درد و دل پلر بولر چون عقد لولو مکنون	بغیة التمیم زمره وهم بوفون
فغان و ناله و شیون ایدرب کید لرد	نگاه حسرتین جنجوا اید لردی
که مثلکاهه دوشونبناکما کذار لرد	کورند معقل چاشوب قالمیوب قبالر
اورده نافر جالاک زینب نومید	بیتک اول بره کیم دو شهیدک شاه شهید
ارده مشاهده قبلد و فذ زینب بیتا	شنا بلن اوز بنه ناقدن ایدرب برتقا
که اولار اوتوشورد کیم اولوب خاصش	که اضطراب ایدر کیم کوی اولوب بهوش
کلند هوشه دوردر قیامت ایلرد	سپرد باشینز تپراق وحشت ایلرد
باسارده باغزینده اول پیکرها بون	تو کرد دبدله لوندن سر شک کلکون
توجارده اول بد زار زار اغلارده	اوپرده ایلرد مینر لیلیه اوخشارده
خطاب ایدر که کای نور دبدله زهرا	سلیل سلسله افتخار ما ارحما
بچون براوزره دوشویار پاره دور <sup>بدفون</sup>	حر بر شغشعرا فنا بدور کفنون
بچون غریبلره بر حمایت ایتمز سن	دوروب تفریح روز قیامت ایتمز سن
بزی بوپرد بر اقدون اوزون نفر قیلد	نه سر کند شته و پروب سر که ترک سرقیلد
اوزون هشت برین باغنه کنارا ایتد	بو عزت ایچره بزه دیر لکه حرام ایتد
فضا باریدر کربلا و ثاقندور	بوکون بوجع بریشان سنوز قنایند
سنه بو حالیه ای نور چشم فخر عرب	نجه مشاهده قیسون بو بینوا زینب

تصور ایتم که طاعت کنور مک آساند  
 بوايشده چرخ غلطکار هم هراساند  
 در قوم که تاب کنور دم سنون فرافند  
 نه ایتمه تیشتر عمر اشتیا وند  
 مدینه شهر من بیتل وکله کار و سخن  
 کلور مهاجر و انصا الها شملن  
 خطاب اید بنکا هر بر پس من سور  
 بخبر جواب و پروم الشفیع بوم نشور  
 سلام ایدنک جناب سول تر تبته  
 بغیر عازم اولوب فاطمه زیارتنه  
 ضریحین چخاروب باش نظام ایلیر  
 من بوجع پریشان ایچینده کور میلر  
 فغان و شیونیله قبرین دروازها  
 خطاب اید بنه دلخشنبر رسول خدا  
 نه چاره ددینه قبل سون یوینوز نینب  
 اول اید کاش بو کونده سنکا ندان نینب  
 کورنده زینب اول کفنگو اول رسول  
 تمام نافریندن ایدوب پر اوزده نزول  
 شتابن یو کوروب هر بر چاچوب آغوش  
 اوجسی پاکه باسوب باغرنیز اولوب خاوش  
 نه عبرت الکه نه طاقت اولاد نه آرام  
 او ماه هاله کیم آلدیلر آرایه تمام  
 قوروب اودشت غم افزاده حلقه ماتم  
 ضرورتیکه نکین شهادت خاتم  
 بر آتا بر قریش بر برد او غول  
 کیک کیم مکتورده اوچوله اول رسول  
 ز بسکه عشره دایانک صد نشور نشور  
 اکیلد سینیدرین منظر فلک حور  
 ایدوب شاهک هر چندان ز دقت  
 کورونم کوزه غیر از ترا کم ظلمت  
 ایدر حور و ملک بریند اسفا  
 یترده دمک اولناله کدونت بار

ندایتند که ایسا کتا عرفه نور<sup>۹</sup>      نه پیچرا تو ر و لبوز نه عیش دور<sup>۹</sup>  
 چراغ انجنز افروز محفل ایمان      فروغ شمع شبستا جان کل جهان  
 حیزت شهب اول کوشوار عثر الیه      ضیاء مک دیدۀ رسول الله  
 هجوم صرصر جور و جفا امتدک      جنوش اولوب دینو لبو بهر بوکدور<sup>۹</sup>  
 کلور بو ناله سرا پرده رسالتک      بلند اولور بو صلا اهل بیت عصمتک  
 جناب حضرت خیر البشر یو توب ما تم      شریف خاطر نیه اکل شو بی غبار الم  
 ملال و محنت اندوه هر چو لقا شو بدو<sup>بقول</sup>      اولوبد و تعزیه نور چشمه مشغول  
 بو وقت صورت فرغان ذوالجلال بودور      رضا حضرت دیان به مثال بودور  
 که جمله جمله نشینا عالم بالال<sup>۹</sup>      محترفات سرا پرده سپهر علا  
 اید و بار اده جناب سول خدمت<sup>حضرت</sup>      واروب سلاله عصمت بقول خدمت  
 جناب حق طرفین اید و بار اسلام      قلوب مراسم بلجو بلفد سع تمام  
 تامونگوز کینون مشکفام پیرایه      و پروب تکی خاطر جناب زهرایه  
 قوروب بهشت بپن ایچره حلقه عالم<sup>۹</sup>      صد اصدایه قوشوشو شیو ایلیو هجم  
 نرقلر ممکن اولاقانلویا باش تو کوب<sup>کورد</sup>      غرض که فاطمه ایلیون رضا بزدر  
 نه منزلتد و خدایا نه جاهلور نه جلالت<sup>۹</sup>      نه احترامد و یارب نه قدر بدور نه کمال  
 کدر که هونده جناب محمد وز واردور      بوشان رتبه که ال محملون واردور

مهبنا ملکا فادرا خداوند امید همزگرموندن بود و رکروز جزا  
 تمام شیعلرون در دیند و ایدین رفیق جنت سلاطین کربلا ایدین سن  
 ایدوب طریقنکا فتاح خسترا شایا بجزو جاه محمد و آلہ الامجاد

مقدمه حضرت عباس علیہ السلام

حزین بیل کلز انوبهار سبلا نواسر کخیابار و صخر الشهدا  
 چکنده سینر پریدد داغل اهنک بودا سناغم فرا بید و پرشونک  
 که جوز محیط و فاسمان مهر استل کل حدیقہ فردوس حضرت عباس  
 کور و بکه دشت بلا ایچره مؤخر طوفان اید سفینر آل محمد ویران  
 سالوب نظار سر ایدرید کور و بکسر مخدرات رسالہ تمام تشنه حکر  
 یانار سوسوز لپو ایدینر تمامون توان و تاب اوز لوب قلمیور قرالور  
 اوشاق تاب ایلمز ناتوان فنا قالور دو تارا انا اتکن سود پر کباب اولور  
 اویاندا خیمه ارا لغش اکبر مظلوم قوجار اولغشے فنا نیله زینک کلنو  
 بو باند قانه بولا شمشرد و شوب علی صغر آلوب قوجا قه انا سه اوز فنا ایلر  
 بو باند قاسم ناکام قاننه غلطان یولاز توکر ساچخه آنسه قبلد ارفعا  
 دوشوبلر وعرضه مبدلند باشیپر تلر کچوب جلد ایدر کونش کیمه باشلر بکسر  
 کونش زواله بتر کیمه سید الشهدا دور و بد و خصم قبا فند بیکه و تنها

او قوم سنگدل بود و تو بخطاب ایلک  
 بود شده که اولور جمله دیوود دسیراب  
 ندیا لغوز ایلده سوسوز لایق بنه کباب ایلک  
 نولور که کوز لیه سوز آبرو بیغین  
 نظر بو حالنه چون سالک خضر عتبان  
 دو توب او شاه جگر تشنه نوز رکابند  
 خطاب ایلک که ای نورد بدله زهرا  
 بو کون نتیجه پرورد بر بر بیانه کلور  
 سوال ایلک او ندان امام تشنه جگر  
 وصیته که سنکا ایلمیش شهر مردان  
 تو کوب بر شک ایدوب عرض کای شکر کون  
 سپهره با نه کوب چرخ اولک نامعلو  
 جناح لشکر خصم هم درو بد اغید  
 دو توب رکابنه عرض ایلدو که ای بر  
 چو کورد تشنه لقیمه بو یورد کای  
 که سن شهید اولوسا قرا شوز رکابند

که ایکروه جفا پشته و سنم پرورد  
 رواد کل اولو اطفال اهل بیت کباب  
 سکینه تشنه لوقه باغرمه کباب ایلک  
 نولور تا یا بر ایچم سو بو طفل تشنه جگر  
 قرار سپر یوکو یازبان پرز سپان  
 ای اغنه او یوب اغدار ای اضطر ایلک  
 وصیته که سنکا ایتشد شجر خدا  
 قضا خدنگه کمی یوز قویوب نشانه کلور  
 که ای سیل وفای سلاله حیدر  
 ندرد بیانه کورد امید تشنه لبان  
 او کونکه شعله نیران عزوه صفین  
 اور هکنده تشنه لوق کورد هجوم  
 اوزومی موکب لاک مرتضایه سالیوب  
 تدارک ایلده سوسوز لایق بنه کباب ایلک  
 خبر و پروم سنکا ای نورد چشم دولتمند  
 تقریبه تا یا اسان کبر یا جانا بند

دُنوبِ اِوَعَالِمِ اسرارِ دِنِ سَوَالِ اِنْدَامِ  
 کدایِ حَبِطِ کَرَمِ مَحْرَمِ سَرَاچِهٖ نَوْرِ  
 بپور که هانسه کرد هسله کارزار ایلدَمِ  
 جَوَابِ وِ پَرْدِ بِنکَا کا بَغْرِ نِزْوَالِ عَیْرِ  
 قَالُو بَدِ وِ دَشْتِ بِلَا اِجْرَهٗ عَاجِزِ مَضَلِ  
 اَمَامِ قَتْلِهٖ تَشْمِشِ مَعَاوِنِ وَا نِضَارِ  
 نَدِ یَا لِقَوِزِ یَلِهٖ اَوْنِ یَا نَدِ وِ وِ عَطَشِ  
 کَلِمَاتِ لَشْکَرِ ضَلَالِ اِبْرَا  
 کَلِمَاتِ اِیْدِ وِ خِیْمِهٖ عِنَا چَوْرُوبِ  
 اَوْ عَرَاکَهٗ بِلَادِهٖ نَظَرِ سَا لُوبِ هَرِ اِنِ  
 اَوْ نَوْرِ دِیْدِ چُونِ بِلِهٖ حَالِدِ کَوْرُوسِ  
 وَا رُوبِ جَنَابِنِهٖ اَو لَسِرِ وِ دِنِ قِیَامِ اِیْلِهٖ  
 بِنَمِ دِلْمَدِنِ اَو لَبِ تَشْنِبِهٖ وِ پَرْدِهٖ خَبِ  
 اَنْتُونِ جَنَابِنِکَا عَرْضِ اِیْلِکِ کَدِ یَا وِلْدِ  
 شَعَا اِیْتِ اَو نِکَا بَهْگِهٖ وَ قَتِهٖ حَبِطِ  
 سَوْنِ شَهَادَتُونِ اِیْفَرِ کُشُورِ اِمکانِ  
 اَرَبِ بُوْزِ یَلِهٖ جَنَابِ یَلِهٖ عَرْضِ حَالِ اِبْتِدَامِ  
 شَهَادَتِیکِهٖ بِلِیَانِ اِیْلِدَمِ نَدِ پَرْدِ اَو لَدِ  
 کِمُونِ قَدِ رِضْنِهٖ بُو جَانِ اِیْدِمِ  
 اَوْ وَفْتِهٖ کِمِ کَوْرُوسِ قَدِ اَشْوَرِ اَمَامِ  
 عَزِیْبِ بِلِکِسِ وِ بِنِ اَشْنَا وِ تَشْنِهٖ حِکْرِ  
 نَدِ بَرِ مَعِیْنِ وِ نَدِ بَرِ اِوْرِ وِ نَدِ بَرِ عَجْوَارِ  
 فغانِ اَهْلِ حِرْمَانِ کَبَا بِلِ اَوْرِ حِکْمِ  
 اَوْ قَوْمِ سَنکَلِدِهٖ بُوْزِ قَوْبِ وِ بِنکَلِ  
 مَحْدَرِ اَلِ کَوْرُوبِ حَمَلِیَهٗ تَسْلِ وِ رِوْبِ  
 اِیْدِ وِ مِشَاهِدِهٖ بِلِکِسِ بَقِیْنِ قَالُوْرِ  
 مَبَادِ اِیْنِکِهٖ تَوْوَفِّ فِیْلُوبِ خِ دَرِ سِنِ  
 یَسِ اَوْ پُوبِ دَاغِ بِنْدِنِ اَو نِکَا سَلَمِ اِیْلِهٖ  
 سَلَامِ اِیْدِ وِ بِ سَوْلِهٖ کَا یِ نَوْرِ چِشْمِ بِنْفِیْرِ  
 اَنَامِ اَنَامِ سَنکَا اَو لَسُوْرِ نَدِ اَعْمِیْنِ اَو لِمَا  
 بِلَا یَصِیْبِ اِیْدِ نِ حَقِ اِیْدِ عَطَا جَزِ بِلِ  
 اَو لُوْرِ وِ سَبِیْلِهٖ اَمْرِ نَشِ کَمَزِ کَارِ اِنِ

منم سفارشے جو حسینم ایدہ سن  
 او شاہ تشنہ جگر دُن اوز نکارخصت <sup>بولی بول</sup>  
 بیان واقعہ نور عینم ایدہ سر  
 نکاھل ہلہ امادہ شہادت اول  
 غبار مقدمنہ جانکے نثار ایلہ  
 ایستد حضرت عباسن اولوب کویا  
 بو یوردک لطمیلہ کای نقد چمد صفد  
 بو قوم ظالم الدہ قالوب کرفناری  
 سکینہ طاقه طاق اولد اضطر ایلی  
 دو شوبد و خاطر کآرندوباغ جنان  
 علاج تشنک اھلیب عصت قیل  
 تماصون جگری او نکا شور دو تو بیدر <sup>سیر</sup>  
 بیتد نیم کہہ آغلا یو بصلان یورد  
 تمام تشنلب واحمد کویات  
 عزیز بیکن سر کشته دیار بلا  
 او بندہ ساہر احباب تک خیال تیلو  
 خطا قیلد کہ ای یوردیدک چقدرد  
 قالوب بودشت غم ازادہ بیکنوتها  
 دو توب رکابن اوبوب عزم کارزار ایله  
 بوجا نکلدن بیباک امام تشنہ لبان  
 تو کوب سرشک کوزندن لبالؤلوت  
 ہر ایکیزدہ بوجولدہ غریبے یاری  
 خلد رات سو سوز لوق اولد کباب ایلی  
 بو وقتد چونکہ ایدہ سن ارادہ میدان  
 واروب بو قوم ستم پیشیم رضیت قیل  
 کہ اھلیبنے بو کون تشنہ لو تو کباب ایلی  
 اود مدہ حضرت عظیم نیمہ کاھہ کلوب  
 اود مدہ اھل حرم خیمہ چچوب کویا  
 فغانلن دیوب اعترت رسول خدا  
 کید شہادتہ عباسے سہر جلال تیلو  
 دو توب رکابن اولد مدہ زینب عیضطر  
 مکر نظر ایلیز سن کہ زارہ زھرا



مقبله

روایتیست که چو ز کشت آغاز <sup>ن</sup> مبداء	بار ز و شهادت امام تشنه لبان
بذو الجناح در آمد چو سبط پیغمبر	کشود دیده بنظار خضر و خاور
مخدرات نهای بنوحه و ماتم	روان شدند بدنبال آن امام امم
سکینه بر هیکه سفت شتاب گرفت	روید شاه جگر تشنه را کباب گرفت
براکلشن فرود گشته سفری	نومبر و مران پست قایت لای پدی
زدور پست نه همین من الهم خواهد شد	نوحه شهادت شو من یتیم خواهم شد
چو اینجد پست شنید از کینه شاه <sup>شهادت</sup>	نم طلایه داغ دلش بدیده رسید
خطا کرد بسو سکینه آنرور	بگریه گفت که ای باغم آشنا پد
غمین میباش که پروردگار اورشت	جناب حضرت زین العابدین اورشت
روایتست که چو ز ننگ شد برو <sup>میدان</sup>	سناد از حرکت ذو الجناح از جولا <sup>ن</sup>
نه سپه شهدا بر فئال طاف داشت	نه ذو الجناح و کورتاب استقامت داشت
پیاده گشت از آن حال سبط پیغمبر	کشود فایم زوال فقار از کمر
فکند اصحیح حر بر اینجانه زین	لشست و لب تشنگا برو <sup>ن</sup> زمین
خطا کرد سو ذو الجناح کی توسن	بین بحالت مز در میان دوشمن
بدانکه گشته اینقوم ز شاخوهم شد	به تیغ سر زد و سر نوشت خواهم شد
نمیشود در کرمتمت سواری تو	رسید بار بمنزل ز بر دباری تو

وصیت مرا با تو ای پنهان پنهان  
 که نپشت راه نماهم ز کثرت اعدا  
 کفون صلاح مرا بر فلان جز نرسا  
 بد آنجز پره که جدم رسول داد نشا  
 فناد غرقه بخون همچو اللام بپکر  
 چو شمع سوخته صبح لغزینت بچسب  
 بجاک کشته نزلت چاک خون بنم  
 اجل باطل رخا را نموده بالینم  
 مخصه که بخونم جبین بیالای  
 که سُرخ رو به بر اهل بیت بنام  
 ترارواست که بر چهره لگداز کنی  
 درود من بچکر گوشه ام نثار کنی  
 تخت عرض کنی در برش سلام مرا  
 بخصر نشن بر سائک چنین پیام مرا  
 اجل نداد اما نم که بدینت دیکر  
 فناد و عدل دیدار بر صف محتر  
 تو ای ستم زده با کوفیان ملاز کن  
 مباد آنکه بر پیشاز کنی کسورا  
 مباد آنکه ز حال حرم جدا کردی  
 مباد عازم میداز اشغبا کردی  
 که اهل بیت غریبند بیکر و بیار  
 صنعند کوفتا لشکر کفتار  
 کسے بجز تو بار باب فوحه هدم نیست  
 کسے بجز تو بار باب فوحه هدم نیست  
 پس از مکالمه دورا بر اهل عصمت کن  
 چواهل بیت ترا غرق خون نظر کنند  
 چو آفتاب سرازیمها پیروز آردند  
 عجب از تو ای سیر فراز کون آردند  
 عجب از تو ای سیر فراز کون آردند

روان شوند ترا همچو جابری که کند	ز محنت ز تو از هر طرف خبر گیرند
ز دیده جانب صید همین اشان کن	مخدرات را بجز از شهان کن
که چون مکالمه باز و بجناب کرد نام	نشسته بود بجا که آن شه سپه مقام
زیب که داشت جراح بنی امام ام	نداشت طافت با او با تن هم
که نشسته بر اطراف خویشتن میدید	که بر روز میز میطیبد مینالید
که این سعد لعین دید حالت او را	طلب نمود ز لشکر شهادت او را
کسی قبول شهادت نکرد از لشکر	شد آنلعین ستمگای عاجز و مضطر
روایت است که با کوفیان نزار	بجبر بود بجهرا راه بی مها بائی

روایت است که چون از فلک سپا عزا	رسید بر سر بالین سید الشهداء
چو دید پیکر فرزند خویش پیغمبر	سلام کرد به نعره امام تشنه جگر
جواب گفت بحلقوم بار رسول خدا	فصبح تر که علیک السلام یا جداه
ز جای جنت رو شد بنزد پیغمبر	باششیا و طفولیت این نژاد بر سر
بغل کشاد بفرزند خویش پیغمبر	گرفت از بن پاره پاره را در بر
ببر گرفت چو آن نعره را رسول مجید	چنان کرد که آن نعره بر زهر غلطید
فناده بود زمانه و رفته بود زهوش	هنوز آن تن صد پاره داشت در آغوش

فرشها متعجب شدند زین سودا  
 همین نه حال ملائک زغم پریشان شد  
 کس از مشاهده مگردان ناستفرا  
 خطاب شد ز ملائک بکورت عباد  
 چه دوسئی است که شاه سر بر آوردی  
 رسید وحی بسو فرشها زاله  
 قسم بدانک و صفاتم که از شر کوفین  
 بیان نمود چو این اجناب ربان  
 لب سوال کشوند از جناب اله  
 بختی که تو با سبط مضطف داری  
 خطاب شد بملائک ز کبریا بجلال  
 حسین که شهنشاه منصب شفاعت شد  
 وقوع یافت شهادت چو بارضا حسین  
 چو این مشاهده فرمود حضرت زهرا  
 که ای این خدایان رضای دیده کیست  
 جواب گفت زهر که این نبیره است  
 ز حال سپید آسری و سپید شهدا  
 با آنمقدمه هر کس که بود چنان شد  
 نمی شنید ز بغفور و جت بوسنت  
 که ای بفضل تو محتاج بنده و آزاد  
 ز راه مرتبه دارد بسپید شهدا  
 که ای ملائکه من شما شوید کواه  
 هزار مرتبه من هر یانترم بحسین  
 ملائک از پی تفسیرش با شما خوانی  
 که ای ز جمله اسرار بندگان آگاه  
 بخون طپید او را چرار و اداری  
 که ای ملائکه بخبر صورت حال  
 شهید گشت و لکن نذا امت شد  
 رضای ما شده و قوف بارضا حسین  
 سوال کرد ز جبرئیل باخروش و صدا  
 کل را باض که و ناز پروردیده کیست  
 علی اصغر لبتنه از عشره است  
 چو این شنید

روایتست که  
 بکر بلائی  
 در این کتب  
 نقاد  
 کلورید  
 نشسته  
 شهید گشته  
 یی و این  
 ای دامن

چو این شهید ز روح الهی بدیده بر  
 بگرگرفت ز خاک مدلتش بر داشت  
 کله بدامن و کلاه بگوشهء معجز  
 خطاب کرد بسو علی اصغر خویش  
 که جدّه تو فدایت بجائست طارن  
 بجز عمر که انامیده نا امید شدی  
 گرفته بود ببر اصغر و بناله و آه  
 رسید دید فدا و است شهید ثقلین  
 ز پا فدا و مد هوش گشته بخیب  
 چو دید حضرت خیر الانسا پیمبر را  
 چو شان در دست سوزان غبار نشان  
 به پیش سرور عالم گذاشت اصغر را  
 بگریه گفت که ای پر دیده زهرا  
 بامنجان بلا از مودهء مادر  
 ز دولت تو سرفراز نشانی تو ام  
 ترا بخت و خور شهید می بینم  
 دوید گریه کنان جانب علی اصغر  
 باه و فاله سرا بر وی سینه گذاشت  
 گرفت کرد و غبار از رخ علی صغرن  
 بگریه ها جگر سوز دیده تر خویش  
 چرا گذاشت در این آفتاب سپر تو  
 فدای نام تو کردم کجا شهید شد  
 روانه بود سوک حضرت رسول الله  
 بخویش طیبید در آغوش او امام حسین  
 بگریه گریه شهید را بگریه  
 حضرت شرب بپکناه بیسرا  
 صلا نوحه بجمعیت پریشان بود  
 بگریه گفت شه نشن کام بیسرا  
 بخالک گریه بلا آر میده زهرا  
 بدشت مادر پر در خون طیبید مادر  
 شهید فاطمه و مادر حسین تو ام  
 محلات ترا نا امید می بینم

بچم بیکر و چران نشسته خواهر تو  
 تو ای ستمگس ما در غریب بی پاری  
 که در عزای تو خواهد می نشینم  
 کسے کجا که لب تشنه تو یاد کند  
 بگریه گفت با وجب شیل کی زهرا  
 غمزم با اثر که تا اختر از برای حسین  
 چو آسمان بنماید مه محررا  
 با و کربتن از حج و عمره افزونست  
 روایت که در روز نوح اسمعیل  
 بخاطرش گذرانید این چال خلیل  
 مگر چه شد که با مرشند امقر شد  
 نظر بسلسله ماننا از جهت بود  
 ضیاء دیده من کرد بیچ میگردید  
 چه اینخنال بخاطر رساند ابراهیم  
 که ای خلیل ز ذریه ات بعنحواری  
 جواب گفت که ای کرد کار احمد را  
 در آفتاب بصر افتاده اصغر تو  
 بجا که رشت بلا مانده بے مدد کای  
 که از برای تو خواهد کربت بر ماتم  
 کسے کجا دل ذریه تو شاد کند  
 بنور چشم تو خواهد کربت از وسای  
 مولیان بنشینند در عزای حسین  
 بنغریت گذرانند ماه ما مرا  
 ثواب کربت از حساب بیرونست  
 فدا رسید بفرموده خدای خلیل  
 که حق چرانه پسندید زج اسمعیل  
 نشد قبول و برایش فدا مقر شد  
 برای زمره ما منشا سعادت بود  
 بما عطا الله صریح میگردید  
 رسید و می با و از جناب حق و قدیم  
 که ما را ز نامی عزیز تر داری  
 چراغ انجمن انبیا محمد را

شیدک مایل آنفضل سرمد شد ام	ندیدک عاشق روی محمد شد ام
خطاب کرد چنیز و الجلال والاكرام	سوی خلیل که اهد انبیا ای کرام
زاهادیت تو و اهل بیت پیغمبر	کدام را بر خود دید کرامی تر
جواب گفت که ذریه رسالت	شکوفه ها نهال ریاض رحمت
خطاب شد بوختر خلیل الله	که ای خلیل ز کار رضانه آگاه
بدانکه روشنی چشم سپید ثقلین	میر منبر سپهر سخا امام حسین
بدشت کوفه بخوار شهید خواهد شد	ز هم کنایه ایت رب شد خواهد شد
اگر چه ذبح بال توفیق ان لیسیت	ولی رضیت حکم گوشه حنیف علیت
برای ما تم او گریه انجلیل جلیل	بر ابراست ثوابش بجز اسم عمل
شها توی که شفیع گناه کاران	امیدوار کرد ای دوسنداران
توی که کرد سوال از نواقح از من	که در شرافت و نسب تو طبر با من
تو در جواب رساند بعضی پیغمبر	که ای سپهر نبوت من از تو ام بهتر
خطا کرد چنیز بهتر من خلوا خدا	که ای حسین چرا بهتر من بیان فرما
تو گفتی بر سو خدا که این ان لیسیت	مرا تو حد کجا را بگو که جد تو کسیت
علی بد بود و مادر کم بود ز هر	تو تبت بد و مادر ت بیان فرما
روایت که وصل تو کرد پیغمبر	که ای حسین تو هستی در این خلد

(۷۵)

منم که پی غلام کنا هکار توام؟ همیشه کر به کنان تغزیت شعار توام  
مرا برای عزادار تو ساخنه اند خدا و خلق غلام توام شناخنه اند  
بشغل خدمت تو فرستد جوانی من؟ به اتم تو لب رفتند کانی من؟  
امید من بتو ای سرور شهیدانت غلام پی شده مستحق احسانت

ز مقبلت نظر رحمت در بخت مدار

غلام خویش باهل زمانه و امکنه



